

۱۵۵

هفت مقاله درباره

شاهنامه و فسدوسی

مدون: حسین فرست

کتابفروشی امیری Amiri Book Shop

مرکز هر نوع کتب فارسی، انگلیسی، عربی

تصوفی، خطاطی، سیاسی و ایرانی و غیره موجود است

آدرس: جوی شیر شهر کابل، موبایل: 070290114

کابل ۱۳۶۹



به مناسبت هزارمین سال
وفات ابوالقاسم فردوسی

آکادمی علوم ۱۰۰

مرکز زبان و ادبیات

انستیتوت زبان و ادبیات



بفت مقالہ در بارہ

شہنامہ و فہرستی

مدون حسین فرید

نام کتاب : هفت مقاله درباره فردوسی و شاهنامه

مردون : معاون سرمحقق حسین فرمند

مبتم : نصیرسپاس

عطار چاپ : ۲۰۰۰

جای چاپ : مطبعه دولتی (طبع آفست)

سال چاپ : ۱۳۶۹

- پیش بیان

الف

۱ - شاهنا مه ها و مقایسه میان بعضی پهلوانان آن واوستا

۳۶ - جنبه های غنائی در ادبیات حماسی ما

۷. کو تا ه گفته های پیرامون شاهنا مه وسراینده آن

۸۷ - جستاری در دیباچه شاهنامه ابو منصور و بایسنغری

۱۰۰ - کهنترین نسخه دستیاب شده از شاهنا مه

- کشف شاهنا مه قبل از دوره مغول ۶۱۴ هـ . ق = ۱۲۱۷ م

۱۱۵ آغاز پژ و هشهای نوی در شاهنامه

۱۶۲ - بازهم پیرامون مقدمه کهنترین نسخه شاهنا مه

اگر بر دیدگاه تاریخ فراز آئیم و پهنای گسترده کی سده ها را با همه نهاد ها و رخداد های آن دیده بانی کنیم ، در هر يك از زمانه ها و زمینه های زیست فرزندان آدم ، چگاد نشینانی را بر میخوریم که نام و یادشان نقش خاتم حافظه تاریخ بشریت است . اینان همان انسانهای رسالتندی اند که زنده کی را هدفمندانه دنبال کرده ، سخاوتمندانه و پدیدریخ تمامت نیرو و توان و امکانات دست داشته را در پای هدف و آرمان والای ریخته اند کپله یی از نردبان سعادت و خوشبختی جوامع و مردم شان به شمار می آید . اینان ابر مردان عرصه های مختلف فرهنگ و دانش بشری و کشتکاران با تدبیری اند ، که جز پذیردانش و خرد و آنگاه در زمینه و مزرعه بارور و مساعد نمی افشاندند . بدون تردید پذیر سره یی که با تلاش و کوشش صادقانه و دستان آفرینشگر بزرگسازان تدبیر در زمین آبادان به ریزش آید ، بار نیکو میدهد و آب و اعتبار پذیر افشان می افزاید .

از تبار این قله نشینان و ماندگاران معدود عرصه ادبیات که آثارشان نه تنها در سطح کشور و منطقه ، بل در سطح جهان به حوث شاهکار پذیرفته شده ، یکی هم استاد ابوالقاسم فردوسی طوسی شاعر

برازنده خراسان و سراینده " شاهنامه " حماسه جاودان و فنا ناپذیر
ادبیات فارسی دری است. فردوسی که در حدود ده سده و اند سالگی
پیش از روزگار ما میزیست با اندیشه سترگ به کار نهایت بزرگ سرایش
شاهنامه. این سند تاریخی و هویتنامه ملی هم میهنان و همزبانانش
دست یازید. دانش و خرد، اندیشه و تدبیر، هنر و استعداد، هستی
و ارایی و بالاخره عمر عزیز خود را در راه اعمار کاغذ رفیع و آسیب ناپذیر
" شاهنامه " صرف و چنان اثری را ایجاد کرد که پایایی و قافیه از همان
سپیده دم رویشان جلوه نمایان داشت و شاعر باورمند بود که ظلمت
ناپایدار فرهنگ زدایی ها هیچگاهی یاری چهره کی برین نور برین را نخواهد
داشت و بنا برین تا آنگاهی که از هستی نشانی هست و فرزندان آدم گردونه
تاریخ را به پیش میرانند، شاهنامه زنده و جاودان خواهد بود و نام
و یاد او نیز پایا و سر دایم :

بناهای آباد گردد خراب زیاران و روز تابی آفتاب

بی افکندم از نظم کاغذ بلند که از باد و باران نیابد گزند

نعمیم ازین پس که من زنده ام که تخم سخن را پراکنده ام

فردوسی با درک شرایط و اقتضای زمان به خاطر حفظ سرزمین و
صیانت آزادی و تثبیت هویت ملی هم میهنان و همزبانانش عظمت و
شکوه دیرینه و کارنامه های سازنده و ستایش برانگیز پدران و اسلاف این
خطه باستانی را از روی منابع و مآخذ تاریخی و متنی بر اسناد و روایات

موجدان و دهقانان به نظم آورد و به عیون بهترین وسیله و عامه -
 تشکلیك ملت نیز نمود و بر تاج تقدیم جامعه کرد و بدین ترتیب انسان
 را از عواقب ناگوار تشنگی و پراگنده گی ، بی دانشی و کم مایه گی -
 کردن نهادن به سلطه اجنبی و درآمدن به خدمت بیگانه گان ، ناراستی و
 ناپایداری بی ایمانی و نابابری ، گرایش به ستم و استیبارگی ، دروغ و
 خیانت ، و کجی و کج اندیشی که جز ذلت ، خوار مایه گی ، تبااهی و
 ویرانی شری به بار نمی آورد بر حذر داشت . درین کتاب که در حقیقت
 بیان هنرمندانه نبرد میان خوبی و بدی و داد و دیاد است ، شاعر با
 زبردستی و توفیق تمام از پیشینه های اساطیری و افسانوی تاسعید مدم
 تاریخ این سرزمین حوادث و رخ داده ها را به بیان آورده ، برتری
 و ولای قهرمانان و مدافعین نور و نیکی را بر هرزه جویان ظلمت و
 بدی به وجهی شایسته و دلنشین تصویر کرده است . بدون تردید فردوسی
 خواسته است با این اقدام ارجناك صدای خود را با نواي رود کسی
 سمرقندی پدر شعر فارسی همنا سازد که گفته بود :

هر که نامخت از گذشت روزگار هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار

و بر بنیاد همین باور در آینه شاهنامه گذشته ها بر از فراز فرزد
 اما با جلال و برابری نیاکان را فرا چشم فرزندان قرار داد تا دریابند
 که چگونه و با پرداخت چه جملی میتوان بر قلعه شرافت و افتخار دست
 یافت و جامعه شایسته انسانی را ایجاد کرد و بر عکس فرافتادن در دامن

کدام اعجاز و امثال راه رسیدن بدان قله و چنین جامعه بی را به روی
انسان می بندد و شرم و تنگ به بار می آورد .

ماهنامه فردوسی یکی از حماسه های معدود و ماهرکار هنر و ادب
جهان است که روح ملی و سنن و آداب ایران (کاربرد کلمه ایران
در تمام این نوشته به مفهوم وسیع و قدیم آن می آید) در آن تجلی
یافته است و یانکر صمیمیت و باور و اعتقاد راستین و خلل ناپذیر سرایند
آن نسبت به میهن و مرد می آید . با توجه به همین ویژه گی و محتوای
انسانی و ملی آنست که " هائری هاسه " مستشرق معروف صادقانه
میگوید : " هیچ اثری به اندازه ماهنامه " فردوسی نماند " روح
ایران نیست . محبت فردوسی به همه اجزای ایران زمین نجیب ترین و
خالصترین صورت و ظهیرستی است . "

و " برتلس " نیز با چنین یادی فردوسی و ماهنامه را گرامی میدارد :
" گنجینه های بدایع فردوسی بقدری بزرگ و متنوع است که هرگز
نمی توان در ضمن يك خطابه از تمام آنها سخن راند فردوسی
ماهنامه را با خون دل نوشت و با این قیمت خریدار محبت و احترام
ملت ایران نسبت به خود گردید و . . . بهترین در نایاب را به
گنجینه ادبیات جهانی افزود . "

کشمورما از وارثین برحق زبان و ادب فارسی دری و هر خاصانگاه
هر روزشگاه آن می آید . " ماهنامه " حماسه پریدیل و ماهرکار ادبیات

جهان نیز در همین مرزوم و به نیروی نبوغ هنری و ذهن وقاد و اندیشه
 تابناك فردوسی طوسی شاعر خراسانی پایه عرصه هستی گذاشت .
 نه تنها زادگاه بلکه جولانگاه بیشترین شاهان و قهرمانان این حماسه
 ملی و تاریخی بخشهای از همین کشور یعنی بلخ ، تخار ، سمنگان ،
 کابل ، غزنه ، بسج ، زابل ، نیمروز ، هرات و مجاری هلمند
 عرصه اکثر رویدادها ، بزم آرای ها و رزم آرای های آن نیز
 می باشد .

از آنجایی که این "کتاب انسانی" ، این "حماسه" بشر پیوندد ،
 و شاهکار ارجناك ادبیات جهانی از موارث درخشان هراقتضار
 فارسی زبانان جهان به ویژه خراسانزمین به شمار میرود ، هیچگاه از
 محرومی توجه هم میهنان ما به دور نمانده است . شاعران بعد از فردوسی
 پیوسته با ستایش و نیکی از آن یاد کرده و نسخه برداران و تذهب کاران
 با بیشر رنج توانفرسا و تهیه نسخه های منقح و مذهب ارادت و عشق
 شاهان به این اثر ماندگار ابراز داشته اند و دنبال روانی هم
 با سرائی جنگنامه ها و شاهنامه ها مانند جنگنامه غلامی کوهستانی ،
 اکبرنامه حمید کشمیری و شاهنامه چترال و جزاینها فردوسی شاهنامه
 او را کرامی داشته اند . بهترین مثل احترام و دلبسته گی و پیوند روحی
 مردمان این سرزمین به فردوسی و شاهنامه برپا داشتن محافل و پیرو
 شاهنامه خوانی است که از دیروز به امروز و سبک به خصوصی در میان

مردم رایج بوده و هم اکنون نیز در برخی از مناطق زنده و با بر جاست.

تحقیق پژوهشی درباره فردوسی و ابعاد و جنبه های متعدد و متنوع شاهنامه ام از اسطوره ، افسانه ، تاریخ ، جغرافیه ، هند ، حکمت اخلاق ، فلسفه ، هنر ، زبان و بیان آن کاریست تا کرانمند و مستلزم زرف اندیشی و تأمل دقیق علمی که توجه مجامع علمی جهان را به خود معطوف داشته است . درین عرصه نیز دانشمندان و محققان وطن ما خاموش و بی تفاوت نمانده اند ، بلکه با تألیف ، ترجمه و چاپ و نشر کتابهای مستقلی منجمله " افغانستان در شاهنامه " ، " چهار مقاله بر فردوسی و شاهنامه " ، " ویژه گهای داستانی شاهنامه " و " از فردوسی بیا موزیم " و هم نگارش مقاله های پژوهشی فراوان نه تنها ارزش شاهنامه را تاکید کرده ، بلکه پهلوهایی گوناگون آن را مورد بررسی علمی قرار داده اند . هر چند این کارها به هیچوجه بسنده و کافی نیست ولی بدون تردید میتوان از آنها به حیث مبدل و مظهر ارادت خامه داران و فرهنگیان کشور به زبان و ادب پرغزای شان و بالخاصه شاهنامه این شاهکار فناناپذیر ادبیات فارسی دوری مبدل ادبیات جهان یاد کرد .

هزار و اند سال پیش سرایش شاهنامه به فرجام آمد و هزار سال پیش از امروز فردوسی بزرگ دیده از جهان فروست . درد رازی ایمن مدت سالها و قدرتمندانی برار که قدرت تکیه زدند و شاعران و

سخن‌سرایان فراوانی اب به نوا کشودند، ولی نه قدرت آن دسته و نه نوا ی این گروه توانست با سلاطین و هیئت سلطنت فردوسی بر قلم برو شعر و ادب و آهنگ دلنشین نوا ی او بر اعماق رنج انسانی همسری کند.

زیرا سلطنت او و قلمرو شعر دارای پشتوانه مردمی و نوا ی او در لایه‌های داستانهای شاهنامه سرود پیروزی خدیو باطل و ترنم چیره گی داد بر پییداد است.

سپاسریر " یونسکو " این موه سسه علمی و فرهنگی بین المللی که سال روان را به نام نامی شاعر گزیده، مشرق زمین و فرزند خراسان فردوسی بزرگ تخصیص داد و با مساعدت های مادی و علمی جنبش و تلاش ویژه یی را به خاطر شناخت هر چه بهتر فردوسی و شاهنامه در مجامع و محافل علمی جهان به راه انداخت.

کشور ما که مبتابه وارث و پاسدار عده زبان و ادب فارسی دری و فرهنگ خراسانی، فردوسی را به حیث " یکی از پیامبران سه گانه قلمرو شعر فارسی " و شاهنامه را همچون وثیقه هویت ملی خویش ارجح و ها میدهد، به پیشتر و رستار از دیگران فراخوان یونسکو را الهیه گفت و تدویر محفل علمی بین المللی را به خاطر یاد بود از هزارمین سال درگذشت این حماسه سرای بی همتا رویدست گرفت.

کمیسیون ویژه تدارک این بزرگاری در کتاب سایر تصامیم سودمند تجویز نمود که گزینه یی مشتعل بر هفت مقاله چاپ شده در نشریات پیشین کشور به انتخاب کمیسیون به این

تقریب به دست نشر سپرده شود و کار تهیه و تدوین آن را برعهده نگارنده این سطور گذاشت.

به پیروزی از هدایت که میبایست به خاطر سهیمگی درین یادداشت و پرمیخت فرهنگی پس از به دست آوردن منابع و مدارک، چگونه گی را مکتوبات چاپ آنها مطمح نظر قرار داده شد. با توجه کوتاه فرصت و ویژگیهای شمار از مقاله ها که در چاپ نخستین نیز مطمح بوده است، چاپ این گزینه به صورت خروقی نامیسر دیده شد و تمهیدات قرار گرفت که به سبب سهولت و تسریع کار، مجموعه به گونه آفست طبع شود.

متن مقالات با دقت به خوانش آمد و نادرستی ها و افتاده گیهای طباعتی حتی المقدور اصلاح شد. هر چند از لحاظ محتوا و بیان در پارهای از موارد تا به مل ورد دارد و جای سخن گفت باقیست. بطور مثال "نخستین فقه مقاله" کهس ترین نسخه دستیاب شده از شاهنامه "جمله" این نسخه اولین شاهنامه می است که قبل از هجوم چنگیز به خراسان کتابت شده است. ناپذیرفتنی و تا به مل انگیز به نظرمی آید. زیرا از موجودی نسخه های این اثر قبل از سال ۶۱۴ که یقینا موجود بوده ولی بنسب اسر عواملی از میان رفته اند. صریحا انکار میشود. و یا در مقاله "کشف شاهنامه" قبل از دوره مغول ... میتوان احتمال زد که هرگاه این

بیت مندرج در صفحه ۱۱ مقاله (صفحه ۲۵ مجموعه حاضر) را :

یکی نامور بود مافرو نام به گیتی رسیده ز نیکی به کام

به صورت :

ط

یکی نامور بود با فسر و نسام
به گیتی رسیده نیکی به کام
بنویسم و بخوانیم رسای معنائ سلامت و زن و وقت متن را به بار خواهد آورد و
پرسش چاره گی پیدا یتر چهره ناشناخته یی به نام " بافسرو " را از میان
بر خواهد داشت .

هدفشان اگر بیست شماره هشت صفحه ۳۰ همین مقاله (صفحه ۱۶۶ -

مجموعه حاضر) را که گویا در متن نسخه ادلی چنین درج است :

وگر سربه سربودی از بهر عقابیم ؟
شدی قصه ناچیز و گفتار خام
و نویسنده دانشمند مقاله احتمال داده اند که شاید به جای " از بهر عقابیم "
" از بهر نام " درستتر باشد ، با توجه به آیات بالا و پایان و پایان معنی
به ویژه کاربرد واژه " خاص " در بیت پیشین چنین به خوانیم :

وگر سربه سربودی از بهر عقابیم
شدی قصه ناچیز و گفتار خام

ممکن است به اصالت متن و درستی معنی دست یابیم .

ولی ازینکه هدف اصلی در مرحله کنونی به دست دادن نمونه های
از کار و کوشش علمی - پژوهشی هم میهنان ما در ارتباط به با هئام نامه و
فردوسی است که بررسی انتقادی این پژوهشها ، بدون هیچ توضیح و
تصرف به ارائه اصل مقاله ها بسنده میکنیم .

آخرین مطلب قابل یاد اینکه در تقدم و تاخر مقاله ها تا این مجموعه

که به جهت نمونه بی ازتلاشهای پژوهشگران کشور ما در رابطه به شناخت
فردوسی و شاهنامه، ارمنان حلقه های فرهنگی میگردند تنها وقتها قدامت
نشر آنها مورد نظر بود ما بستانه کدام معیار دیگر و حفظ شماره های اختصاصی
صفحات مقاله " کشف شاهنامه قبل از دوره مغل ۰۰۰۰ " در کنار شماره
مسلسل صفحات این مجموعه، به خاطر مراجعات و توضیحاتی است که در
مقاله بعدی " باز هم پیرامون مقدمه کهنترین نسخه شاهنامه " با انکه
برای این شماره ها ارائه گردیده است. به امید انکه این گزینه پژوهنده های را
به کار آید و گاهی را بکشد.

معاون بهر محقق حسین فرمند



(۱)

★ شاهنامه ها و مقایسه میان بعضی پهلوانان آن واوچتا ★

شاهلی احمد علیخان کهزاد

از روزیکه در منی تتبعات تاریخی اصول " مقایسه " در لفافات و ضرب الامثال و قصص و داستانها و غیره به میان آمده امروز تقریباً همه مدققین به این عقیده هستند که تمام داستانهای شاهنامه ها و کرشاسپنامه ها و سهرالطوک ها با فروطات آن سام نامه بهرام نامسه ، رستم نامه و غیره و دیگر کتب نظم و نثری که در دوره های اسلامی از بسن مطالب بحث میکند و قصصها با راته و رامایانا و ماخذ مختلف سانسکریت و داستانهای که پشتهای اوستا را فرا گرفته و تمام قصصی که به زبان پهلوی ارساسی " اشکانی " و ساسانی تحریر بود موجز نمونه اند که از آن به دست نرسیده مانده ها و قصه هایی که در میان سایر شعب و شاخه ها و امواج قبایل هند و اروپایی باقی مانده همه از یک سرچشمه آب خورده و هسته اولی تمام آنها یک چیز بوده و بعد همه آنها را

★ نشر شده در " کابل گالری " سال ۱۳۲۲ هـ ص ۱۳۹ - ۱۴۶ .

باید در مراتب اولی زندگانی قبل التاریخ ملل هند و اروپایی تجسس نمود.

البت مقایسه داستانها میان شاخه های مهاجرین هند و اروپاییسی از خود نسبتی دارد و تشابه داستانها و اسامی پهلوانان آنها میان دو شاخه ای که به تفاریقی مختلف زمان از هم جدا و به نقاط دور افتاده ای از هم واقع شده اند کمتر از شاخه هایی است که زمان حرکت و نقطه تفرق آنها بهم نزدیک است. تصریح این مطلب طوریکه باید شرح و بسط زیاد و اقلاً مطالعه میرسری در داستانهای تمام اقوام هند و اروپایی به کار دارد که انهم به اصول مقایسه خود ش تازه شاخه تبعات و مصرفت جداگانه گشته و پیش ازینکه ما از مقایسه داستانهای اقوام هند و اروپایی یا ملل مختلف اروپایی صحبت کنیم اگر بتوانیم داستانهای کشور خود را هم کم کم برای مقایسه با قصه های سایر ملل ترتیب و آماده کنیم کار فوق العاده بزرگی کرده خواهیم بود.

گذشته ازین همادای بزرگ تنها مقایسه داستانهای شعب مختلف کله اروپایی با ختری که از حوزه اکسوس و اختر به نقاط مختلف ایران و ازینجا به خاک های مجاور هند و فارس پراکنده شده اند کار است خیلی مشکل و مطالعات مخصوص و طولانی در غنعات باستانی ادبی و تاریخی و حماس و داستان ها و افسانه های سه کشور ایران و هند و فارس به کار دارد.

ازین مرحله هم اگر بگذریم میرسیم به کشور خود و از اینجا تمهید میگیر داریم که آهسته آهسته دامنه ان به مرام این مقاله منتهی خواهد شد. کشوری که

در تاریخ معاصر به نام "افغانستان" و در قرون وسطی به اسم
 "خراسان" و در دوره های قرون قدیم به نام "آریانا" یاد شده
 سرزمین استعرا از ضمیمه و خاطره و داستان و بدین گزاف میتوان آن را
 یکی از کانون های بزرگ داستانهای حماسی جهان خواند و طوری که کار
 از خلال مطالعات این داستان ها بر می آید این راهم به جرئت میتوان
 گفت که این سرزمین کانون داستانهای حماسی مخصوص آریایی بود.
 بیشتر گفتیم که اقوام هندو آریایی همه بلا استثنا از خود قصه ها و
 افسانه ها دارند که اگر همه آن یکایک مطالعه و هم مقایسه شود عواملی
 به دست می آید که منشاء آنها در مراتب مختلف زنجارسانی مشترک و غیر-
 مشترک قبل تاریخ آنها سراغ باید نمود. عجالتا این کار از عهده ما
 ساخته نیست و بدون شبهه نظر به عدم تدوین و جمع آوری داستانهای هر
 یک از اقوام مذکور به صورت مجرد زمینه برای انجام این کار طور دلخواه
 هنوز فراهم نشده ولی با مدارک بزرگ و معتبری که کتله آریایی باختری
 در دست دارد مانند کتب ویدی و ایوانشهاد و مهاباراته و رامایانه
 و اوستا و کتب پهلوی ام از کتب عصر ایمکانی و ساسانی مثل "درخت
 آسپهک" و "یانتار زیوران" (یادگارهای زیر برادر و پشتاسب) و
 "خویشی نامه" یا خدای نامه و ماهنامه های منثور و منظوم و سیرالملوکها
 و گرماسب نامه ها و کتب سب نامه ها و غیره واضح معلوم میشود که افغانستان
 امروز و خراسان دیروز و آریانای کهن چه رول و مرکزیت بزرگی در پرورش

غنمات و داستانهای حماسی و رزمی کتله آریایی باختری بازی کرده است
و خاک و باشندگان قدیم کشور ما چطور و به چه اندازه درین همه داستانها
حل و منحل است .

همانطور که منشاء قصص و افسانه های عموم اقوام هند و اروپایی را در
مراتب اولی حیات دوره قبل التاریخ آنها در نقطه معینی سراغ باید نمود
رویه گرفته داستانهای حماسی کتله آریایی باختری هم از خود مهد اولیه -
بی دارد که عبارت از آریانیان قدیم و خراسان قرون وسطی و افغانستان حاضره
است . خاک افغانستان در دوره قبل التاریخ زمانیکه کتله آریایی باختری
هنوز بمهاجرت آغاز نکرده بود کانون یک سلسله غنمات و یک دست
داستانهای مشخصی بود که انعکاس آن جسته جسته از خلال متن سرود
ویدی ، مهاباراته ، اوستا ، بندهش ، پانکازریران (یادگارهای زریزیر)
خواتاینامک (خداینامه) شاهنامه های منشور ابوالمؤید بلخی ، ابوطی
بلخی ، مسعودی مروزی و دقتی بلخی ، و سیرالملوک بهرام هروی
زردشتی و سیرالملوک محمد بن جهم برمکی^(۱) و کرمانشاهنامه اسدی طوسی
و دیگر کتبی که از اینها ترجمه و اقتباس و پیروی نموده اند معلوم میشود و آشکارا
میکرد که از قدیم ترین زمان داستان که خاطره ها تثبیت توانسته خاکهای
افغانستان صحنه این داستانها بوده و پهلوانان این داستانها همه
از خاک افغانستان قدیم سر بلند کرده اند و از روزگار باستان با اینطرف
(۱) صفحه ۷۶ جلد پنجم گلها یرنگارنگ مقاله حکیم ابوالقاسم فردوسی
نگارش سعید نفیسی .

انانیکه این همقصص و افسانه های حماسی را به ما نقل داده اند عموماً
اریائی یا خراسانی یا افغانستانی بودند.

عجالتاً ما از مبداء این همه داستانها در زندگانی قبل تاریخ اقوام
اریائی کشور خود چیزی گفته نمیتوانیم ولی اینقدر میدانیم که پیش از عصر
مهاجرت و جدایی مهاجرین هندی و فارسی از باختر قسمتی از داستان
ها به میان آمده بود و بهمین اساس میشود بسیاری از قصه ها و پهلوانان
داستانهای ویدی و اوستای را بهم مقایسه کرد و در مورد شخصیت های
شاهی اریائی باختری این کار را حتی المقدور نموده و در موارد مختلف
ن را نقل کرده ام ولی مقایسه تمام پهلوانان ویدی و اوستای کاری است
جداگانه و مقالات علیحده میخواهد.

پس اریاهای کتله باختری پیش ازینکه از هم جدا شوند در صفحات
شمال هند و کش و در حوزه وسیع و حاصل خیز رودخانه بزرگ اکسوس داستان
هایی داشتند که قسمتی از آن با سرودهای اولیه و مجهول اریائی که مخصوص
مدرسه " بلهیکا " یا " بخدی " بود ازین رفته و قسمت دیگر آن که
مبداء اولی داستانهای کتله اریائی باختری و بعضی عوامل قدیم تر هم در
آن میباشد با مجموعه " ریگ وید " کلاسیک ترین یا دگوار عصر ویدی و
محصول سرزمین بین گاپس و پنجاب میباشد بدست ما رسیده است. • پس
این ترتیب میتوان گفت که اریاهای کتله باختری در دوره حیات قبل-
التاریخ در صفحات شمال هند و کش در بخدی و گواره های مجرای اکسوس

داستانهای داشتند که مبداء تمام قصه های ایشان بدان منتهی میشود .
 این داستانها چندین هزار سال که تعیین آنها به صورت یقین
 ممکن نیست بصورت شفاهی از یکی به دیگری منتقل میشد و به این ترتیب در
 میان اربابهای کلمه باختری کم و بیش انتشار یافته بود ولی چون بقید تحریر
 نیامده بود انقدرها شکل مشخص و معینی بخود نگرفت تا اینکه عصر وید
 با مهاجرت های پاره قبایل طرفه قوخرپ به پایان رسید و دوره اوستایی
 در کشور آغاز شد و بار اول يك قسمت از داستانهای اعصار قبل التاریخ
 اریایی با اوستا و مخصوصا با یشتها یان بقید تحریر درآمد .

این روز برای احیای داستانهای حماسی روزی سرزمین کشورما روز
 بزرگ بود و ازین روز به بعد به زبان و دیانت و آئین کشور هرچه بود و هرچه
 شد داستانها بشکل و نحوی دوام کرد که به اساس موجودیت آن رخنه وارد
 نکردید و بدون تباه و تخریب میتوان گفت که منشاء تمام قصص و روایات داستانی
 زمانه های بعد یعنی ماخذ تمام کتب و ادبیات پهلوی ارساسی و ساسانی و
 می و ذری و غیره همان متون اوستا است .

چرا قصص پادشاهان و دودمان های سلطنتی اریایی باختری و نام های
 پهلوانان کمورد اخل کتاب مذهبی اوستا گردید ؟ این يك موضوعی است
 جداگانه و ملت آن را اگرچه تا يك اندازه در مقاله مذکور بحث نمائیم اما
 با شاهان اولیه اریانا در سالنامه ۱۳۲۱ من دادیم باز هم شرح و محیط
 بیشتر میخواهد که از موضوع این مقاله خارج است .

قرار اذعان عمومی مدققین چنین معلوم میشود که اوستا به حکم
 ویشناسی پادشاه دودمان اسپه بلخ بقید تحریر درآمد • معلوم
 نیست که کدام رسم الخط در تحریر این کتاب بکار رفته و روی چه آنرا نوشتند •
 نمیدانم طبری به کدام سند میگوید که اوستا را روی پوست گاو تحریر
 کردند • آنچه معمولاً از طرف همگان گوییده میشود این است که اوستا
 به حکم ویشناسی یا گشتاسپ بقید تحریر درآمد است • بهر حال آنچه
 مسلم است این است که همین ورود اسکندر در شرق نسخه های تحریری
 اوستا در تشکده ها یا اقلاً یکی دو نسخه آن وجود داشت • قراریکه
 میگویند اسکندر در امحای این کتاب تا یک اندازه کوشید ولی بکلی آنرا
 از بین برده نتوانست چنانچه در دوره زمامداری شاهان مستقل یونان
 و باختری و حتی در تمام دوره کوشانی ائین اوستایی از بین نرفت و مسکوکات
 گات شاهان این مطلب است • البته درین شعبه بی نیست که بعد از قرن
 دوم ق م • که ائین بودایی در کشور ما راه یافت پهلوی دین اوستایی
 کیش رقیبی هم پیدا شد و همین رقیب آهسته آهسته و بصورت غیر محسوس
 فوقیت حاصل کرد و در مناصف شرقی اریانا مقام اول را اخراج نمود • بهمین
 مناسبت کمی بعد از تشکیل دولت مستقل یونان و باختری و در عصر پارسی
 آهسته آهسته مرکز ثقل کیش اوستایی از افغانستان شرقی به افغانستان غربی
 و از آنجا در حصه جنوب غربی مملکت یعنی حوزه هیرمند و هامون سهستان
 منتقل شده و در خراسان غربی لنگر افکند و از همین جهت در راه جمع آوری

پارچه های قدیم اوستای باختری بیشتر پارت ها و از ساسانیها فعال دیده میشوند . بهر حال طوری که گفتیم اوستا یکی از بین نرفت البته پراکندگیهای زیادی در آن پهنی شد و بسیار قسمتهاش مفقود گردید ولی ناپدید نشد تا اینکه در عصر پارتی بار اول " ولکش " یا ولخش اول که معاصر " نرون " امپراتور روم سلطنت داشت در ریح سوم قرن اول مسیحی در راه جمع آوری پارچه های مختلفا اوستا اقدام کرد و بعد موسس سلاله ساسانی اردشیر بابکان "تساره" بزرگترین عالم وقت را مأمور جمع آوری حصص مختلفا اوستا ساخت . همین قسم شاهپور اول پسر او (۲۴۱-۲۷۲ م) درین راه صرف مساعی زیاد نمود . خلاصه اوستا در اثر این اقدامات به رسم الخط پهلوی درآمد و همین شکل و صورت باقی مانده است .

xx

xx

xx

برای شرح مطالبی که عنوان این مقاله قرار داد شده یعنی برای اینکه میان بعضی از پهلوانان متذکرا اوستا و شاهنامه مقایسه بعمل آید از تفصیل پاره مطالب دیگر که بصورت غیر مستقیم به مقصد ما ربط دارد ناگزیریم . نظریه ای که از آن طرفداری میکنیم این است که نه تنها بعضی پهلوانان شاهنامه با پهلوانان اوستا قابل مقایسه است بلکه هر دو یک چیز است . به عبارت دیگر شاهنامه ها یا اینجا و آنجا بگوئیم شاهنامه منظوم فردوسی قسمتی از داستانها و پهلوانان خود را مرحله به مرحله و بالواسطه

ماخذ دیگر از اوستا گرفته است و چون میان شاهنامه فردوسی قرن چهارم هجری و اوستا اولیه باختری اقل ۲۰۰ هزار سال فاصله است به پاره مسایلی متوجه میشویم که این خالیهگاه بزرگ را با تسلسل خود پر میکند.

xx

xx

xx

پانکار زیران

پیشتر متذکر شدیم که اسکندر با فتوحات خود نه کتاب اوستا را کاملاً از بین برده توانست و نه این زردشتی را ناپدید کرد بلکه او و یونانی های باختری که دویست سال بعد از او در اریانا سلطنت کردند همه ادیان را احترام میکردند. بنام علیه اوستا و این اوستایی در زمان پادشاهان مستقل یونان و باختری اریانا و معاصرین آنها پارکها در اریانا و فارس وجود داشت و هر چه های مختلف اوستا درین عصرها از بین نرفته بود. یکی از مراحل بسیار مهم بلکه مرحله اولی که شاهنامه های منشور و منظوم دری و اوستای قدیم باختری را بهم ارتباط میدهد و اهمیت آن هم طوری که نماید و باید گوشزد نشده است ادبیات و ماخذ ادبی و تاریخی عصر پارتی است.

پارتها که موسس دودمان و سلطنت آنها اساس بلخی است با وجود اینکه تا اندازه زیاد یونانی دوست معلوم میشوند در تشکیل دولت مقتدر و آزاد ساختن خراسان غربی از سلطه یونانی های شامی و حای مفاخراد پی و مذهبی خراسان کوتاهی نکردند بلکه مقدم های او درین همه شعبات از طرف ایشان برداشته شد و هر چه از اوستای قدیم و دیگر کتب ادبی و مذهبی و تاریخی

و فلسفی اریانا بدست ایشان رسید. جمع کردند چنانچه قراریکه پیشتر تذکر
شدیم مساعی ولخش اول در جمع‌آوری اوستا اولین اقدامی است که درین راه
بجمله آمده است. چون پارتها از عصر بحران فتوحات اسکندر در شرق
فاصله زیاد نداشتند در جمع‌آوری آثار قدیم و ترجمه آنها به پهلوی عصر
خویش خدمت شایانی کردند. متأسفانه ازین عصر و از اقدامات مفید آنها
در نگارش و جمع‌آوری آثار باستانی اثری باقی نمانده و حتی نتایج زحمات ولخش
اول مبنی بر جمع‌آوری پارچه‌های اوستا هم بصورت مثبت در دست نیست.
همین قسم تا (۱۰-۱۵) سال قبل کسی از آثار پهلوی ارساسی یا پارتی یا
اشکانی سراغی نداشت ولی ا هسته ا هسته مدققین در میان آثار پهلوی به
تشخیص بعضی رسایل پهلوی ارساسی پی بردند از آنجمله یکی اثری است
به نام درخت اسوریک *Draxt-i-asurik* این اثر رساله بوده بسیار
کوچک مرکب از ۸۰۰ کلمه که از آن هم ۸۵ کلمه ان گم شده و سراسر به شعر
۱۲ حرکتی (سیلابی) بوده، موضوع این رساله مناظره ایست میان "نخل و
بزر" و هر کدام دلیل می‌آورد تا مفید بودن خود را برای نوع بشر ثابت
کند. اصلاً این رساله تماماً به شعر بوده ا هسته ا هسته در پهلوی عصر
ساسانی بعضی قسمتها شکل نثر بخود گرفته است. از روی شکل کلمات
قدیمی و جمله بندی‌ها و شیوه نگارش بعضی از علما مانند بن ونیست -
فرانسوی به این عقیده اند که این اثر به شعر در عصر پارتی و به پهلوی
ارساسی نوشته شده بود. موسیو بن ونیست نام اصلی این رساله را "درخت

اسوریک وز " می نویسد . (۱)

اگرچه این رساله اولین اثری است که مدققین را به وجود فعالیتهای ادبی
عصریارتی رهنمونی میکند ولی از نقطه نظر موضوع ازین بیشتر به این مقاله
ارتباطی ندارد ، بخواهیم بر رویه به تفصیل " یاتکار زیران " .
" یاتکار زیران " که صحیح تر بصورت " یاتکار زیران " خوانده میشود
وان را بصورت تحت اللفظ " یادگار زیر " و " خاطرات زیر " ترجمه میکنند
رساله ایست تاریخی وریزی وحباسی و فوق العاده مهم . این رساله شامل سه
هزار کلمه است و موضوع آن جنگهای ویشتا سپه پادشاه باختر را —————
ارجاسپ شاه خیرنی تورانی (۲) شرح میدهد و یکی از جنگنامه های بسیار

(۱) شماره ۲ سال ۱۹۳۰ جرنال ازبانیك صفحه ۱۹۳-۲۲۷ .

شماره ۲ سال ۱۹۳۲ جرنال ازبانیك صفحه ۲۴۵

صفحه ۱۱۲ و ۱۱۸ و بعد شماره دوم سال پنجم مجله مهر

صفحه ۱۱۹ مجموعه فیلولوژی ایرانی تالیف ویست

Grundriss der iranischen Philologie

(۲) مقصد از " تورانی " همان " توریاقا " است که در اوستا ذکر شده

و از روی عرق آریایی بودند . علت مجادله هایی که میان پادشاهان

اسپه آریانا و رزاسا و شاهان خیرنی توریاپی شروع شده بود بیشتر

کیش و معتقدات بود نه اختلافات عرقی . صفت تورانی که بعدها جای

(توریا) یا (توریاپی) را گرفت با انتشار عناصر مغلی و تاتاری در

غرب سردریا مفهوم نوی پیدا کرد و بیشتر به عناصر مغلی نسبت میدهد

ولی استعمال آن در این مقاله ازین مفهوم مبری است .

قدیمی است که فعالیت پادشاه و هلوئانان رشید اریانا را در مقابل قوای
 تورانی شرح میدهد و از همین جهت "مستروست" در مجموعه "یلوازیوی
 ایرانی صفحه ۱۱۷ - ۱۱۸۵ انرا شاهنامه "کشتاسب" و "شاهنامه"
 پهلوی "یاد کرده این کتاب حساس بنام "زدر" برادر خورد وشتا -
 پادشاه باختر موسوم شده . اسم اصلی برادر وشتا سب "اسپه یارودا" (۱)
 بوده و بواسطه شجاعت زیاد ، اوستا او را بصفت "زایریواری"
 "زریواری" یاد کرده که دارمستتر فرانسوی "زایری" یا "زری"
 را کلمه (ز) میداند و (واری) یا (ویری) را (گمر) یا (گمرند)
 تعبیر کرده و هر دو کلمه را بصورت صفت "زیرین گمر" ترجمه نموده است .
 مطالعه صفت "زایریواری" برای ما مهم و قابل اهمیت است و توجیه دیگر
 براغان داریم که از روی ساختمان و شکل و تلفظ و معنی به شکل قدیم
 اوستایی و مفهوم آن نزدیک تر است . در پشتو صفت "زره ور" موجود و
 به مفهوم شجاع و دلور مستعمل میآید این صفت مرکب از دو جزه است
 یکی (زره) یعنی (دل) و دیگر (ور) که ازادات نسبت است و در آخر
 بعضی کلمات پیوند میشود مانند (گیده ور) یعنی (پرخور و شکم پرست)
 و غیره . صفت اوستایی (زایریواری) هم مرکب از دو حصه است یکی
 (زایری) که همان (زره) پشتو است زیرا ، قراریکه در فرهنگ نظام
 صفحه ۷۲ در باب ماده (دل) شرح داده شده دل را در زره -
 (۱) صفحه ۴۶ مقاله وست West انگلیسی : در مجموعه "یلوازیوی ایرانی"

اوستایی "زیزه" Zaretha گویند و (واری) یا (ویری) شاید صورت قدیم تر همان (ور) پشتواند که جزء ادات فاعلیت و نسبت است، بنا به علیه (زایری واری) یا (زایری ویری) اوستایی همان (زهر ور) پشتوانست. علاوه بر اینکه در ساختمان مرکبات و تلفظ این دو صفت مرکبه مشابهت تام موجود است در زبان ملی مانند زبان اوستایی کشور ما این صفت مفهوم خارجی و اصطلاحی پیدا کرده و برای تعریف نجاعت پهلوانان استعمال شده است "زایری واری" پهلوان "زهرور" اوستایی برادر جوان و پشیمانه پادشاه بلخ است و در انتشارات اوستایی و مقابله با ارجاسی توانی شخصیت برجسته حاصل کرده و "یاتکار زریران" صفحه از کارنامه های درخشان اوست که به اسمش تا حال باقی مانده است.

موسیو "بن و نیست" این رساله مهم را در شماره دوم سال ۱۹۳۲ مجله "ژورنال ازبایک" مورد تحقیق قرار داده (۱) اگرچه یاتکار زریران و "کارنامک اردشیر پاپکان" تنها دو کتاب رزمی است که از عصر "ساسانی" باقی مانده و "یاتکار" طوریکه دیده میشود به پهلوی ساسانی و قرار بعضی نظریه ها به قرن ۵ مسیحی نوشته شده ولی مدققین مانعند "درخت اسوریاه" درین اثر هم بقایای ادب پهلوی عصر پارتی (۱) قبل از او را دیگر جرمنی آن را ترجمه کرده است. موسیو "پلارو" ایتالوی هم در اطرافان تحقیق نموده.

(پهلوانافغانستان) راتذخیر داده با وجود چنین اثری در

ارساس پی برده اند . موسس " پلوارو " پهلوی: نام پهلوی بلا حظه
میرساند که از نقطه نظر صرفونحو و لغات قدیمه عوامل متعددی در آن است
که به قدامت آن حکم میکند . به این اساس و باره مطالب دیگر که ذکر آن
در اینجا بطوالت میکند " بن نیست " به اینجا میرسد که رساله
" یاتکار زبیران " پهلوی ساسانی از روی گاهر رساله یی کاصلا به زبان
پهلوی پارتی (پهلوی افغانستان) بوده نوشته و تحریف شده .

یاتکار زبیران به شعر است و اشعار آن هفت سیلابی میباشد " وست " شرح
میدهد که این رساله را " میترواپان که خسرو " از روی نسخه پدر جدد خود
" رستم میترواپان " واد از روی نسخه " دینوانه " نقل کرده . (۱)

یاتکار زبیران از نقطه نظر داستانهای رزمی مقام خیلی بلند و شاه
دارد و بزرگترین حلقه است که اساطیر رزمی پهلوی پارتی را یکطرف بامنشاء
قدیم اوستا و طرف دیگر با اسطوره های عربی و دری متصل و مربوط میسازد و
از همین جهت طوری که دیده شد شایسته آنست که آنرا " شاهنامه گمشده " یا
" شاهنامه پهلوی " خواند و جنگ نامه " زبیر " و حتی " زبیرنامه " نامید
و چون یکی از علل بروز جنگ های میان باختری ها و خیرنی های تورانی

که این اثر تصویر میکند مطالب مذهبی است آنرا جنگ نامه مذهبی هم تعبیر کرده اند . پس " یاتکار زیران " هم اگرچه به پهلوی ساسانی در دست است مانند رساله " درخت اسوریک ویز " ما را به وجود نسخه‌ی از یاتکار زیران در عصر پارتی رهبری میکند . بن و نیست در آخر مقاله‌ی که بهتر اعماره کرده‌ام به این نتیجه میرسد که این رساله پهلوی ساسانی نمونگی از اشعار حماسی بوده که تا حال از وجودان خیرند اتمیم و کامل ارتباط بین یافته‌های اوستا و اشعار رزمی فارسی میباید و نبوغ عصر ساسانی در تمام فعالیت‌های تمدنی عصر ساسانی رول مهمی بازی کرده است .

xx

xx

xx

اگرچه قدری از اصل مطلب دور شدیم ولی از تذکار مراتب فوقی ناگزیر بودیم . حالا از روی دو نمونه فوقی که بدست مدققین آمده و ضمن آنها را بالا نوشتیم خوبتر فهمیده میشود که فعالیت‌های عصر ساسانی در زمینه ادب و تاریخ صاحبچه مقام مهم در راه ارتباط متن اوستا و ادبیات رزمی دری بود . مستند بر نظریات " بن و نیست " و " پلکارو " و گایگر و جمعی دیگر از مدققین میتوان گفت کادبای دوره پارتی که متا سغانه نام‌ها و آثار ساسانی ناپدید شده در احاطه‌ی ریاضیات و سایر طیر رقصه‌های رزمی عصر اوستا می‌باشند یا ختر خدمات برگزیده کرده اند . داستان‌های حماسی زیر برادر خورد و - وشتاسپ پادشاه با ختر و جنگ‌های و با خترنی‌های توانی نمونه‌ای است

که امروز بدون شایعه و ریب بوجود آن اطلاع حاصل کرده ایم و حتی این را هم گفته می‌توانیم که " یانکارزیران " متن بعضی پشتهای مفقود اوستا را بدست رسها میگذارد و این بزرگترین و برجستهترین جمله اوستا به تنهای روح این مقاله را تشکیل میدهد .

ناگفته نماند که قرار بعضی نظریه ها دقایقی بلخ همین " یانکارزیران " را ترجمه و مرسته نظم دری در آورد تا است . مربوط به این نظریه متذکر می‌شویم که بن و نیست هم در مقاله خود را به " یانکارزیران " بعضی فرد های دقایقی را با متن پهلوی این رساله مقایسه کرده است . از احتمال بعید نیست که دقایقی این کار را بصورت مستقیم از روی متن پهلوی نموده باشد این مسئله و شرح آن موضوعی است جداگانه و آنچه مربوط باین مقاله کمال اهمیت دارد این است که می بینیم یکی از شعرا یلخ در قرن چهارم هجری در منظومه های حماسی خود بکدام اندازه از یانکار زیران استفاده نموده است و باز از پهلوی دیگر ثابت میشود که یادگار زیر حلقه تسلسل بزرگ بین متن اوستا و اشعار حماسی دری بود .

خواتنای نامک

ماخذ پهلوی عصر ساسانی مرحله دیگری است که داستان های و ستای را یک قدم دیگر به ارایل دوره اسلامی یا بهتر بگوئیم به عروج دوره رزمی قرن سه و چهارم هجری نزد یک میسازد . بزبان دیگر بعد از اوستا و متون

پهلوی ارساسی مخصوصاً " یانگار زریران " پهلوی عصر ساسانی سومین مرحله است که قصص رزمی و داستان را با واسطه منابع عصر ارساسی که عموماً ناپدید است بزبان عربی و در ارتباط میدهد، آثار پهلوی ساسانی نسبتاً زیاد و کم و بیش اسم و نشان تقریباً صد کتاب مختلف معلوم شده که شرح آن اینجا خارج موضوع است. آنچه به این مقاله تعلق دارد تجسم آن قبیل کتب است که تا اندازه ماخذ برای شاهنامه های مشهور منظم شده، گفتیم که در زبان پهلوی عصر ساسانی کتابهای مختلف و متنوع زیاد نوشته شده بود علاوه بر اقدام جدی راجع به جمع وری پارچه های داستان و تجدید رساله " یانگار زریران " و نگارش رمان افسانوی کارنامه اردشیر پاکان در راه جمع وری خاطرات شاهان و ملوانان قدیم و داستانهای رزمی اقدامات دیگری هم بعمل آمده است.

موسیر " هانری ماسه " در مقدمه کتاب خویش " فردوسی " در اطراف ظهور شاهنامه فردوسی مطالعات مبسوطی نموده و از نتایج آن که بیشتر به مدارک افغانستان قدیم متکی میباشد و در اینجا از مقدمه معروف " بایسنقری " ضمناً استفاده نموده معلوم میشود که شاهان ساسانی مخصوصاً خسرو اول (۵۳۱-۵۷۵ م) در قرن ۶ مسیحی در جمع وری خاطرات شاهان سلف که در آن جمله شاهان قدیم اوستایی هم شامل است صرفه ساعی نموده به همین و تیره شاهان ساسانی در جمع وری واقعات سلسله خود هم کوشید مانند

چنانچه قرار شدادت "آگاتیاس" *Agathias* یونانی
 قرن ۶ در عصر همین خسرو انوشیروان چنین کتبی در فارس وجود
 داشت در آخر دوره ساسانی یزدگرد سوم (۶۲۲-۶۵۱ م) هم به
 یون جمع اوری خاطرات پادشاهان سلف افتاده و ده هفتانی موسم به
 "دانشور" امر داده بود که واقعات شاهان سابق را جمع کند و او هم
 خاطرات سلاطین سابق و ستایی باختری را گرد آورده و شاید از وقایع تازه
 بعضی شاهان ساسانی را در آن علاوه نموده باشد و همین کتاب "خواتای
 نامک" یا (خدای نامه) میباشد. هانری ماسه می نویسد که کلمه اولی
 اسم این کتاب "خواتای" از کلمه خواتا *Hrvata* گرفته شده
 و (خواتا) در پهلوی "بادار و خدا" معنی دارد. پس نام کتاب
 "خدای نامه" بود. هانری ماسه با ذکر مفهوم پهلوی این اسم به این
 مطلب اشاره نکرده است که "خدا" در قرون اول هجری به معنی "پادشاه"
 هم استعمال می شد این مطلب را ازین جهت ذکر کردیم که هانری ماسه
 میگوید "خدای نامه" ترجمه اسم پهلوی این اثر بود و در قرون اسلامی
 به علت مفهوم مذهبی آنرا به "ماهنامه" ترجمه کردند، یعنی معنی کلمه
 (خدا)، (شاه) آوردند حال آنکه این طور نبوده و ترجمه تحت اللفظ
 "خواتای نامک" یا "خواتای نامه" یا "خدای نامه" "ماهنامه"
 میدهد. قزوینی این مطلب را شرح داده (۱) و آنچه قابل دقت است این
 (۱) پاورتی (۱) ص ۳ بهست مقاله طبع مطبع مجلس ۱۳۴۳ ش. تهران

است که باز این مفهوم مخصوص ولایات مختلف خراسان بوده و پادشاهان کابل و زابل، هر دو بخارا را "خدای" میگویند (۱) و "شاهنامه" بدون مراعات کدام مفهوم مذهبی ترجمه صحیح تحت اللفظ "خواتاینامک" یا خداینامه است.

این (خواتاینامک) یا خداینامه یکی از کتب بسیار معروف پهلوی - ساسانی بود که متأسفانه متن آن در دست نیست و از ترجمه عربی آن بعدتر حرف خواهیم زد. پس همان طور که "یاتکار زریران" نظریه ما را در عصر پارتی وسعت بخشید، خداینامه مهمترین اثریست که از دوره ساسانی ما را به آغاز دوره اسلامی رسانیده و به آثار عرب و فارسی پیوست میکند. دهقان دانشور جمع کننده و مصنف "خواتاینامک" حتما اثر خود را از روی ماخذ تحریری که در آن جزو آثار یک در عصر خسرو انوشیروان جمع شده بود داخل میباید واره آثار دیگر تصنیف کرده است. "هانری ماسه" اظهار میدارد که "این اثر به اساس اسناد تحریری نوشته شده و امکان ندارد که از خاطره ها اینقدر جزئیات بدست آید". بی مورد نیست درین موضوع علاوه نعائیم که دامنه این اسناد تحریری غیر محدود و زمانهای قدیم گشائیده میشود و یک مرحله مشخصان همان اسنادی است که خسرو اول جمع آوری نموده بود و حتماً "یاتکار زریران" در سالهای متفرق و قریب به آن در نگارش این اثر دخالت داشته این "نامه" یا پارچه های (۱) فردوسی: برون رفت مهرباب کابل خدای سوی خانه زال زابیل خدای

متغی ان نه تنها تا زوال ساسانی بلکه در قرون اولیه هجری هم وجود داشت و بسا ماخذ عربی از آن آسپرده است تا اینکه " روزبه " نام یکی از مجوس های فارس که مسلمان شده و به اسم عبدالله ابن مقفع معروف گردید در حدود سنه ۱۴۲ هجری (قرن امسیحی) اثر از پهلوی به عربی ترجمه کرد و ترجمه عربی آن اثر هم مفقود می باشد .

همین قسم علاوه بر " خواتین نامه " در پهلوی ساسانی کتب تاریخی و حماسی دیگر هم بوده که جز نام متاسفانه اثرات آنها باقی نمانده . بعضی از این کتب بصورت مستقیم از " خواتین نامه " دانشور استفاده کرده اند و برخی به ماخذ مجهول دیگر ارتباط دارد با این دلایل شبهه نیست که در زبان پهلوی عریض عصر ساسانی در خاک های فارس و خراسان اثر و کتب متعددی وجود داشت که چیزی بآلوا سطه آثار ساسانی و پارتی به اوستا میرسید و چیزی از ماخذ پهلوی ساسانی سرچشمه گرفته بود و این ها کم و بیش تا شعری بن مقدم بر اسلام و قرون اول هجری وجود داشت و عده هم محصول قرنهای اول و دوم هجری است .

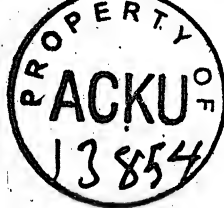
از زمان نشر دین مقدس اسلام به بعد تا قرن چهارم هجری تمام جنبشهای ادبی و حماسی و ملی و سیاسی منحصر به خراسان یعنی به آن سرزمینی است که از دوره های قبل تاریخ رویدی و راستایی گانون داستانهای رباعی بوده و دانشمندان خراسانی چه زردشتی و چه مسلمان زبان پهلوی را میدانستند و پارچه های متفرق رسایل تاریخی و کتب حماسی و رزمی منجمله نسخ کامل یا

پارچه های پراکنده " یاتگار زبیران " و " خواتای نامک حتی تا " قرن چهارم هجری در دست ایشان بود علاوه بر داستانهای وید و اوستا قصص رزمی و اساطیری پهلوانان دوره های معاصر پارسی و ساسانی یعنی قصه های رزمی عصر کوشانی و هیاطله در اینجا متمرکز و در خاطرهای دانشمندان محفوظ بود و مهرهای خراسان مانند نیشاپور و هرات و مرو به بلخ و زرنج و بست و کابل و قندهار و تالقان یعنی همان اراضی که به غنمات وید و اوستای حل و منج بود مرکز خاطرات رزمی و صحنه پهلوانان آن بشمار میرفت .

شاهنامه های منشور

اگرچه از سه قرن اول هجری آثار منشور حماسی در زبان دری در دست نیست ولی با اثر قهقندار پشته " پنه خزانه " که در اثر تجسسات شاطلی صدالحی حبیبی تازه کشف شده واضح میشود که در اوایل قرن دوم هجرت آثار منظوم و منشور در زبان پشتو در افغانستان وجود داشت مخصوصاً - قصیده حماسی امهر کرور که از قصاید غرای حماسی و رزمی پشتو است نشان میدهد که روحیات حماسی در اینوقت به منتهای قوت در کشور ما دیده میشد و داستانهای رزمی ملی کمال اهمیت داشت به هر حال مقصد در اینجا است که بواسطه نبودن آثار حماسی دری سه قرن اول هجرت را مخصوصاً در خراسان دوره خود و جمود تصور نباید کرد بلکه برعکس آنرا باید یکی از

دوره های ظمان روحیات ملی دانست و درین سه قرن که خاک فارس
 بهی ازین تحت اثر زبان عربی آمده بود و زبان پهلوی از فارس و خراسان
 ازین نرفته بود. چه دانشمندان عرب و چه دانشمندان کیمه زبان داری
 صحبت میکردند همه این متوجه شده بودند که مآخذ پهلوی را به زبان
 عربی ترجمه کنند و یکی از آثار مهمی که درین مقاله با آن سروکار داریم همان
 ترجمه " خواتا ینامک " است که قراریکه گفتم در حوالی ۱۱۲ به دست
 روزبه یا عبدالمعین مقفع به عربی بنام " سیرالملوک الفرس " ترجمه گردید.
 و بعد از این مقفع کسان دیگری هم به ترجمه " خواتا ینامک " پرداخته
 و بعد از ترجمه او هم سیرالملوک های بمیان آمده است که چیزی جزواً به
 صورت مستقیم از خواتا ینامک پهلوی ترجمه شده چیزی از روی ترجمه این مقفع
 استفاده کرده و چیزی هم از روی مدارک مجهول دیگر پهلوی ترجمه شده
 است و این وضعیت تا اوایل پاتا اواسط قرن چهارم هجری دوام داشت.
 اعراب که به ترجمه چنین آثار پرداخته اند مقصدشان تنها شناسایی
 به تاریخ و عرفیات اراضی مفتوحه بوده و بعضی خراسانی ها هم قهراً
 خودشان این کار را برای آنها انجام داده اند. یعنی ترجمه
 " خواتا ینامک " و ظهور سیرالملوک ها نه بخرش تحریک روحیات قومیه و
 ملی بلکه بخرش شناسایی و معرفی واقعات باستانی بمیان آمده است تا اینکه
 خراسانی ها خودشان وارد صحنه عمل شدند.
 طوریکه بارها متذکر شدیم خراسان سرزمینی که مهد اصلی پرورش



(۲۳)

شاهنامه و مقایسه ...

مطالعات ویدی و ادبی می باشد خراسانی که در دوره های قبل اسلام
 آزادی و جنس و استقلال خواهی میزه ملی و فطری آن بشمار معروف در
 ازایل قرن دوم اسلام با نهضت ابومسلم بار دیگر سبزه ارثی خود را
 نشان داد و دانشمندان و شعرا آن با تجدید داستانهای حماسی و
 خاطرات رزمی زمینه را برای جنبشهای ملی و سیاسی آماده کردند و یکمده
 شاهنامه ها از طرف شعرای خراسانی مانند ابوالمؤید بلخی و ابوعلی بلخی
 سمودی مروزی و دقی بلخی و شاهنامه معروف ابومنصوری که مهمترین
 همه شاهنامه های منشور است به میان آمد.

ابوالمؤید بلخی که تاریخ تولد و زندگانی و وفات او واضح معلوم نیست
 یکی از شعرای عصر ساسانی بود که در نیمه اول قرن چهارم هجری در بلخ
 میزیست و مشارالیه شاهنامه نوشته منشور که به عنوان " شاهنامه ابوالمؤید
 بلخی " در مقدمه قابوسنامه و مقدمه ترجمه تاریخ طبری ذکر شده (۱)
 همین قسم ابوعلی محمد بن احمد بلخی شاعر دیگر بلخ درین کار دست
 زده و شاهنامه منشور تحریر نموده است و ابوریحان برزنی در کتیب
 آثارالباقیه خود یکدفعه از او و شاهنامه او ذکر نموده (۲) و چنین معلوم
 میشود که مشارالیه از سیرالملوک عبدالله ابن مقفع و سیرالملوک محمد بن
 الجهم بر یکی استفاده نموده یعنی بالواسطه این دو ترجمه عربی از

(۱) صفحه ۵ پوست مقاله

(۲) صفحه ۶ پوست مقاله

است که فردوسی ازان استفاده یا عیناً اکثر قسمتها را ازان به شعر در آورده است در اطرافان قدری بیشتر توضیحات میدهم :

مسئله ظهور شاهنامه منشور ابونصوری و حتی موضوع دوساله شاهنامه دیگر ابوالمؤید بلخی و ابوطی بلخی و مسعودی و رزمی و شاهنامه دقیقی هر کدام بجای خود مهم و قابل توجه است . این شاهنامه ها تقریباً همه در وسط قرن چهارم هجرت یعنی در اطراف سال ۳۵۰ هجری در میزند و از روی مدارك هم انقدر بدقت معلوماتی بعد دست نمی آید که مراتب تقدم و تاخر آنها واضح معلوم شود . بعضی ها از روی نظم مجموعه رزمی مسعودی و رزمی را حق تقدم میدهند و برخی از روی نشر شاهنامه ابوالمؤید بلخی را قدیم تر می شمارند . بهر حال آنچه که مهم است این است که این همه شاهنامه ها بطور بیمان آمده است . راجع به شاهنامه ابونصوری طوریکه پایان شرح خواهم داد موضوع روشنتر است و معلوم میشود که کی آمر و کی مهم و کجا مصنفین و جمع کننده این همه داستانها بودند ولی موضوع دیگرها مهم و تاریک تر است . بعضی ها به این نظریه هستند که ابوالمؤید بلخی و شاید ابوطی بلخی هم در جمله مصنفین شاهنامه ابونصوری بودند و ولی این نظریه انقدرها قوی نیست . آنچه مسلم است این است که در دوره سامانی مفکوره تجدید خاطرات باستانی و نگارش شاهنامه ها در خراسان خیلی ها مدت پیدا کرد و مفکرین و شعرای خراسانی در صدد برآمده اند که عظمت پیرینه خاک و افتخارات و

نعمودی رزمی اجداد ویدران خود را به انظار جلوه گر سازند . در وجود
 و تاء نهر عموی این جنبش شبهه نیست . مقصود ما از تعیین مأخذ و کتابی
 است که شاهنامه نویسان قرن چهارم هجرت از آنها استفاده کرده اند .
 معمولاً عقیده برین است که بعد از وسط قرن دوم هجری نسخه پهلوی
 خواتای نامک ازین رفته و جای آنرا ترجمه عربی ابن مقفع گرفته است . اگرچه
 این نسخه هم چندی بعد ناپدید شده معذالك مصنفین قرن چهار جزوا
 ازین سیرالملوک و سیرالملوکهای دیگر استفاده کرده اند . گذشته ازین
 اگر باین مسئله دقت نمود که حتی دقیقی " یاتکار نهران " را از روی کدام
 نسخه پهلوی به معروریدر آورده است امکان استفاده از مأخذ پهلوی
 برای سایر شعرا و مصنفین قرن چهار هم پیدا میشود زیرا فراموش نشود که
 زبان پهلوی هنوز در میان علما و شعرا و دانشمندان و طبقه منور و هفان
 کشور و زردشتی ها معمول بود و تا قرن ۸ و ۹ مسیحی یعنی تقریباً مقارن
 بمقرن ۳ و ۲ هجری و بعد تر تصانیف زیادی درین زبان شده و اکثر کتب
 پهلوی محصول همین دقرن است . پس از احتیال بعید نیست که ابو-
 المود بلخی و مسعودی مروزی و ابوعلی بلخی مانند دقیقی و مانند کسانی
 که برای تصنیف شاهنامه ابونصیری از نقاط مختلف خراسان مثل هرات و
 سیستان و مرو و طوس و غیره جمع شده بودند بصورت مستقیم از پارچه های
 مختلف پهلوی از قبیل پارچه های " خواتای نامک " و " سیرالملوک الفرس "
 این مقفع و دیگر سیرالملوکها مستفید شده اند . اگرچه قراریکه پامان شرح

میدهم عقیده محبوس چنین است که فردوسی شاهنامه ابونصوری را به زبان شعر ترجمه کرده است ولی باز هم او را سدی طوسی در اشعار خود بوجود "نامه باستان" و "نامه مهان" اشاره میکنند که حتماً غیر از شاهنامه ابونصوری است چنانچه گویند :

فردوسی :

فراران بد و اندرین داستان	یکی نامه بد از که باستان
از اوهرهای مرده هر خردی	پراگنده در دست هر مودی

اسدی طوسی :

یکی نامه بد یادگار از مهان	ز کردار گشتاسب اندر جهان
هم از آوازه چرخ و هم از روزگار	پراز دانش وند آموزگار
ز خوبی و زشتی و شادی و غم	ز فرهنگ و هنرنگ و داد و ست
ز مهر دل و کینه سازی و بزم	ز خجسته گردنغرازی و رزم

این "نامه باستان" و "نامه مهان" که در دست هر مودی پراگنده بود همان "خواتای نامک" است و مصنفین شاهنامه ابونصوری به شرحی که پایان می نویسم غیر از ترجمه عربیان و ترجمه سایر کتب پهلوی به پارچه های پراگنده پهلوی آن هم دست داشتند .

بیانیم به شاهنامه ابونصوری مصنفین آن : این شاهنامه که

مهمترین شاهنامه های پارسی میباشد در نیمه اول قرن چهارم هجری به امر ابونصیر محمد عبدالرزاق در شهر طوس نوشته شده . ابونصیر

از طرف پادشاه سامانی امیر نصر بن احمد حاکم طوس بود و در زمان
 عبدالملک سامانی در ۳۴۹ هجری سپهسالار خراسان مقرر شد. (۱)
 مشارالیه به ابومنصور معمری یکی از مقربان خود امر داده بود تا
 تصنیف شاهنامه را به انجام رساند. شرح تصنیف این شاهنامه در مقدمه
 که در بعضی نسخ خطی شاهنامه فردوسی جزواً "باقی مانده و انرا قدیم
 ترین مقدمه شاهنامه و اعلاً مقدمه شاهنامه منشور ابومنصوری میدانند
 شرح یافته و تذکار گردیده که به امر ابومنصور عبدالرزاق دسته از دانشمندان
 آن مانند "طخ" "پسر" خراسان "ازهرات" و یزدانندان پسر شاپور
 از سیستان و شازان پسر برزین از طوس و ماهوی خورشید پسر هرام از
 شهر شاپور را تدوین شاهنامه احضار شدند. میگویند که "ازاد سرو"
 مقیم مرو یکی از خدام احمد بن سهل یکی از سرداران سامانی
 در جزو مولفین این شاهنامه بود (۲) و یکی از این اشخاص را که شازان برزین
 باشد خود فردوسی هم سم میبرد.

(نکه کن که شازان برزین چه گفت بدانکه کبکشاد را از از نهفت) (۳)

فردوسی توجه ابومنصور عبدالرزاق سپهسالار خراسان را به موضوع

تدوین شاهنامه و امر احضار دانشمندان فوق را چنین تصویر میکند :

- (۱) صفحه ۱۶ شماره ۲ سال دوم کاوه.
 (۲) صفحه ۱۵ شماره ۳ سال دوم کاوه (دوره جدید)
 (۳) نوبته ۵ صفحه ۱۴ شماره ۳ سال دوم کاوه.

یکی پهلوان بود دهقان نرژاد دلیر و بزرگ و خردمند و راد
 پژوهنده روزگار نخست گذشته سخنها همه پازجست
 زهر کشوری مودی سال خورد بیاورد این نامه را گرد کرد

پس واضح معلوم میشود که در نیمه اول قرن چهارم هجری پارچه های متفرق کتب قدیمه و رزنامه ها که در آن جمله معروفتر همه (خواتای نامک) و (یاتکار زریران) باشد بهر نحوی گبوده در میان موبدان و طبقه دانشمند دهقان خراسان وجود داشت . اینها چیزی مانند ابوالمؤید بلخی هابو- علی بلخی و مسعودی مروزی و دقیقی بلخی با اقدامات منفردانه شاهنامهها یا مجموعه های حماسی و رزمی میمان آوردند و چیزی هم به امر سپهسالار وقت مجمعی تشکیل داده و دست جمع از روی آثار باستانی و از روی تراجم عربی مأخذ مذکور و تالیفات مستقل دیگر و بالاخره خاطرات قدیمه شاهنامه منثور ابومنصوری را تالیف کردند که سنه تالیف آنرا قبل از ۳۵۲ هجری مینویسند و فردوسی توسط یکی از رفقای خود نسخه انرا بدست آورده و آن را به شعر ترجمه کرده است و قسمت هایی هم طبیعی چه از مأخذ دیگر و چه از خاطرات معاصرین خود بدان افزوده است و با این شعر تاریخی واضح می بینیم که چطور مأخذ فردوسی قدم به قدم و حلقه به حلقه با شاهنامه منثور ابومنصوری و سیرا لبلوک الفرس ابن مقفع و خواتای نامک و یاتکار زریران به متن اوستا پیوست میشود .

اگرچه این مقدمه طولانی شد و از اصل موضوع یعنی مقایسه بعضی از پهلوانان شاهنامه و اوستایلی ها بیشتر شرح و بسط یافت لیکن اگر خوانندگان گرامی دقت فرمایند تا اندازه زیاد معذور بودیم زیرا قراریکه پیشتر یکجا یاد دهانی کردم نظریه که اینجا از آن طرفداری میکنم این است که نه تنها قسمتی از پهلوانان شاهنامه فردوسی و اوستا قابل مقایسه است بلکه هردو یک چیز است. برای اینکه مطالعات فوق ضروری بود تا معلوم شود که باقیمت داستانهای رزمی شاهنامه و روایات حماسی اوستا يك چیز بوده و قدم بقدم و ذریعه اثار مشخص دیگر متن قسمتی از داستانهای حماسی اوستا بعد است فردوسی رسیده است. طبیعی در شاهنامه فردوسی یکده پهلوانانی است که در اوستا دیده نمیشود، اینها پهلوانانسان هستند که در فاصله دوهزار سال بین اوستا و شاهنامه در خاک اریانا و در اراضی مجاور هند و توران بمیان آمده اند و تعیین دوره ظهور این نامهای تازه کاری است بس دقیق و مشکل و تجسسات عمیق بکار دارد. بناء علیه ازین همه مسایل فرعی صرف نظر نموده مختصراً "بعضی از پهلوانانی را که در شاهنامه و اوستا اسم برد شده اند یادآوری میکنم:

نودر (نوتس)

نودر پسر منوچهر در شاهنامه فردوسی ذکر شده و فردوسی پندهای

را که حین مرگ منوچهره پسر خود میدهد شرح داده است. (۱)

(۱) صفحه ۱۶۱ جلد اول شاهنامه فردوسی تصحیح محمد رمانسی صاحب موسسه خاور. (۱) صفحه ۱۶۲ ج ۲ شاهنامه تصحیح محمد

اوستا در ابان یشت یا یشت پنجم جزو ۲۲ فقره (۹۸) نودر و

احقاد او را بنام "نوتیر یا *Naotairyas* ذکر میکند.

توزا (طوس)

یکی از پهلوانان رشیدی که در شاهنامه و متن اوستا هر دو جا ذکر شده طوس یا (توزا) است که بصورت اولی در شاهنامه و مشکل دوم در اوستا دیده میشود. طوس بحیث پهلوانان نامی کیخسرو در شاهنامه ذکر شده و اوستا در ابان یشت فقره (۵۳) او را بحیث پهلوان و جنگجوی توانا صفت نموده و در شاهنامه تشریح یافته که چطور کیخسرو او را به توران فرستاد عین این مطالب در فقره (۵۴) یشت مذکور دیده میشود و در اینجا چنین ثبت است (ای انا عیث نظر لطف بمن داشته باش تا پسر دلاور و پسا^۱ را در قصر "خشاتر و سوگا" در قلعه بلند و مقدس "کمگه" مغلوب کنم و تورانی ها را به تعداد پنجاه ها، صدها و هزارها هزارها، میلیون ها، ملیونها و میلیارد ها بقتل رسانم) توزا پسر "نوتیر" (نودر) و نواسه "منوچهر" (منوچهر) بود.

"زیر" یا "زایریاری" یا "زریاری"

"زیر" برادر کوچک کمنا سب پادشاه اریانا در شاهنامه فردوسی و دقیقی و در متن اوستا ذکر شده و یکی از پهلوانان بسیار معروف با ختراست اوستا در ابان یشت فقره ۱۱۲ و ۱۱۳ از زایریانی های او کبار

رودخانه " دیتلا " (امودریا) و جنگهای اربا روبا ی خونی تورانی
مانند " پشو سینغا " و " هوما یاکا " و ارجت اسپه یا ارجا سب و
سرگوس آنها بدست " زریواری " ذکر میکند ، اصل نام این پهلوان نامی
" اسپه یاودا " بوده و " زریواری " صفتی است که اوستا به او داده و
او را پهلوان " زرین کمر " خوانده . مشارالیه در عصر اوستای میعدها
انقدر شهرت داشت که رزم نامه مخصوص بنام او به اسم " یاتکار زریبران "
در عصر پارسی وجود داشت . این رزم نامه که انرا شاهنامه پهلوی هم
میخوانند در پهلوی ساسانی موجود است . مدققین به این نظریه
هستند که اوستا قسمتهای مفصلی نسبت به جنگهای او داشته که متأسفانه
ازین رفته و " یاتکار زریبران " بعضی از آن قسمتهای مفقود را در دسترس
ما میگذارد ، زریر به اسم " زریادس " در عصر اسکندر هم معروف بوده و
شاهد این قول نگارشات شارلوی تی لن (۱) میامند که در قرن ۴ ق م .
میزبست . بالاخره در اثر خیانت از دست يك نفر خونی موسوم به
" بر دوفرش " کشته میشود و پسر او " بست ویری " انتقام او را
میگیرد (۲) بعضی ابیات فردوسی درین مورد میگوید : (۳)

کمون اندر آمد میانان زریبر ————— جوگرک در آگاه و درنده شیر

پسانکه درآمد جوگرک زان ————— زریر سپید جهان پهلوان

(۱) Chars de mtyline (۲) پاریزی ۱۴۰ صفحه ۳۹۳

جلد دوم زنداری ترجمه هارو متر به فراسوی .

(۳) جلد سوم شاهنامه صفحات ۲۱۳ و ۲۱۴ رعد .

چو شیر اندر افتاد و چون پهل مست
همی گشتشان و همی کرد پست
جوار جاسپ دید ان چنان خیره شد
کمرور سپیدش همی تیره شد

گرشاسپ - کرساسپه

یکی از پهلوانان نامی و معروفاریانا گرشاسپ یا کرساسپه است.
شاهنامه او را بصورت اولی و اوستا بصورت ثانی یاد کرده و انقدر مشخصیت
او در داستانهای حماسی جلوه گری داشت که اسدی طوسی رزمنامه
مخصوصی بنام گرشاسپ نامه از آن ساخته است و بعد از شاهنامه فردوسی
کتاب او مهمترین رزمنامه هاست. اوستا در ابان یشت فقره ۳۷ از او
ذکر کرده ولی فهرست کارنامه های جنگی او مفصل تر در زیاده یشت یا
یشت نوزدهم از فقره ۳۸ تا ۴۴ شرح یافته است و تفصیل آن خارج از حدود
این مقاله مختصر است. دارمستتر در نوبه ۴۸ صفحه ۳۷۶ جلد دوم
زند اوستا (ترجمه فرانسوی) او را پهلوان داستان گاهل میخوانند.
صحنه کارنامه های جنگی او ۲۰ گند هارا و سیستان و دره پشمن و
دریاچه زره یا هامون بود. این هم ناگفته نماند که خود دارمستتر
قراریکه در پاورقی ۵۸ صفحه ۶۲۶ ترجمه زند اوستا خود شرح میدهد
کارنامه های جنگی کرساسپه را با مظاهر پهلوانی رستم مقایسه میکنند.

نستور - بهستور - بست واری

یکی دیگر از پهلوانانی که اسمش بصورت مشترک در اوستا و شاهنامه

فردوسی آمده نستور یا " بست واری " پسر زیر یا " زیریاری " است
 این پهلوان در اوستا در فروردین یشت فقره (۱۰۳) " بست واری "
 ذکر شده و شاید مانند " زیریاری " این کلمه هم نه اصل اسم بلکه
 صفتی باشد که اوستا به او داده است و مرکب از دو قسمت است
 " بسته " و " واری " که معنی مرکب آن " کمربند بسته " یا " کمربسته "
 میشود یعنی اوستا پدرش را به صفت ^{ترین} کمربسته و پسر را " کمربسته "
 لقب داده است. شاهنامه پسر " زیر " را " نستور " (۱) خوانده
 ولی دارمستتر در نونه ۱۹۸ صفحه ۵۳۴ ترجمه زنداوستای خود
 میگوید که " نستور " بجای " بستور " آمده و مشارالیه بقصد انتقام
 خون پدر با خیونی های تورانی داخل جنگ شده و قاتل پدر خویش
 " بی درفش " را میکشد و چیز مهمی که ضمناً قابل تذکار است این است
 که بانی شهر " بست " یا قلعه " بست همین " بست واری " یا
 " بسته واری " پسر زیر برادرزاده کشتاسپ بود و این مطلب در
 " شاتروئها " فقره ۳۶ نسخه اوستا که به زبان پهلوی تحریر و از
 سمرقند پیدا شده تحریر می باشد و دارمستتر هم در نونه فوق الذکر
 خود بنای شهر " بست " را به او نسبت میدهد.

xx

xx

xx

نظیر این قسم پهلوانان زیاد است که از روی نام ویرولی که در رزمها

و داستانها بازی کرده اند میان شاهنامه فردوسی و اوستا مشترک اند مانند " سودابه " و (سوتا پک) ، ارنواز و (ارنواک) ، مهرناز و (سوبین هاواک) ، کرزم و (کوارزم) ، کرسیواز و (کوسه وازده) و غیره و غیره . البته فراری که خوانندگان گرامی ملتفت شده اند اسمای شاهان متذکره اوستا و شاهنامه را درین جا قصداً ذکر نکرده ام زیرا در سالنامه پارسا این کار تا اندازه بمحصل آمده و گرنه در اسمای شاهان ، متن اوستا و شاهنامه اختلاف ندارند . در آخر اعتراف دارم که حق موضوع با این تحقیقات سطحی و مختصر بصورت بسیار ناقص هم ادا نشده و نمیشود محض برای تکمیل امر و اجرای وظیفه به این چند سطر پراکنده که ابداً نام تحقیق را نمیتوان بران گذاشت اکتفا نمود .

جنبه های غنائی

در ادبیات حماسی ما

هیچ اثر حماسی در جهان نمی توان یافت که متأثر از عناصر غنائی و غزلی نباشد. حماسه های مختلفی که از ادوار دیرین تا نزدیک به زمان مادر زبان دری سروده شده نیز ازین قاعده بیرون نیست. درین میان آثار حماسی هرچه از اصالت حماسه های ملی بدور می شود به همان انداز جنبه های غنائی آن زیادت می پذیرد. درین مقال از آثار و عوالم غنائی در حماسه های اصیل ملی ما فند شاهنامه فردوسی و کرشاسپ نامه اسدی سخن خواهیم راند.

داستان های عاشقانه شاهنامه و کرشاسپ نامه آئینه ای انداز بیان شکوه و جلال پهلوانی، دلیری و شهامت و جوانمردی احساسات رفیق و صفای عشق و به قول یکی از صاحب نظران دین داستان ها «تناوری و دلاوری پهلوانان و زیبایی و لطافت زنان و عواطف رفیق و دل و با زوئی قوی بهم در می آمیزد و گواهی می دهد به عظمت عشق به همان درجه از قوت آشکار می شود که طنطنه و شکوه پهلوانی و رزم آزمایی». بیشتر داستان های عشقی شاهنامه به سود حماسه ملی تمام می شود و ما ازین نظر داستان های عاشقانه این حماسه ملی و شاهکار جهانی را بدو دسته تقسیم می کنیم:

بخش اول شامل داستان هایی می شود که مستقیماً با حماسه ملی رابطه قائم کرده است و نتایج آن بخشی برای تحقق بخشیدن به آرمان های ملی و مردمی کمک می کنند مانند داستان زال سستانی و رودابه کابلی که منجر به ظهور بزرگترین قهرمان حماسی ما یعنی رستم زابلی می شود و داستان عشق یژن و منیر که از یک سوی ستمگری و ستمگدنی و آشکار می سازد و از دیگر سوی در پایان ما جوان شیر مرد بزرگ زابلستان یعنی رستم را وارد معرکه می سازد و صحنه داستان را به تدریج پهلوانی و هنر نمایی اوستی گرداند. عشق مالکه دختر طایر عرب که فتح حصار را برای شاهپور آسان می سازد و دبستی گلناره را در شیرد و حقیقت راه را برای دست یافتن او بر سریر جهانبا نی می گشاید.

داستان عشق تهمنه سنگانی ورستم ز ابله تولسه راب را بارمی آورد نه بخش دیگری از داستان های بهلولانی و اندوهناکه و تر ازیدی جانسوز است. میوه عشق و وصلت گشتاسپ و کتایون بهلولان بزرگی است چون اسفندیار که جهان را از زشتی و پیداد می رهو بدودین بهی را اتر و ج من کند. عشق کاوس به سودابه از عوامل رهایی بخش آن فرمانروای بدخوی و کج خلق است از بند ها و ران بر خود گرد آفرید دختر ز پیاو شاهماست با سهراب که منجر به پیدایش عشقی نا پیدارد بدل زود با و در جوان گرم و سرد ناچشید می شود، نمایشگر روح نهرمانانه و شجاعت در ز نان مبارزه جوی و نبرد آزما ست بعدی که بهلولان جوان فریب خورده از زورها ز وی او در شگفتی می ماند و یاد داستان عشق جمود دختر فرمانروای زابل در گرشاسپ نامه که از نسل آنان به چند پشت بهلولان بزرگی چون گرشاسپ بد نیامی آید .

نوع دوم داستان هایی است که ارتباط مستقیم با اصل موضوع حماسه ندارد مانند داستان عشق یی بهرام گور و امثال آن . این گونه داستان های عشقی از یک سو چاشنی در لایه های حوادث حماسی و تاریخی دارد از جانبی نمایانگر روح را می شود ادمانی همگانی در زبان حماسی است. داستان های عاشقانه ای که در شاهنامه و گرشاسپ نامه مستقیماً با موضوع حماسه مرتبط است و در فرجام به صورتی سود حماسی دارد از این قرار است :

داستان عشق زال و رودابه .

داستان عشق رستم و تهمنه .

داستان عاشق شدن سودابه بر سیاوش .

داستان عشق یزدگرد و منزه .

داستان عشق مالکه دختر طاهر عرب و شاه پور .

داستان عشق گشتاسپ و دختر لیصر روم .

داستان عشق کنیزک او دوان با اردشیر .

داستان عشق جم و دختر فرمانروای زابل در گرشاسپ نامه .

داستان عشق گرشاسپ و دختر لیصر روم در گرشاسپ نامه .

داستان عشق سهراب و گرد آفرید .

داستان هایی از نوع دوم که ربط مستقیم با موضوع حماسه ندارد از این قرار است :

داستان عشق شیرین و خسرو .

داستان عشق بهرام نور و دختران آسیا بان.

داستان عشق بهرام و دختران برزین د هقان.

داستان عشق بهرام و دختر جواهر فروش.

ما از مجانه همه این هادو داستان را یکی از نوع اول و یکی از نوع دوم به عنوان نمونه بر می گزینیم.

داستان عشق زال و رودابه:

سام ترمه مان سپه سالار آریانا و فرما نوای زابل در روزگار سنو چهر بود. وی سال ها در آرزوی داشتن فرزند انتظار می برد. سر انجام خداوند به او پسری بخشید که الله ام زبیا و سالم ولی صوهای سفید داشت. سام از دیدن چنین فرزندی که در کودکی پیر می نمود و نه چو شفا و او را مایه شرم و ننگ دانسته دستور داد که کودک نوزاد را به جایی دور بفرستند. زال به چنگ سمرغی افتاد. سمرغ او را به آشنایانش در کوه البرز (واقع در بلخ) برد قاطعند بهجه هایش گردد. از قضا بهجه های سمرغ با او انس گرفتند و سمرغ را نیز برو شفقت آمد و او را در کتا رفز آتلان خود پرورد. سال ها بعد ازین سام خوابی دید و از زنده بودن فرزند مطمئن و با بزرگان و بخردان روانه البرز شد. سمرغ زال را نزد پدرش آورد و یکی از پسرهای خود را به او داد تا هنگام ضرورت به آتش بفرستند و او را بیاری فرا خوانند.

سام از دیدن زال و برزو بالای مردانه او شادمان شد و بزبان را سپاس گفت و از فرزند پوزش خواست و پیمان کرد که همه عمر کاری بر خلاف خشنودی او نکند.

زال به کسب هنر و اندوختن دانش پرداخت و دیری نگذشت که کمال یافت. روزی برای تفریح و تماشا با پهلوانان و نزد یگان خویش از زابل به سوی کابل پراه افتاد. در کابلستان مردی بنام مهراب که از تخمه ضحاک بود فرمان می راند. وی سردی کاروان و آگاه پهلوان بود. مهراب در آن روز دیدن زال آمد و با خود هدا پای نفیس و گرانبها آورد و چون از آن جا برگشت زال که از خوشی آمده بود دباهتران و بزرگان زابل مهراب را ستودن گرفت و از شخصیت و برزو بالان سر زبان ها بل تعریف کرد. یکی از حاضران اظهار داشت، مهراب (که او را تکابل خدا می گفتند) دختری دار دهنام رودابه که در خوب روی و شیرین ادبی و خوش اندامی نظیر ندارد و چندان تعریف کرد که زال جوانی رودابه را ندیده برو دل باخت. از آن طرف چو نمهراب به کابل برگشت زن زیبا و خردمندش سیتدخت از وهرسید که این فرزند نام با

سوی های سپیدی که دار دچگونه سر دی است؟ بشهر و شهر داری خو گرفته یا هنوز در بند آشیانه مرغ
است؟ مهراب سردا نگي و زیبا رویی و شخصیت برازنده زال راستود، زود ا به دختر مهراب حاضر بود و
چون وصف پورسما را از پدر شنید خود را دگرگون یافت.

ندیمکان و پرستاران و سیاه دیدار زال و رودابه را فراهم کردند. در شب موعود زال به های
ایوان دختر مهراب کابلی آمد. رودابه گیسوان به جان خود را با زکند و از فراز ایوان
فریاد و صدا زد که دست از کمند زلف من بیاویز و فراز آی. زال از کتا رودابه به شگفتی ماند.
کمند از دست غلام گرفت و خود را برپام رسانید. زال و رودابه آن شب در محفل انس با هم
بیمان کردند که از مهر هم نگسند و تا جان دارند دوست ار هم باشند.

زال درباره عشق خود به رودابه با بزرگان و نام آوران زابلی رای زد. گفتند که باید خاموشی
به سام نریمان نوشت و از و دسوری خواست.

سام از گرفتن نامه زال رنجور شد، بیاد آورد که مهراب از تخم مضاعف کاست و منوچهر و صلی
و انخواهد پذیرفت، زیرا فرزندی که ازین جوان مرغ پرورده و آن دختر ضعیف تر از او بیاید چگونه
خواهد بود؟ با انگیزی اختر شناسان را فرا خواند و از آنان پرسید که در راز آسمان بنگرند و فرجام
کار را باز نمایند.

اختر شناسان با شادمانی پاسخ آوردند که زال و دختر مهراب کابلی با هم به شادی خواهند
زیست و از آن دو، چهار پهلوانی بزرگ به پیکر پیل وار و پنجه شیر بدیا خواهد آمد که
همه خیر و غری خواهد آورد و ریشه بد سگالان را از روی زمین خواهد کند. سام شادمان شد
و فرستاده زال را به شادی با زکند و نامه امید بخشی به زال نوشت و خود به نزد منوچهر
برگشت.

زال خوشبو دگشت و نامه پدر را توسط زنی که بین او و دختر مرزبان کابل خبر می آورد و
می برد به رودابه فرستاد. سینه دخت مادر رودابه از عشق دخترتی به زال و نامه سام آگاه شد و
ساجرا را به مهراب حکایت کرد. مهراب به خشم آمد، نخست در صد دگشتن دختر را آمد
و بی سینه دخت او را ازین کار باز داشت. مهراب نگران بود که اگر منوچهر از ماجرا آگاه
شود شاید بخاطر تضادهایی که میان او و دودمان مهراب است خشمگین شده به کابل حمله فرستد.
از آن جانب منوچهر از قضیه آگاهی یافت و ابراز نگرانی نمود که فرزندی که از زال و رودابه

بدنیا باید شاید آیین ضحاک را تازه کند و جهان را به ویرانی بکشاند. بسام را با صبا می
بسج کرد و به جنگ سهراب فرستاد.

این خبر به گوش زال رسید، سخت پنهان شد و خروشان به نزد پدر آمد که هر که بخواد
بامرزبان کابل بجنگد نخست باید سر میا از تن جدا سازد:

همی گفت اگر از د های بیاید که گیتی بسوزدهدم

چو کابلستان را بخواهد بسو نخستین سر من بیاید درود

سام چاره کار را دران دهد که نامه می بیند و بفرستد. این نامه را زال با خود برد.
در نتیجه سوچهر باز دو ا ج زال و رودابه موافقت کرد. زال ز ر بادنی شادمان نزد سام برگشت
و مردو تن با بزرگان زابلستان به کابل رفتند و عروسی زال و رودابه بطر زاشکوهی در کابل برگزار شد.

مدتی برین گذشت. رودابه بار دار شد و او را درد زایمان رنج داشت. فرهاد زد که آنچه
در شکم دارم کودک نیست سنگ یا آهن است. پندارم که درین بارداری اجلم فراز آید:

همانا زمان آمد ستم فراز و زین بار بردن نیا بم جواز

تو گویی به سنگستم آکنده پوست و گر آهن است آنکه نیز اندر پوست

سر انجام سهرغ یاری شتافت و تجویز کرد که پهلوی رودابه را بشکافند و باصل جراحی
کودک را بیرون آورده بر جای زخم پرسهرغ را بماند تا به حال اول برگردد. رودابه را با شراب
مست کردند و پهلوی را شکافته کودک را بیرون آوردند.

یکی بچه بد چون گوی شیرفش به بالا بلند و بدیدار کش

شگفت اندرو مانده بد مرد وزن که نشنید کس بچه پلتن

این کودک شیرفش بود که بزرگترین تهران شاهنامه فردوسی جهان پهلوان رستم داستان گردید.
هستان عشق زال و رودابه پیوند عمیق با موضوع حماسه ملی و قهرمانی دارد. شگفتی های
بسیاری هست به دست هم می دهند تا قهرمانی چندان بزرگ و با شکوه که در پهنای اساطیر
نیست. انت هشتم دنیا می کشاید. باشندگان آر پانا را در برابر دشمنان و مهاجمان متجاوزها رن
می کشد. پشت و پناه و محبوب مردم و خدمتگزار صدیقی و وفاداران است. در برابر هر خطری
میخیزد خود را سهر می سازد. تااو زنده است شتر و پهلوی و نایکاری را مجال کاری نیست. او پهلوان

جنبه های غنائی در ...

پهلوانان و سرد مردان و شیر مردی است که مادر روزگار نظیر او رانده است. پسندیده نیست که چنین شهر مردی مانند سایر افراد از پدر و مادر معمولی بدنیایا بیاید. از این روی است که پدر او جهان پهلوان دستان زال از کودکی بادیگران فرق دارد. سیمرغ او را می پرورد، در آشیانه این پرنده تنومند اساطیری بز رگ می شود، ما درش از دوده ضحاک است، همان مردی که اهر یمن او را بفریفت و برشانه ها بیش دو سار خطرناک رو یابد. این دختر شخصا هم خارق العاده گی دارد. کیسراش را می کشاید و از ایوان پدر فروسی افکند تا معشوق بدان چنگه زند و خود را بر فراز کاخ رساند. هنگامی که رستم در شکم ما در بسرمی برد غیر از کودک کان عادی بود. مایه آسانی نمی توانست او را حمل کند. بدنیایا آمدنش از طریق شکافتن پهلوی مادرش و یا فوری سیمرغ درین امر دلیل دیگری بر فوق العاده بودن و غیر عادی بودن ولادت او است. پدرش اهل نمروز است و مادر از کابل. دوانسان فوق العاده از دو شهر افسانه می به وصل هم می رسند و ثمره عشق با شکو هشان رستم جهان پهلوان است.

اما نمونه نوع دوم داستان های مذکور داستان عشق خسرو و شیرین است. خسرو در ایام زندگی پدر از میان دختران مهتران به شیرین عشق می ورزد. چون بر جای پدر نشست مدتی در کشاکش جنگ با بهرام چوبین گذشت و به امور دیگر خسرو از شیرین غافل ماند اما شیرین هنوز او را دوست داشت و در فراق او گریان و نالان بود. روزی خسرو قصد تفهیر کرد، شیرین از رفتنش آگاه شد، جامه رنگین پوشید و صورت آراست و بر سر راه خسرو ظاهر شد. در حالی که نرگس تاز برورش برارخوان رخساره اشک می بارید پیژوند عاشقانه و خاطرات گذشته را بنیاد او آورد. خسرو با عشق پارینه افتاد و آند در چشمانش جمع شد او را به مشکوی زرین فرستاد و به عقد خود درآورد.

شهرین ابتدا در شهبان ناشاد بود چرا که میل خسرو به سوی سریم دختر قیصر روم بود. هر انعام حسادت چنان در او اثر کرد که نهانی سریم را به زهر هلاک کرد و در دل خسرو جز خودش دیگری را جایگزین نگذاشت.

همینکه بخت با خسرو در افتاد و شیر و سیمرغ زنده شد و چیره شده پدر را به زندان افکند و به پای سحاکه کشانده به قتل رسانید، بهرامی درشت به شیرین فرستاد که ای زن جا دو گر همه

گناه‌ها به گردن تست. تو بودی که خسرو را بیراساختی. دیگر چنین با ناز و غرور در ایوان نشین و بر ای دیدار ما به درگاه یایا شیرین بر آشت و پاسخ تند فرستاد :

چنین گفت کان کس که خون پدر
بر یزد مباد اش با لا و فر

نبینم من آن بد کنش را ز دور
نه هنگام ماتم نه هنگام سوز

بالاخره به اصرار بزرگان و پیران جهان دیده شیرین به بارگاه شیرویه رفت و در حالی که جامه سیاه سوگاری بر تن داشت در پس پرده نشست. سخنان بسیار در دودل شد در پایان شیرویه به او پیشنهاد ازدواج کرد و وعده های نیکو داد. شیرین در حالی که قلباً از شیرویه متفر بود، پاسخ داد که میپذیرم بدان شرط که هر چه از مال دنیا و خواسته دارم از من بگیرد و به پیمان کرد و خط نبشند.

شیرین برگشت و هر چه داشت به صدقه داد و بندگان را آزاد کرد تا پادشاه این کردارهای نیکو را و آن خسرو را شاگرد گرداند سپس به شیرویه کس فرستاد که اگر دستوری باشد به دخمه خسرو بروم و برای آخرین بار جسد آفراینبم شیرویه موافقت کرد. شیرین بدرون دخمه رفت و به سر داد و ریش را بر وی خسرو نهاد و از گذشته سخن گفت و دست فرا کرده، زهر لاهل را که با خود آورده بود بر دهان نهاده و بر دو همچنان که رخ برخ خسرو نهاده بود جان شیرینش از تن بدر شد.

بدیوار پشتش نهاد به مرد
بمرد و گیتی ستایش ببرد

داستان خسرو و شیرین پیونده خاصی با موضوع حماسه ندارد و اهمیت آن بیشتر در باز نمودن علاقه‌ی است که شیرین و خسرو به هم داشتند و باز نمودن تأثیری که این زن زیبارز ندگی خسرو و وفرازندش شیر و یه داشته است.

داستان خسرو و شیرین در منظومه نظامی یکرومان مستقل و مفصل است در حالی که فردوسی به سادگی شرح روزگار و ناز و نه خسرو و از آن یاد کرده است. این داستان عشقی در اثر فردوسی که حماسه است و در اثر نظامی که یک منظومه دراماتیک است فرق‌هایی دارد.

در خسرو و شیرین نظامی شیرین خود ده فرسان و ای می‌رسد. خسرو پس از شنیدن او صاف او بقرار می‌شود. نظامی داستان عشق این دورا از ابتدای کارشان باز می‌گوید و فردوسی تقریباً از نیمه آن می‌آغازد. علت آن هم این است که داستان این عشق فرع کار فردوسی است در صورتی که نظامی این عشق را محور اصلی یک شاهکار غنائی داستانی قرار داده است.

در مورد کشته شدن خسرو دست شیر و به فردوسی می گوید که در اثر فشار بزرگان و سرشناسان
 شیرو به مجبور به کشتن پدر شد و مردی گریه منظر را اساور کشتن او کرد .
 در منظومه نظامی چنین نیست. خسرو به فرمان فرزندش به زندان افتاد در یکی از ظلماتی ترین شب ها
 که خسرو زولانه به پادر کنج زندان خوابیده بود، شیرین محبوب زیبا و همسر دلاراش که
 تا آخرین لحظه زندگی در کنج زندان نیز او را تنها نگذاشت درین شب سیاه نیز در کنار او
 غنوده بود. نزدیک نیمه شب مردی دیوسیرت از روزن زندان خود را به درون آنگند و باتیمی
 آخته به نزدیک خسرو آمده خجرا را در جگرگاه او فرو برد و شمع را که در کنار بالین خسرو
 می سوخت خاموش نموده خود با سرعت از همان روزن فرار کرد. آن ضربت به گرسوز خسرو را از
 خواب بدر آورد خون در کنارش سوج می زد، گلویش خشکی می کرد و بسختی تشنه بود و شیرین
 در کنار او در خواب:

به دل گدا که شیرین را از خوش خواب	کم بیدارو خواهم شربت ی آب
دگر ره گفت با خا طر نهفته	که هست این مهر بان شب ها نهفته
جو بیند بر من این بیدار و خواری	نخسید دیگر از فریاد و زاری
همان به کاین سخن نا گفته باشد	شوم من مرده و او خفته باشد
به تلخی جان چنان داد آن وفا دار	که شیرین رانکرد از خواب بیدار

خون گرم خسرو تا کنار شیرین رسید و او را از خواب بیدار کرد. با پریشانی و سرآسیبگی
 به خسرو نگرینست و جسد سرد و بیجان او را در کنار خود یافت.

روزی که جنازه خسرو را به دخمه بردند شیرین بدنبال جنازه می آمد و خود را عروسانه
 آراسته بود:

نهاده گوهر آگین حلقه در گوش	فکنده حلقه های زلف بر دوش
اکشیده سرمه غادر نرگس مست	عروسانه نگار افکنده بر دست
برندی زرد چون خورشید بر سر	حریری سرخ چون ناهید در بر

در آن روز هر کسی شیرین را می دید گمان می کرد. این بانوی زیبا که روشنائی جان
 خسرو متول بود «زهر مرگ خسرو نیست غمگین»، شیرو به نیز که پس از کشتن پدر بهمانی
 از خواستگاری کرده بود در دل می پنداشت که شیرین وی را دوست می دارد و به خاطر او
 خودش را آراسته است.

شیرین با جنازه خسرو بداخل گنبد آمد، دروازه را از درون بست و در حالیکه
دهنه بی در دلت داشت به نزد يك کالبد بیجان رفت و بریز خشی کعبه خسرو بر جگر گستا
خورده بود بپوشید:

بدان آمیز که دهد آن زخم را ریش همانجا فشنده بی رد برقع خویش
بخو بن گیم هست آن خوابگاه را جراحت گاز کرد اندام شه را
بی آورد آنکوسی او را در آغوش لبش بر لب نهاد و دوش بر دوش
شیرین بی از آنکه جگرگاه خود را در بدو خود را به آغوش خسرو نکند، با همه توان خود
فریادی چنان برآورد که مردی که در بیرون دخمه بودند آواز او را شنیدند:

بزرگان چون شدند آکه ازین را ز بر آوردند حالی بکسر آواز
که احسنت ای زسان وای زمین زه قروسان را به دیادان چنین ده
طیعت نیز آن روز از دین چنین جانسپاری دگرگون شد:
بر آمد ابری از د رمای اندوه فرو بارید سیلی کوه تا کوه
ز روی دلت با دی تند بر خاست هوا را کرد با خاک زمین راست
ماجرای خود کشی شیرین در داستان شیرین نظامی تا سرحد کمال شور را نگهز است و حق آن
است که با بان چنین منظومه زیبای که به طبع رسای استاد بی چون نظامی سروده شده
می بایست چنین باشد.

کشف عشق در شاهنامه فردوسی:

عشق های شاهنامه با وجود صراحت و آشکاری معصومانه و پاک است. به گونه های مختلف
وجود می آید و جز در یکی دوسورد همه جابجاء صداقت و وفا و اختیاری و پایداری در عهد و
پاکیزگی و صفا به چشم می خورد.

این عشق ها گاهی از طریق شنیدن اوصاف طرف مربوطه در دل زنان و مردان شاهنامه ایجاد
می شود. یعنی عاشق معشوق را ندیده به اودل می بازد. در داستان زال و رودابه همینکه زال
وصف زیبایی رودابه را می شنود دل درپیش تمیید می گیرد. رودابه نیز هنگامی که از زبان
پدر وصف زیبایی زال را می شنود حالش دگرگون می شود و رنگ و روش گلگون وزانی که ندیده
های رودابه از نزد زال بر می گردند رودابه از ایشان می پرسد:

جنبه های غنائی در ...

که چون بود تان کار با پور ساه بدیدن به امت اربه آواز و نام ؟

و چون ندیدگان پاسخ می دهند که مردی است مانند سرو سنی و وزیر و زرب او سخن به میان

می آرند رودابه بیشتر مفتون می شود و آرام و هوش و خور و خواب را از دست می دهد.

یژن به صراحت به دایلمیژه می گوید که چون وصف دختر افراسیاب را شنیده بدیدار او آمده

است. اما میژن که از دور یژن را می بیند از خوشش می آید و چون دایگان از نزد یژن

پیش او بر میگردد و شکیل و شامیل یژن را بیان می دارند آتش او فروخته تر می شود.

تهمینه دختر فرمانروای سمنگان هم قبلا رستم را بلی رانده تنها نام و نشان او برد الکی و زور

بازوی او را شنیده بود. گشتا سب فرزند لهراسب بلخی نیز از زبان دونفر رهگذر وصف زیبایی

کتابون را شنیده و هوش وصال او در دایم اشتهاء است.

از عشاق شاهنامه که معشوق را از دور می بینند و در اولین دیدار عاشق می شوند بآنکه است دختر

طائر عرب که از درون در چشمش بر شاه پور می افتد و دلش از دست می شود.

از جمله عاشقان می که از نزد يك معشوق را می بینند و دل می بندند سودابه است.

همانطور که گفتم عشق های شاهنامه با یکدیگر و بی رها و عریان است. عاشق اگر چه زن باشد به

صراحت و بی پرده اظهار عشق می کند اما نا ممکن است که تن به آلاهی در دهد. در بیان همه

زنانی که در شاهنامه عاشق می شوند تنها سودابه است که چشمان شسته از شرم دارد و هوسباز

و بلبل و لاهار ساست.

عربانی زنان در شاهنامه بدان معنی نیست که این زنان بی حیا و چشم سفید و آلوده باشند

بآنکه صراحت آنان ناشی از صفا و پاک و اعتقادشان نسبت به عشق است و الا استا سخنگوی

د بیشتر از خوبرویانی سخن می گوید که به سرشتشان ایزد از شرم و ناز و دور همه جا آواز نریم

و مستگی و شرم و آزره زنان را می ستاید.

صراحت زنان دلداد در شاهنامه بعد از آن است که تهمینه زیبا روی سمنگانی به نیمه شبی به

باین رستم جهان بهلوان زابل رفت و چون بهار ان علت آمدن او را جو باید به یادگی

و صراحت اظهار داشت.

یکی اینکه بر تو چنین گشته ام
خرد را ز بهر هوا گشته ام

» دیگر که از تو مگر کرد کار
نشانند یکی کودکانم در کنار

زنان شاهنامه وفادار و مهر بان و شکیبیا بر رنج و زوری معشوق اند و حاضر اند بخاطر
معشوق هر نوع خواری و بیچارگی را تحمل کنند. نمونه این فداکاری بز رگ کردار
منیره است که بخاطر عشق بیژن همه چیز را از دست داد و از کاخ افراسیاب به کوی
و برزن افتاد و کار بیچارگی او بجایی کشید که دست به گدایی برد و ازین طریق ثانی
بخو و نیمبر برای خود و معشوق افتاده در چاه، بدست سی آورد.

همینکه رودا به را پرستندگان او سلامت کردند که چرا دل به زال سید موی داده
است در حالی که بزرگترین سردان عالم آرزو مند وصل او و پند رودا به بر آشت
که دست از من بردارید که « نه قیصر بخوام، نه خاقان چین »:

به بالای من پور سام است زال
آیا بازوی شیرو با برزویا ل

فرنگس پس از شهادت سیاوش چه فداکاری ها که نمی کند. وی تا آخر عمر شاهد
جدال طولانی اهل آریانا زمین با پدر و کسان خویش است و موقعی که فریبرز
توسط رستم از خواستگاری می کند بخاطر دغوشی کی خسرو با وجود عدم تمایل
قلبی حاضر می شود با برادر شوهر جوانمرگ و نامراد خود ازدواج کند.

عواطف انسانی زنان شاهنامه و حساسیت و عواطف پاک و بخردی و از جان گذشتگی
آنان در موارد مختلف آشکار است.

رودا به همینکه خبر مرگ رستم را می شنود مدتی جنون او را فرا می گیرد. ازان پس
برای همیشه دستغوش آراسی آسپخته با افسردگی می شود.

تهمینه زن رستم پس از شنیدن خبر مرگ فرزند نو جوانش سهراب چنان بیتاب می شود
و غم و اندوه و پرو چهره می شود که بیش از یکسال زنده نمی ماند.

کرده خواهر بهرام چوین خرد مندودانست و از اول ما برای سرکشی بهرام
او را پند می دهد و تلاش می کند تا براه راستش هدایت کند.

شاید فداکاری و از خود گذشتگی شهرین در میان زنان عاشق در شاهنامه کاملاً منحصر
بخودش باشد، او بود که بجای پند رفتن زندگی مشترک با شهر و به که وارث همه چیز پدر بود
خنجر بران را برگزید و در تن خویش فرو برده بعد از مرگ نیز به او وفادار ماند.

عاشقان شاهنامه عبور و شکیبای بند و چون هر کدام پهلوانی ناسدار و جنگاوری چیره دست اند با وجود رنج کشیدن در عشق مانند قهرمانان عشقی در آنا و دیگر گریه و ناله راه نمی اندازند. از این لحاظ نه تنها عاشق شاهنامه از قهرمانان دلداده بی چون لیلی و جفون بی نهایت فرق دارند بلکه از عرالم عاشقانه بی که در رومان هابی شبیه و پس و پرا بین دیده می شود نیز بدور اند. در همه شاهنامه تنها زال است که در عشق دختر زیبا روی کابلی گریه و شیون راه انداخته است و به پدر می نویسد:

من از دخت سهراب گریان شدم چو بر آتش تیز دریان شدم
ستاره شب تیره یا رسن است من آنم که دریا کنار رسن است

که مسلم است این زار نا انگی ها برای آن است که جهان پهلوان سام نیرم باز دواج او و رودابه کابلی مخالفت نکنند و به این وسیله است که می خواهند دل پدر را بر سر رحم آرد. پهلوانان دلداده در شاهنامه وظیفه ملی را بر عشق زنان مقدم می شمارند و این وضع را در مورد سهراب می بینیم که چگونه به گرد آفرید دل می دهد و با ز چگونه پند را هزن دلسوز را می پذیرد و از و تشکر می کند که وی را به حقیقت وظیفه اش آگاه کرده است. درین حماسه بز رگ مردان عاشق با دلدار خود نوکیر ما بانه و بنده و اطراف نمی شوند و شرافت و بزرگ منشی سر بازی و پهلوانی را فدای خواش دل نمی کنند. جسور و متهور و در عین حال متین و سنگین و آرام اند و حقا که قهرمان حماسه در عشق با بد بدین گونه باشد.

داستان دلدادگی گشتاسپ و دختر قیسر روم را بخاطر آرید. گشتاسپ راه دوری را در طلب او می پوید اما هرگز ناله و فریاد و آه و زاری زنانه سر نمی دهد و همه جا متانت مردانه و مناعت پهلوانی خویش را نگه می دارد. آنگاه را بین را ببینید در (ویس و رامین) که چگونه جای خلوت می جوید تا دور از چشم مردم در عشق و یس گریه کند:

همیشه جای بی انبوه جستی که بنشستی به تنها بی گرتی

و یا در جای دیگر:

به ناله دل چنان از تن بکندی که بلبل را ز شاخ اندر نکندی

به گونه اش که خون چندان بر اندی که از خون پای او در گل بماندی

و را من خود می گوید :

به شیگیران چنان نالم به زاری
که بلبل بر گلان لوبیا ری
سمر گاهان چنان کریم به تیمار
که ابروی منی بر شاخ کھسار

• • •

به گور خسته مانم در بیابان
بدل بر خور و زهر آلوده بیکان
به شیر تند مانم پوی پویان
مهر وغان بچه گمگشته جو بان
به لعل خرد مانم دلشکسته
هم از مادر هم از دا به گسته
وقتی که دایه را من را بخاطر عشق گناه آلود او به زن پرادرش و من سر زنی
می کنند و حاضر نمی شود پیغام بهانی او را به و من برساند :

چو بشنید این سخن راسین بیدل
ز آب دهنه کردنی خاله بر گل
ز سخی گریه اندر برش بشکست
شکج کر به گفتا و شلر و بست
هم از گریه بماند و هم ز گفتار
بر ان بخشای گلار با هلهچین زار
زنان شاهنامه نیز در عشق صبور و قانع اند. تهمینه تنها شبی را در کنار رستم بسر می برد و
لفظ بیکار از آغوش جهان بهار و سیوه عشق می چید و دیگر تا آخر عمر تنهاست و هیچ مردی
به او دست نمی نداد.

حالا و من را با او صبیح که پس از نه ماه زندگی پرشادمانی بار اسین در دژ واشگست چون
برادرش از راز آنان آگاه می شود راسین پس از خوفگذرانی نه ماهه از آن جا بر می کند.
در این زمان این دو چنان ازدوری هم می نمایند که پنداری تا کنون بیکار هم به وصل هم نرسید ما ند.
هنگامی که موید راسین را با خود از مرو بدر می برد و پس از شنیدن این خبر بسختی غمگین
می شود و با وجودی که شب ها و روز های استوایی را با او خوش گذرانده است با زهم ناله سر می دهد:

چو لردا راه برگیرد مرا و ای
که رخش پاک بر چشم نهد پای
مهریوان بادل سوزان همی دیت
نوا ی زار بر نا دیدن جفت
چرا ای قوت بر و هم نبارم
چرا ای قوت بر و هم نبارم
دل خوگر و پدر شادی و در ناز
کنون چون کباب شد در چنگل باز

بهار و آن شاهنامه هیچگاه با دیدن مکر کسی و یا خواهی دیدن دل نمی بازند.

در آثار حماسی متأخر که اصالت شاهنامه را ندارند چنین حالتی بسیار به چشم می خورد. چنانچه

دوسم نامه اثر خواجو سام بادی بن تصویر دختر قنقور چین به او دل می باز د و در طب اورا .
دور و درازی را به سوی چین در پیش می گیرد .

سامنامه که از آثار متأخر حماسی است تأثیر بسیاری از داستان های عشقی غیر حماسی و حتی منظومه های چون لیلی و مجنون پذیرفته است و تهران حماسی خواجو بی از آنکه بدانند چنین کاری در خور مقام وهرمانی او نیست در غم عشق مجنون صفت سربه پان می زند و در غنایات شوریدگی و شجایی با دام و دهو انس می گیرد . در حالی که قهرمانان شاهنامه هفتک های بزرگ ملی و انسانی دارند . عشق دو حاشیه زندگی پهلوانی آنان قرار دارد . مناعت نفس آنان هم بیشتر از آن است که تمام مسئولیت های زندگی را برانوش کنند و به جهت خواسته دل سربه کوه و بیابان بزنند . اینان چنان متعهد اند که در سوق حساس که باید به فکر مردم و سرزمین خود باشند حتی از اندیشیدن به عشق نیز خود داری می کنند .

سهراب جوان است و حماسی و زیبا روی . در معا صره دژ سپید دختری خوب روی چون گرد آفرید خود را به چانه میزدن می آید . سهراب پس از زبرد نسبت طولانی به دوست می رسد . چشمتی به رخساره نازنین دختری افتد و از و خوشش می آید . می خواهد او را به صورت اسیر با خود به لشکر گاه ببرد . دختر به او می گوید اگر سرانزد لشکر ت اسیر ببری هم آبروی من خواهد ریخت و هم از آن تو . زهر ابر تو خوا هند خندد که پس از کشمکش و جاکنتی بسیار توانستی در جنگ بربک دختر بهر و زشوی . اما اگر بر ابله کنی که بدر و ن دژ سپید بروم در حصار را خواهم گشود . آن وقت هم دژ سپید نصیب تو خواهد شد و . هم من از آن تو خواهم بود . سهرابی پذیرد . دختر بدرون دژ می رود و در راهی بندد و بر فراز دژ می آید . سهراب جوان را می بیند که بایی صبری منتظر باز شدن در قلعه است . از فراز قلعه با تمسخر می خندد و خطاب به سهراب می گوید :

چرا رنجه گشتی چنین با زگردهم از آمده هم زدشت نبرد

سهراب عصبانی می شود سوگند می خورد و تهدید می کند :

که این باره باخاکه یکسان کنم ترا ای ستمگر بدست آورم

چو بیچاره گردی و بیجان شوی ز قهقار هرزه پشیمان شوی

حتر از چشم و نه دید او بروائی کند و او را بیشتر بباد مسخره می گیرد:

چنین رفت و روزی نبودت زین بدین درد همکین من خون یشتن

سهراب می بیند که روز بیکاه شده، برسی گردد تا فردا بگاه با لشکر به سراغ قلعه و دختر
برکش و گستاخ برود. گرد آفرید که تاب مقاومت در برابر حمله فردای سهراب را ندارد همان
سب ناسه بی به بزرگان آریانا می فرستد و از هجوم تورانی ها خبر می دهد و خود نیمه شب
از قلعه فرار می کند.

بگاه فردا که سهراب قلعه را می کشاید در چه جستجو می کند دختر را نمی یابد. سهراب آفرید
سخت در دلش کار کرده و پشیمان است که چرا آن آهوی پلنگ افکن را به این
آسانی از دست داده است:

بنگاه پنهان شد آن دلبازا شدم من بد اغ غمش مبتلا

ندانم چه کرد آن فسونگر به من که ناگه مرا بست راه سخن

به آن رزم و آن روی، آن گفتگوی نیستم دگرد لبری همچو اوی

همی گفت و می سوخت از غم بسی نمی خواست رازش بداند کسی

هومان سوار و دوست نزد یک سهراب است. بفرست درمی یابد که پهلوان جوان
و ساده دل زخم عشق خورده است، سر ز نشکرانه او را نصیحت می کند که دست از عاشقی بردارد که
و ظاهری بالاتر ازین داری. پهلوانان بزرگ نباید بدین گونه دل از دست دهند:

فریب پری پیکران جوان نخواهد کسی کاو بود پهلوان

بزرگان آریانا را که بزودی به جنگ تورانیان خواهند آمد نام می برد و به سهراب می گوید:

تو می مرد میدان این سواران چه کاردت به عشق پری پیکران

بدل سرد کن سهر شوخان شنگ نه فردا نمائی ز مردان جنگ

سهراب نصیحت او را می پذیرد و فکر گرد آفرید خوروی را از سر برد می کند و دست
غمخوار را میپاس می گوید:

ازان گفته سهراب بیدار شد دلش بسته بند پیکار شد

بگفت ای مرا نا بیداران چین بگفتا رخوبت ستمز آفرین

شد این گفت تو داروی جان من کنون باتو نو گشت پیمان من

ر-بی مانند فخرالدین اسعد و نظامی و دیگران از سوراخ کلید به خلوتگاه عشاق خیره نمیشود و هر که عاشق و معشوقی بهم برسند استاد سخنگوی جزئیات عشق بازی آنان را بیان نمی دارد. مثلاً در موضوع معاشقه زال و رودابه فقط به گفتن این نکات اکتفا می کند:

گرفت آن زبان دست دستان بدست بر گفتند هر دو و بگردا رستم
سوی خانه زرنکار آمدند بدان آن مجلس شاهوار آمد
شکفت اندر آن ماه بد زال زر بدان روی و بالا آن سوی و فر
تا آنجا که:

ز دیدش رودابه می نارتید بد ز دیده روی همی بنگرید
همی بود بوس و کنار و نید نگرشیر کاو گور را نشکرید

گویند آگاه است که صرف نظر از عدم لزوم اخلاقی بیان دقیق حالات عشق بازی و وصل دو دلدا ده نگفتن و بیان نکردن آن هیچ لطمه ای به بیان کلی و یافت داستان نمی زند. از دیگر سونگفته نیز پیدا است عاشق و معشوقی چگونه با هم عشق بازی می کنند. همچنان که لزومی ندارد نان خور دن قهرمانی به تفصیل بیان شود که چگونه دست به غذا برد و چگونه غذار آجوید، مگر اینکه بیان این گونه بدیهیات خاصیت القایی بخصوص داشته باشد، چنانکه در اولین بر خورد و پس و راسین می بینیم. شبلی نعمانی می گوید که قاعده شعرای شرق بطور عام این است که در طی بیان یک داستان وقتی به موضوع حسن و عشق می رسند عنان اختیار را از کف داده بدرجه بی آن را بسط و آب و تاب می دهند که فرسنگ ها از ستافت و تهذیب دور می افتند. (شعر العجم - ج ۱ - ص ۱۲)

خوشبختانه در آثار حماسی اصیل ما در هیچ موردی سنظره ریان عاشقانه دیده نمی شود. در تمام مجالس دلدادگان روح طرب و کاسرانی و کاسجویی دیده می شود، چنانکه دلخوا ننده بی اختیار به وجد می آید اما گوینده در لحظات حساس عاشقان سزا محشان نمی شود و به آنان چشم نمی دوزد. مثلاً در داستان بیژن و بیژره فردوسی نشستگاه آن دورا وصف می کند. پرستندگان در پیش آنان ایستاده اند و بریط می نوازند و چنگ می زنند. زمین را با دیبای طاوس رنگ فرش کرده اند و بر روی دیبا دینار برانگنده اند. سرارهد را با نواع جواهر چون یاقوت و زرا آراسته اند.

بوی خوش عنبر و مشک در لضا پیچیده و باده کهن در دماغ بیژن نهایت اثر کرده است. در بین جا

فقط یک بیت دیگر می آورد آن بازگوینده تمام حالات عاشقانه آنان است :

سه روز و سه شب شد بودم بهم
گرفته بر و خواب مستی شده

شیون وزاری:

شیون وزاری که فردوسی هنگام مرگ به کشته شدن پهلوانان محبوب سیمی و هد نما و غیره
عواطف عمیق انسانی و توجه مکرانه او به گذشت زمان و رویتگر نوعی تسلیم آمیخته به اندیشه است
در برابر سرگشتگی جامعه بزرگی که همیشه آدم هادر برابر آن بیچاره و ناتوان و حقیرانده، ابروی بسته
دو برادر ناجو لهرد وستمگر خود سبزو خانه بقتل می رسد و آنجا که فردوسی آخرین لحظات آن جوان
پارسا و مردم دوست را بیان می کند و از بافتادن آن سهی سرو گیانی را شرح می دهد. در پایان از دست
دنیا و ناسازگاری او با پرورده گان خویشتن خشمگین می شود :

چهار نابیر و دیش در کنار
وزان پس ندادی بجان زنها و

فغانی ندانم ترا دوست کیست
بدین آشکارا بت بیا بدگره است

آها ریشه اندوه خیامی و زرخند تلخ وطنز آسزا و بسوی این کار که مود و زبان و حیرت و سرگردانی
اواز کردار این کنبد گردان در شاهنامه نیست؟ در باره جهان از زبان نوچه را از پس آنکه یکمده و بیست
سال عمر کرد - می گوید :

نیرزد همی زندگانیش مرگ
درختی که زهر آورد بار و برگ

سیندخت زن بخوردند و زیبای کابلی به شوهر می گوید :

ازین کاخ آهار و این خواسته
وزین تازی اسبان آراسته

و زین چهره و سر و بالای ما
وزین نام و این دانش و رای ما

بدین آهنا و این راستی
زمان تا زمان او و کاشی و...

هکی تنگ تا بوت ازین بهر ماست
درختی که قراک و زهر ماست

سپاهوش خوب و نیکو کار هتگاسی که با پیران و پسه سبه سالار توران در دلدل می کشد از

اندوه و بیمار روزگار و بلای که به ناگاهان زمان برو فرود خواهد آورد سخن می رانده

اندیشه مرگ و ناچار پداری جهان و زود گذری جوانی و عمر و بیهودگی هر سرو آفرین هر ای

سپنج در همه جای شاهنامه چشم می خورد.

بزرگان نیکو کار و بهران مردم دوست در شاهنامه بدون پیمای و در دمنده ی جان می دهند

و خودی دانند که هنگام رفتن به سرای جاوید فرارسیده است. ازان گزوه است منوچهر :

بی آنکش بدی هیچ بیمار بی نه از درد ها هیچ آزار بی
دو چشم کیائی بهم بر نهاد بهر سرد و بر زد یکی سرد باد

بزرگان همانسانه همیشه در بایتن عمری بیند رسالت خود را برای سر دم و سر زمین خود انجام داده اند. خود بهر کلمه خداوند دعا میکنند و از وی خواهند که مرگ را بر سر ایشان بفرستد.

فردین همیشه جهان را بر از داد و دهش کرد و ضحاک اهریمنی را به باد افراهر رسانید و انتقام اهرج شهید را از قاتلان گرفت. روی بدر گاه خداوند بر د و به عبادت پر داخت تا مرگش بر او پیش آید و او را از این سرای غایت بد ویرد :

فردین شدو نام از او ساند باز بر آمد برین روز کار د راز
همان نیکنامی به و را حتی که کردای پسر و پدر کیستی

مثل اعلای اینگونه کسان که خسرو است که پس از پاک کردن جهان از بدی و شر پس از آنکه سالهای درازی را در خدمت خلق بسر برد و در حالت خود را به پایان رسانید از خداوند طلب مرگ کرد، سرش به او سزده آورد که رخت از این سرای برچیند. کیخسرو ستر سپید که پس از آن همه کسب بزرگی و شکوه و انتخار سپاد بود در دل او راه پاید و او سرور گرد و کاری از او سزده که تاجو ائمر دان و خردمندان سر زش کنند همچنانکه جمشید و کیکاوس در پاهای کا رعاصی شده اند و از داد سر بیچیدند :

به گیتی مرا نیز کاوی نما ند ز بدگوهران یاد گاری نما ند
هر آنکه که اندیشه گرد و دراز ز شادی و از دولت دیر باز
چو کاوس و جمشید باقیم بر اه چو ایشان زن که شو دها پگاه
چو ضحاک تا پاک و نور دلیر که از جور ایشان جهان گشت سیر
هر دم که چون روزی رخ بر کشد چو ایشان سراوی دوزخ کشد
بدین پنج هفته که من روز و شب همی بافرین بر گشادم دو لب
بدان تاجه انداز یزدان پاک ره اند سر ازین غم تیر خاک

زندگی هر چه دراز باشد در لحظه مرگ که آدمی به گذشته بنگرد و می گوید تا پیش منی نما بد منوچهر صد و بیست سال عمر کرد و هنگامی که او را که رفتن آمد به دیگر سرای سویدان و بزرگان را گفت و او نیز فرزند خود را بنده داد و در پاهای گفت که من صد و بیست سال ز بستم در بزم ها

نم دل را ندم و در رزم هاسر دشمنان را کویدم روی زمین را از بدی و بیماری پاک کردم لیسرو ز
که روز رقتن است :

شمار گذشته شد اندر نهان

چنانم که گوئی ندم جهان

این سخن فر دوسی باد آور آن حکایت شیخ بزرگوار سعدی است که در جامع دمشق با طائفه بی از
دانشندان نشسته بود و بحث میکرد کسی از درو اسد و از جماعت پرسید که در میان شما کسی هست
که زبان هم بداند؟ سعدی را به او نشان دادند ز دیک آندو گفت که پیری صد و پنجاه ساله در حالت
نزع است و به زبان هم چیزی میگوید که سانی فهمیم اگر به کرم رنجه گردی سز دهایی. چون
سعدی به این اورفت پرسید و پنجاه ساله را دید که این دو بیت را می خواند :

در یفا که بگرفت راه تنس

دسی چند گفتم بر آرم بکام

دسی خور ده بودیم و گفتند بس

در یفا که بر خوان الوان عمر

سپاوش خود از لحظه مرگ خود آگاه است و می داند که چه وقت سرخ جانش از بند تن خواهد رست .
او از همه را زها آگاه است :

هم از راز چرخ بلند آگهم

من آگاهی از نیز داند هم

اوسی داند که بزودی به دستور مافر وای توران اورا به زاری زاری می کشند .
اندیشه فر دوسی درباره دنیا و زندگی سرگ خرد سندان است دنیا و خواسته دنیا در چشم خرد و خوارویی مقدار
است. در این سرای عار به پادشاه و خرسند زیست و به کس آزار نرساند و مردسان را باید تیمار داشت
باید از دسترنج خود دخ و دو بخشید و روان را اخشود نگه داشت :

ز تیمار گشتی میر هیچ نام

تیمار ای خوان و بیمای جام

سرا تمام خاک است بالین تو

اگر چرخ گردان کشد زین تو

شیون فر دوسی در سوگش نامداران و نیکو کاران نریادی است حکیمان و گلابه ای است خرد سندان
سپاوش جوان نیکو کار و محبوب مردم به توران سر و دودر آن دیار غربت بی از آنکه گناهی از
سر زده باشد به فرمان فرما و ای ساهکاران او را گردن می زنند ، در اینجا خشم گویند و بزور
آسیخته با حیرت است :

سر و پای گیتی نیامد همی

چپ و راست هر سو بتا هم همی

جهان بنده و بخت خویش ایدش

یکی بد کند نیک پیش آیدش

همی از نژادی فروز مرد

یکی جز به نیکی جهان نسپرد

به گیتی ممکن جان و دل را دژم

مدار ایچ تیمار با او بهم

به این دنیای ناپایدار دل نیاید بست، این بدان معنی نیست که نباید در پی سعی و عمل باشیم بلکه باید ریشه
آزمودنی و حرص منشی و دنیا پرستانه را از سرعه دل برکنیم دنیا سفله تر از آن است که برو چشم بدوزی
همینکه بر دنیا مهر آوردی ترابه خاک سیاه می کشد. در سرک پنهان نماند اری گوید:

جو پیوسته شد مهر دل بر جهان	بخاک اندر آرد سرش ناگهان
توازی بجز شاد ملای مجوی	به باغ جهان برگه اندو میبوی
اگر گنج داری و گردست تنگ	نبینی همی روزگار در ننگ
سرنجان روان کاین سرای تو نیست	بجز تنگه تا بوت جای تو نیست
نهادن چه باید به خوردن نشین	بر امید گنج جهان آفرین

اگر شاعری عارف و صوفی وارسته در قرون بعدی چنین سخنی گفته است بدیه نیست. از زبان سردی چون فردوسی که
حماسه بر افتخار باستانی را بیان میدارد و پیکار های خونین آنان را در گستره تنازع قلمی نمایی و لی
بر همه احوال از یاد مرگ و سپنجی بودن کاروان مرای جهان غافل نیست، اعجاب انگیز است. شاید ریشه این
اعتماد فردوسی را بتوان در کار حماسه گرایی او جستجو کرد. سردی چون که کارنامه بزرگان
اساطیری و تار پخی را به شعر می آرد بهیچ نیست اگر از هر کس دیگری گذشت زمان را بیشتر
احساس کند. هر یک از قهرمانان بزرگ او بهیچ از جهان آن روز را بهای شکوه و افتخار می سپرند،
دیده جهان گشایان زمین را از سر می آورد، آوازه جنگ ها و ستیزه ها و آواز نای و تین و کوس
گوش آسمان را گرمی کند. سرافرازی مرگ دهن می کشاید و همه آن فرمایان و زوروران را فرو می
برد و آرزمند تراز همیشه دو بار مدهد. می کند. ز پیارویان خوش خرام بسیاری که چشم از دیدن
ایشان سیر نمی شد، همه بدامن خاک فرو خفتند. فیلسوفان و حکیمان نابیر دار و صاحب دل همه سر
در تواب خاک کشیدند. همه چیز بدنیامی آید، جوان می شود، پیری می شود، بسوی ناپودی می رود.
اما دنیا همان است که بود.

هر نوی را کهنه می سازد ولی خود عجز و رعنا همچنان می ماند که بود. از همه آنچه بود چه
بجاماند؟ یاد در حافظه قرون، نقشی رنگ و رو رفته در دامن تاریخ. خوشا کسی که یاد
او با آفرین قیام است پیوسته.

همان رنج بردار خواهند گشت	کجا آن حکیمان و دانندگان
سخن گفتن خوب و آوای نرم	کجا آن بتان پراز تاز و شرم

چو گیتی کفری مالدا ز ولستان تواید ره بود ن مرز داستان
ز خاکیم و باید شدن سوی خاک همه جای ترس است و تیار و پاک
تورفتی و گیتی به اند دراز کسی آشکار اند اند پوز از
بیری شاعر بزرگ ماها تاثری که گذشت زمان در لای اساطیر و تاریخ بر خطرات و گذاشته است
اندیشه او را در باب مرگ استواری حکمانه ای می بخشد.
هنگامی که به دست و فش سالگی می رسد چشم دلی پنجه خون آشام مرگ را از دور می بیند؛
اینجاست که خطاب به خود می گوید :

تو چنگه فرزونی ز دی بر جهان گشتند بر تو بسی مهر هان
چو زان ناند اوان جهان شدت می تو لاج فرزونی چرا بر نمی
نهایی بدین گفته همتا ستان یکی شو بخوان نامه را ستان
کز ایشان جهان بکسر آباد بود به آنکه که اندر جهان داد بود

ولی این متفکر گرانمایه با آنکه از اندیشه مرگ به این ستم طبیعی بدود بند است همچون فیلسوفی
که در کار خود احساسات را رها نمی دهد و جز از روی منطق و دلیل سخن نمی گوید، وجود مرگ
و نهای آدمی را تلو به تلازمه زندگی در بین دلیلی داد. اگر مرگ به سراج فرزند آدم نیاید
مرگ نوشت کرده زمین چه خواهد شد؟ جایی برای زندگی کردن نسل ها خواهد بود؟ نالی برای خوردن
خواهند یافت ؟

اگر مرگ کسی را نیو باردی ز زیر و جوان خاک بسیار دی
در برابر این سخن آیا آرزوی ابدی در گره های پنهان محال نمی نماید و آرزوی احساسات محض نیست ؟
بهشتی بدی گیتی از رنگ و بوی اگر مرگ بهتری نبودی دروی
کا شاز مادر نمی زادیم تا درین دنیا این همه تیار نمی دیدیم :

اگر خود نیز ابدی خبر دستبرد ندیدی ز گیتی چنین گرم و سرد
در کشته شدن هر فساداری حتی بهلولان دشمن فر دومی نخست از زبان دیگران فوحه می میرا بد
و زار می نالد و بر خوبی ها و بهلولانی ها و بر زو بالایا و افسوس می خورد :
در قافله سیاه و شرمست ز ابله می روی و استاد او خاک بر سر می کند و بناله می گوید :

دو رخ آن پرو بر زو بالای او ر کیب و خم خسرو آرای او
 دو رخ آن گونا میرده سوار که چون او نبیند دگر روزگار
 چو در بزم بودی بهار آن بدی به رزم افسرنا بدر آن بدی
 همی جنگ با چشم گریان کنم جهان چون دل خویش گریان کنم

افرا صواب تو را نی نیز در سر که سرخه که در جنگی بدست فراسر زابلی از پادار آمد همین طور
 می نالد.

خبر و شان سر بر بر اگند خاک همه جامه ها کر دهر خویش چاک
 هجلی نعمانی راست می گوید که: «در اشعار رزمی موقع برای اظهار غم و اندوه کمتر پیش می
 آید و وقتی هم که پیش آمدلازمه بلاغت این است که آن تنها بدبسط داده شود»

(شعر المعجم - ج ۱ - ۱۲۵)

فردوسی چنان اقتضای حال را در نظر دارد که خواننده بی اختیار بر استادی و نبوغ او
 آفرین می کند و قی صحبت از مرگ طبیعی است لکن شاعر آرام و غمناک است. زمانی که
 صحبت از کشته شدن است کشته شدن مر دی بزرگ، آن وقت این نایفه سترگ بالعنی دیگر
 می خروشد. در آن حال نیز وضع متفاوت است؛ مقتول در چه حالتی کشته شده است؟ متجاوز بود یا از
 زندگی و سرزمین و ناموس خویش دفاع کرده است؟ جوان بود یا پیر؟ موجودی بزرگ دانی
 بود یا هر بنی؟ سپاهی بود یا سپه سالار و فرمانده سپاه؟ مظلوم بود یا ظالم؟ وجود او از
 برای مردم چه مایه ارزش داشته است؟ مرگ او مایه رستگاری ستعدیدگان است یا سبب دمان
 نابودی او را سوگ می گیرند؟ سراینده شاهنامه تمام این حالات گوناگون را در نظر داشته
 و رعایت کرده است:

پدران پرهز ساسانی باخشنو از یفتلی پیمان کرده بودند که سرزها را سحرتم بشمارند و از سر حدنگذرند
 و به سرزمین یفتا لیان هجوم نیاوردند. قباد ساسانی حق نداشت که پیمان پدران خود را بشکند.

در برابر ای یفتلی او را از نتیجه بد پیمان شکنی آگاه گردانید و به او نوشت :

نه این بود رسم نیاکان تو
گز پندجهاندار و پاکان تو
چو پیمان آزادگان بشکنی
نشان بزگان به خاک انگینی
سرا نیز پیمان بپاید شکست
بناچار بر دن به همشیر دست

و او را تهدید کرد که در روز جنگ متن پیمانی را که نهایت بدان و فادار بودی میدان نبرد خواهم آورد و به سپاهیان تو نشان خواهم داد.

ببر و ز مست باده غرور است و سر از پیمان باز می زند فرستاده فرمانبر و ای یفتلی از دربار ساسانی بر می گردد و به خشنو از می گوید :

که نزدیک پیروز ترسخدای
نهدم نبود کسی رهنمای
همه کینه و جنگ جوید همی
به فرمان یزدان نبودید همی
خشنواز از جبابی پیروز تنگدل می شود. نیروهای خود را برای جنگیدن بسیج می کند و آماده نبرد می گردد و به درگاه یزدان می نالد و از یزداد گری پیروز شکوه برده اورانفرین میکند

چنین گفت کای داورداد و پاک
تویی آفریننده باد و خاک
تو دانی که پیروز یزداد گر
ز بهرام برتر فدا رده نر
سخن های یزداد گوید همی
بزرگی به شمشیر جوید همی
پی اوز روی زمین برگسل
نه نیروش باد نه دانش نه دل

سر انجام پیروز ساسانی در جنگ شکست خورده با گروهی از فرزندان پادشاهان پارتی که خشنو از باهوشیاری و زرگری بر سر راه او کنده بوده می افتد و همان لحظه جان می دهد.

درین جا فردوسی برخلاف جاهای دیگر که انوس و دیفاجر می دهد همچگونه اظهار اندوه نمی کند و با کمال خون سردی بالعنی سر ز نشگرانه می گوید :

نباید که باشد جهانجوی زفت
دل زفت با خاک تیره است جفت
شیر و به جوانی است تا بکار و پدرش را می کشد و جای او را می گیرد. کوتاه مدتی از فرمانروایی او نمی گذرد که او را با زهر هلاک می کنند. فردوسی در بار سرگناه و به این مصراع. نفرین آید اکتفا می کند که بگوید : بشوی یزداد و بشوی ببرد.

اما سوز دل و نوحه زار او را در سرگه اسفندیار و نین تن جوان که کوکا رو بنگار جوی و مبارز که به دهمسه پدرش در نیمروز در فرزند کی رود میزنند کشته شد بنگرید. رستم را بلی جهان بهلولان

بزرگ در کنار تن مجروح او نشسته است و از می نالد.

که کند این چنین کوه جنگی زجای * که افکند شیر ژبان و ازهای ...
 کجاشد به رزم اندرون ساز تو؟ کجاشد به بزم آن خوش آواز تو؟
 کجاشد دل و هوش و آئین تو؟ تو انا بی و آخر و دین تو؟

بها و نال بزرگ در آخرین لحظات زندگی پیش از آنکه روان از کالبدشان بدر شود چنان از سر درد و غیرت سخن می گویند و وصیتشان در آن واپسین دم زندگی که از خون اطراف خود را رنگین کرده اند چنان جانگذاز است که از غایت وراثت اشک در چشم خواننده گرد می آید.

اسفند یار روئین تن برخاک و خون افتاده، رستم در کنار او نشسته و در غم او مویه می کند، امید یار که به زحمت یار آخرین لحظه زندگی را به دوش می کشد به رستم می گوید:

چنین گفت پردانی اسفند یار * که ای مرد دانا به روزگار
 مکن خو بشتن پیش من بر تابه * چنین بود بهر سن از دیرگاه
 تن کشته را خاک باشد نهال * تو از کشتن من بدین سان منتال
 کجاشد فریدون و هوشنگ و جم؟ * ز باد آمده باز گردد به دم
 همان با کزاده نیاکان ما * گزیده مهر افراز و پاکان ما
 برفتند و ما را سپردند جای * فماند کسی اندر سپنجی سیرای
 فراوان بکوشیدم اندر جهان * چه دوا آشکار و چه اندر نهان
 که تارای یزدان به جای آورم * خرد را بدین رهنمای آورم
 چو از من گرفت این سخن روشنی * ز بد بسته شد راه هر یمنی
 زمانه بیا ز بد چنگال قهیر * نبرد و مرا روزگار گیریز

یکی از شورانگیزترین حوادث اندوهبار در شاهنامه آخرین برخورد با رید هنرمند و خنیاگر مخصوص روزگار خسرو است. در این حادثه کسی نمی میرد و سری از تن جدا نمی شود. ولی شدت تاثیر آن به اندازه مرگ و شهادت بزرگترین قهرمانان ادب حماسی است.

باربد هنرمند و خنیاگر خراسانی الاصل و از نوایح کم نظیر موسیقی بود و در سایه حمایت خسرو کارش بالا گرفت. سال ۱۰ در شبگیر و شاه بیکامه و در بیکامه و بگاه انگشتان سحر کار او در محضر خسرو برپا میگرد. گویند توانائی و پشتکار این را اشگر بزرگ بعدی بود که برای غرور زمان

اهنگی ساخته بود که به این حساب هر نو آهنگ او را سال بیش از یک بار تکرار نمی
 هنگامی که به بارید خبر دادند که شیرویه خسرو را بزند آن افکنده و تصمیم به کشتن پدر دارد
 از راه دور و در از هادلی در دست خود راه زندان خسرو رسانید و او را اسیر و بسته یافت. در اینجا بارید
 رود و بر پل راه دست گرفته با رقتی جانسوز ترانه ای سر می دهد و در آن از گذشته افسانه ای
 که خسرو بزرگترین مرد جهان بود سخن می راند و بعد از این نوحه سوزناک که بهاشک خود بین
 همراه بود بالعنی دردناک تر سوگند می خورد به یزدان و نوروز و سهراب به همه این ها سوگند می خورد
 که بعد از خسرو کسی از هنر خنیاگری او بهره نخواهد برد و دست می برد و مر چها را نگشت و
 قطع میکند و گریان به خانه برگشته آتش می افروزد و هر چه از آلات موسیقی دارد به کام آتش می افکند

اگر دست من زین سپس نیز رود / بسا زد به من بر مبادا درود

بیرید هر چار انگشت خویش / بریده همی داشت درشت خویش

چو در خانه شد آتشی بر فروخت / همه آلت خویش بکسر بسوخت

وصف در شاهنامه :

هر يك از تصويرها و اوصافی که در شاهنامه آمده است و کوتاه و مختصر بیان کنند و حالت
 و لحظه ای است و ندرتاً ممکن است وصفی در شاهنامه فردوسی به چشم بخورد که از تن حوادث
 و وقایع بدور باشد.

اهتمام فردوسی در بکار گرفتن اوصاف و تصاویر بیشتر از جهت قدرت القائی آن است تا خود
 تصاویر و اوصاف. وصف آمدن و رفت شب ها و روزها در لایحی حوادث شاهنامه از یک یاد و بیت تجاوز نمیکند

بدین داستان نیز شب برگزشت / سهراب بر کوه تیره بگشت (۳۰۶)

چو خورشید از چرخ گردیده سر / برآورد برستان زرین سپر (۹۹ - ۲)

استعارات و تشبیهات در شاهنامه بجای خود و بطوری بکار میرود که تأثیر بیان حوادث و وقایع القائی
 سخن را بیشتر میسازد. در وصف میدان جنگ و دود بگرمی و دود بگرمی فردوسی از حماسه کمک می گیرد
 اما آنجا که صحبت از عشق یا اندوه یا حالات دیگر است استعاره و ابه باری می خواند. (۱)

یکی آفرین کرد بر سام گرد / و زآب دو نرگس همی گل سترد (۱۹۹ - ۱)

سینه مژده در گمان دژم / فرو خوانند و نژد هیچ دم (۱۹۱ - ۱)

به همین ترتیب تشبیهات شاهنامه جایگاه مخصوص به خود را داراست و فردوسی در زبان عادی

کارها و لحظه ها از آن بهره برده است، و اگر در اوج حادثه از تشبیه کمک گرفته شده طوری است که تشبیه در مرکز تصویر نیست و به منزله هسته آن.

در شاهنامه وسیع ترین عناصر هستی اجزای سازنده تصویر را تشکیل می دهند. ابرودریا و رگه و دشت، و ماه و ستاره و خورشید و اسنادهای سجای بر خاسته از تصویر فردوسی به اینگونه پدید آمده است.

طبعی بر می گردد (۱)

هو را به شمشیر گریان کنی

بشها یکی کور بریان کنی

نیا ر دبه نه خچیر که دین ب

بر نه چو تی تو بیند عقاب

ز بیم سنان تو خون بلرزد بر

نشان کند تو دارد هز بر

بیوشد همی چادر آغشین

تو گشتی سپهر و زمان و زمین

همی آسمان بر زمین داد بوس

ز هر ایاسیان و آوای کوس

شعری که کنی می گوید هیچگاه از عناصر انتزاعی و مجرد در اجزای تصویر فردوسی نشانی نیست و این رنگسادی تصاویر اوجه بصورت اغراق و چه در تشبیهات و استعاره ها از مؤثر ترین نکته ها در تشخیص کار اوست. فردوسی صرف یکی دو مورد آنهم در زمینه های غنائی از دوسه تشبیه تجربی یاری گرفته است و آن موارد یکی در باره سار سهراب است: روانش خرد بود و تن جان پاک، که این تشبیه انتزاعی برای نشان دادن لطف اندام آن زن بسیار مناسب است و در حوزه تصویر های غنائی این دوره تشخصی دارد و با دعایش به تنگی دل مستمند یکی از قوی ترین جنبه های تخیلی و تصویری شاهنامه نوعی قدرت تنظیم است که از ترکیب مجموع اجزای کلام بوجود می آورد بدون آنکه از تشبیه و استعاره و انواع مجاز یاری طلبد (گاه با سودجستن از صفت Epithet (۱))

کمرهای زرین و زربین ستام

طبق های زرین و پیروزه جام

عنان یاره و طوق گوغر نگار

رستار با طوق و با گوشوار

وصف زیبا و روان در شاهنامه:

در داستان های عاشقانه شاهنامه شاعر بارها به وصف زیبایی زنان پرداخته است این وصف ها کامی نهایت مختصر و اجتماعی است و این در موردی است که با طالع وصف استخوان بندی بیان

دست بهم بخورد، چنانچه درباره دخترانی که در حضور سودابه ایستاده بودند و رنگ سیاه بر بطن
می خواست که یکی از آنان را به عقد سیاوش در آورد می گوید:

همه نارسیده بنان طراز که بسر شششان ایزد از شرم و ناز
یاد و وصف سینه دخت کاپلی

برخ چون بهار و به بالا چوسرو بیا نش جوغرو و به رفتن تذرو
یاد و وصف دختران ترک

همه رخ بر از گل همه چشم خوباب همه لب پراز می همه زلف تاب
که در هر یک از این بیات به حقیقت هیچ چیز را ناکفته نگذاشته است. در وصف رودابه کاپلی گوید:
بهشتی بد را بسته بر نگار جوخو رشید تابان به خرم بها ر
در مواردی که زیبایی زن مورد نظر در روند اصلی داستان نقش بیشتر را در اوصاف کمی به تفصیل
بیان شده است چنانکه در وصف زیبا دختر کاپلی گوید:

بیا لای ساج است و هر نکه عاج یکی ایزدی بر سر از مشک تاج
د و ترکش در زم و دوا بر و بهم ستون دوا بر و چو سیمین قلم
د ها نش به تنگی دل مستمند سر زلف چون حلقه های بند
نفس را سگر برایش راه نیست چنودر جهان نیز یگانه نیست

زیبائی زنان در شاهنامه تقریباً زیبایی های طبیعی سرزمین ماست و در آن
روزگار زن زیبا به زنی گفته می شد که به قول ابوعلی محمد بلعمی چنین باشد: «خوش
خلق و بالاتمام، نه دراز و نه کوتاه، سفید لون، روی و بنا گوش و همه تن تا ناخن پای سفید
سفیدی گونه او به سرخی مایل، بگونه ماه و آفتاب، ابروان طاق چون کمان، میان ابرو گشاده
و چشم هافر اخ، سیاهی سیاه و سفیدی سفید، مژگان سیاه و دراز، سرش میانه نه خورد و نه بزگ
بینی باریک و بلند، روی کشیده نه سخت دراز و نه بسیار مدور، سوی سر سیاه و دراز، گردن نه
دراز و نه کوتاه که گوشوار بر کتف خورد، بری بهن و کرد، پستانی کو چک و گرد و سخت، سر کف ها
و با زمین معتدل، انگشتان دست باریک نه دراز و نه کوتاه، شکم تا بر راست دو گونه از پشت
بلند تر و آکنده، میان باریک، جای گردن بند برگردن باریک، ران ها گرد و آکنده و زانو ها گرد

ساق ها مستبر، شتالنگ های پای خورد و کرد و ... ستان پای خورد و گرفته که چون برود کاهل بود از فرهی، فرمانبرداری که جز خداوند خویش را فرمان نبرد، هرگز سختی ندیده بود و به عزواجه برآمده باشد و شرمگین و باخرد و باسردمی و نسب از سوی پدر و مادر پاک. اگر به نسب بتگری بهتر از روی و اگر به رویش بتگری بهتر از نسب و هست پرهیزگار و حریص به پختن و شستن و دوختن و نهادن و برداشتن و به زبان خاموش و کم سخن چون به عبارت آید خوش عبارت و خوش زبان، اگر آهنگ او کنی آهنگ تو کند و اگر از او دور شوی از تو دور شود و اگر با او باشی روی و چشمانش سرخ شود از آرزوی تو (۱)

اوصافی که فردوسی در شاهنامه از خرویان آورده نزدیک و شبیه به این اوصاف است، در وصف رودا به گوید:

ز سرتا به پایش به کردار عاج
برخ چون بهشت و به بالا چوساج
رخا نش چو گلنار و لب نار دان
زسپین برش رسته دونا ردان
گاهی این خرویان که با چشم بادامی و مژه های به کردار خنجر کابلی و روی ارغوانی دل می بزند، با گرز و تیر و کمان و سرد افکنی نیز آشنایند. شاید سزاوار باشد که در داستان های حماسی معشوقه بهشتی روی پلنگ افکن نیز باشد و شاید بتوان یکی از وجوه اختلاف میان داستان های عاشقانه آثار حماسی و داستان های دراماتیک را وجود معشوقگان پهلوان صفت در منظومه های حماسی بشمار آورد.

ازین سیمتنان جنگجو یکی گرد آفرید است که هنگام حمله لشکر توران به فرماندهی سهراب بود ز سپید در میدان جنگ ظاهر می شود. این دختر «عنان بیچ و لاسپ افکن و نامدار» همیشه از اسیری برادرش که سالار سپاه بود خبر یافت زره به تن کرد و گیسوان خود را بزیر زره پنهان نموده کلاه خود روی سر نهاد:

به پیش سپاه اندر آمد چو گرد
چو رعد خروشان یکی و پله کرد
که گردان کدامند و سالار کیست؟
ز رزم آوران جنگ را بار کیست؟
که بر من یکی آزمون را به جنگ
بگردد بسان دلاور نهنگ

در برابر مبارز خواهی او از لشکر توران کسی نیامد مگر سهراب که پس از نبرد با این دختر برو چیره شد و همچنانکه کلاه خود را از سر گرد آفرید برداشت:

رها شد ز بند زره سوی او در نشان چو خورشید شد روی او
بدانست سهراب کاو دختر است سرسوی او از د را سراسر است
این دختر رزم جو زیبا و آسونگر است:

یکی بوستان بود اندر بهشت بیا لای او سر و دهقان نکشت
گردیده خواهر بهرام چو بین نیز پهلوانی زورمند است و در پیشگاه خسرو چنان اعمال
قهرمانانهای انجام می دهد که خسرو از دیدن آن به شگفتی می ماند:

بن نیزه را بر زمین بر نهاده ز بالا بزین اندر آمد چو باد
بیاغ اندر آورد گاهی گرفت چپ و راست بیگانه را می گرفت
همی هر زمان با ره برگاشتی و زابرسید نعره برداشتی

در گرماسپنامه دختر فرماندار زابلستان ازین آهوان شیرگیر است و اسدی در وصف او می گوید:
به کاخ اندرون بت به مجلس بهار در ایوان نگارو به میدان سوار

وصف مردان نیز در شاهنامه به چشم می خورد. گاهی مردان از جهت زیبایی و خوش
سیمائی وصف می شوند، چنانکه فردوسی از زبان سنیزه بیژن را وصف می کند:

چرا این چنین روی و بالا و برز برنجانی ای خوب چهره به گرز؟
یا از زبان سودا به به سیاوش می گوید:

نکوئی مرا تا مرا د تو چیست که بر روی تو فرچه چهره پری است
هران کس که از دور پند ترا شود بیهش و بر گز پند ترا

اما کمتر ممکن است که زنان مردی را بستانند و از پهلوانی و زور بازو و شجاعت او در
جنگ سخن نرود همانطور که پرمشندگان رودا به ضمن بیان و شرح زیبایی زال «ساعتی چون شیر نو»
او را تمجید کردند. یکی از زیباترین اوصافی که در آن از زیبایی روی و قامت مردان سخن
رفته وصفی است که دختر برزین دهقان از قد و بالای بهرام می کند.

زمانی زیبایی ظاهر و زور و سردی پهلوانان هر دو وصف می شود. مهرا با کاپی از زال چنین وصف می کند:

چو دست و عنایت بر ایوان نگار
دل شهر فردا را ز زور پیل
چو برگاه باشد در ایشان بود
رخش بزم را نند از غوان
به کین اندرون چون نهنگ بلاست
نشا قهقه خاک در کین به خون
گاهی افسانه سخنگوی سا زیبایی تن و اندام سردی را در کمتر از دو بیت به شایسته ترین وجهی وصف می کند.

به سر خه نکه افشرد پس پیلین
برش چون بر شمر درخ چون بهار
نوع دیگری از وصف مردان که بیشتر در صحنه ها یا در خطاب های رسمی می آید و در شجاعت و زور و سردی و سردا نگی و نیروی باز و خرد و اندیشه و تدبیر و فداکاری پهلوانان در راه خدمتگزاری به مردم و بزرگان ستوده می شود. در این اوصاف اغراق های جهان انگیز و بجا و آهنگ حماسی بخصوصی است. از آن جمله است وصفی که زال در نامه ی خطاب به پدرش سام لرزان از وی می آرد:

چمانده د بزه هنگام گرد
بزه بنده باد آوردگاه
گراهنده تاج و زور پس کمر
به مهر دی هنر و هنر ساخته

و با وصفی که فیضروا ز جهان پهلوان بزرگ ز ابلی رستم داستان می کند

که ای بهاوان زاده بر هنر
توئی از نیاکان مهر ابادگار
دل شهر مردان و پشت کمان
ترا داد کردن به سردی پلنگه
ز گردان کیهان برآورده سر
همیشه گمستر بسته کارزار
بفریاد هر کس کمر بر میان
بد ریا خروشان ز بیعت نهنگه

در شاهنامه چندگونه بزم می توان یافت. یکی آنکه دلداده ای و دلدار می نشیند و بزمی به پاسی کنند. در چنین بزمی که در خلوتگاه صورت می گیرد نو ازندگان و خنیاگران نیز حضور دارند و ایستاده برپاسی نوازند. قبلا زمین عشرتگاه را با دیبا فرش می کنند و بران دینار می افکنند، بوی مشک و عنبر فضا را پر می کند و جام باده به گردش می در آید مهنا نکه در خلوت بیژن و سیزه .

دیگر بزم هائی است که هنگام آمدن مهمان در حضور سران و بزرگان برپا می شود. در اینگونه محافل پس از صرف نان بزم طرب آراسته می شود و حاضران به باده پیمائی می نشینند. یکی از زیبا ترین و باشکوه ترین اینگونه بزم ها وقتی که رستم به نزد کیخسرو (هنگامی که کیخسرو جهان پهلوان ز ابلی را از کابل فراخواند تا به توران برود و بیژن را از چاه بکشد) آمده، برگزار می شود. سالار بار مجلسی شکوهمند ترتیب می دهد و در صد ران جایگاهی برای کیخسرو می نهند و در کنار آن یک درخت مصنوعی نصب می کنند که بهر وی کیخسرو سایه می افکند. ساق این درخت از سیم (نقره) و شاخ های آن از باقوت ساخته شده و آراسته به شاخه های کوچک دروگهر است. میوه و برگ درخت را از زر و جدو عقیق ساخته درون این میوه های ساختگی را با مشک پر کرده اند، بطوریکه هنگام وزیدن باد از آن ها بوی خوش و دل انگیز به اطراف می پراکند و هر کسی را که کیخسرو به نزد یک خوش بنشاند آن درخت برو مشک و عنبر می افشاند.

بزم های هنگامی نوع دیگری از بزم های شاهنامه است که در درشت و پاکوی و برزن برگزار می شود و خرد و بزرگ و کهنتر و صمتر همه شرکت می کنند. این گونه بزم ها بر ای تجلیل از حاد نه سهم ملی و پیروزی بردشمنان مهمن در جنگ و با از جنگ برگشتن نامداری و امثال آن برگزار می شود. تولد رستم جهان پهلوان برای مردم سا حداد نه بزرگ شادی را بود دومر دما آن را جشن گرفتند :

ز کا بلستان تا به زابلستان

به هر گنج صمجلسی آرای بود

نشسته به هر جای راسگران

نشسته چنان چون بود تار و پود

یکی جشن گرفتند در گلستان

همه دشت پر باده و نای بود

به زاولستان از کران تا کران

ند کهنتر ازین بهتر ایر فرود

و چنانکه می بینید در جشن تولد رستم بدون احتفالی اختصاصی به نروه خاصی ارسدم داشته باشد همه مساو یافته در آنسهم داشتند و از غایت برای کهران از مهتران برآورد نبودند.

از همین گونه بزهای همگانی است بز می که هنگام پناهنده شدن سیاوش به توران در حضور او صورت می گیرد. در سیر راهی که سیاوش می رفت ناله چنگ و باب و دوسرمان شادی می کردند، مناظر طبیعی و اطراف زیبا و شاداب بود. سیاوش از دیدن این منظره بیاد بهار کابل و نیمروز افتاد و گریه اش گرفت:

همه ره ز آوای چنگ و رباب	همی خفته راسر برآمد ز خواب
همی خاك مشكین شد از مشك و زر	همی اسب تازی بر آورد بر
سیاوش چون دید آب از دو چشم	بیا ریود زانده پشه آمد به خشم
که یاد آمدش بوم زابلستان	بیاراسته تا به کابلستان

نوع چهارم بز میتهایی است، چنانکه مرد پهلوان موقمی که بفراوانه جادوگری را که برای نابود ساختن پهلوانان خود را بصورت زن درمی آورد، دستگیر و مغلوب نماید، رود و بر بطوطه و پدست می گیرد و به تنهایی در میان بیابان یاراه بر خطری که کمینگاه جادوگر است می نشیند و می نوازند و چاهه سری دهد. معمولا اشعاری که پهلوان در چنین حال می خواند در باره تنهایی خود و سرگردانی و سختی دیدن و زنج کشیدن و درماندن از یار و انیس و همزمان است و به این وسیله می خواهد نظر زن جادوگر را جلب کند و او را به سوی خود بکشانند. از این گونه بزم هاست بز می که در داستان هفتخوان اسفند یار آمده است. درین جا اسفندیار در پیشه ای بر لب چشما از اسپهرو دمی آید جاسی زرین را بر از باده می کند و به طنبور نواختن و آواز خواندن می پردازد:

هما نگاه طنبور را برگرفت	سرا نیدن و ناله اند و گرفت
همی گفت بد اختر اسفند یار	که هرگز نبیند می و میگسار
نبیند جز از شر و نراژد	ز چنگ بلا ها نیا بدرها
نیا بد همی زمین جهان بهره ای	بدیدار فرخ پری چهره ای
بیا هم زبزدان همی کسام دل	مرا کردد چهره د لکسل
به بالا چو سرو و چو خورشید روی	نرو هشته از مشک تا پای سوی
زن جاد و آواز اسفندیار	چو بشنید چون گل اندر بهار

پس از آن جادو به هیات زنی زیبا و جوان و طناز به نزدیک اسفند یار می آید و اسفندیار او را دستگیر

می کند . همینکه جادو می اوزایل می شود به پیرزای زشت رو و کر به منظر بد ای می گردد
که تیافه اصلی اوست .

داستان آمدن زن جادو با حیل ای که بهلوان به کار می بندد و بوجود او زدن بز می در
تنهایی پیش از داستان زندگی اسفند یار در داستان هفتخوان رستم نیز آمده است و این دو بخش کاملاً
شبه بهم است و گویا اصل و مبنای واحد داشته اند .

نوع دیگر بزم ها چنان است که در بخش مربوط به زندگی بهرام گوروته ها گردی و خوشگذرانی
آن مرد شاد خوار می بینیم . وی شب هاستکر و ار به خانه مردمان می رود و در بزم آنان شرکت
می جوید . گاهی يك دختر زیبا و گاه چند دختر خو بروی دران جابه ساز و سرود و چاه خوانی
می پردازند . بهرام طبق معمول از آن دوشیزه یاد و شیرکان خوشش می آید و به آنان دل می دهد و در همان لحظه
آنان را از پدرشان خواستگاری می کند . چاه ای که دختران دران بز می خوانند غالباً خطاب به
بهرام و در ستایش روی و سوی و برز و بالای اوست .

فردوسی در وصف بزم هانیز بلاغت سخن را رعایت می کند . هیچوقت بیهوده سخن را به
درازا نمی کشد . آنجا که باید و وصف کوتاه و مختصری یار د هرگز به اطاله کلام نمی پردازد .
وصف های نسبتاً طولانی مانند وصفی که از بزم کیخسرو آورده است بسیار مقتضای حال است
بطوری که خواننده توقع دارد که چنان بزمی باید چنین وصف شود .

وصف طبیعت نیز در شامنامه به مناسبت محل و اقتضای حال کوتاه و مختصر است . در این جا وصف
او به طبیعت نزدیک و از صنعت بازی بد و راست :

بغا که سیه بر فلک لاله کشت

بهار آمد و شد جهان چون بهشت

به جوی آب ها چون می و شیر گشت

همه بوم ها بر زنجیر گشت

وصف بهشت:

~~~~~

تو گفתי سپهر اندر و لاله کشت

یکی بیشه ای دید همچون بهشت

بهر جای بر چشمه ای چون گلاب

ندید از درخت اندر و آفتاب

در هیچیک ازین اوصاف فردوسی مانند نظامی اصطلاحات علمی و لغات و ترکیبات فلسفی یا ادبی بکار نمی برد و سخن را در هاله ای از استعاره و کنایه نمی پوشد .

وصف طبیعت در گرشا سپنامه نیز ساده و طبیعی و دور از تزیین است. هنگامی که شید از جنگ ضحاک پیداد گرفت  
گر یزان بود، نزدیکه را بلستان رسید درینجا اسدی در گرشا سپنامه آب و هوا و منظره بیرون شهر  
زابل را چنین وصف می کند .

سر کو هسار و زمین ز ربفت  
رسیده به چرخست میوه ز تان  
چکان از غوا ارغوانی سر شک  
تن شاخ کسور دده دیار سرد

خزان بدشده زابروز باد تفت  
کشیده سر شاخ میوه به خاک  
گل از باده از غوانی بر شک  
بر میب لعل ورخ بزرگ زرد



پوهاند دکتور جلويده

## گوتاه گفته هايي

### پيرامون شاهنامه

### وسراينده آن\*

سه هاي جهاني پيش از فردوسي :

تاريخ نشر داستا نهاي اسا طيسري ايلباد Iliad ووديسه Odyssey  
منسوب به همر Homer رانهد تا هشتکوسا ل پيش از ميلاد تعيين کرده اند .  
السانه مهابهارا Mahabharata که نخستين منظومه حماسي هند غربي است  
( شرح جنگ هاي بين اهلاد و اعقاب بهارا تا Bharata ) دريك هزار سال  
پيش از ميلاد سروده شده . ( زمان رامايانا به پنجد پيش از ميلاد ميرسد )  
موضوع مهابهارا ت ( مبارزه پاندوا ن ها Pandava يا پسران پاندو  
Pandu با پسر عمو ها يشان کوروا Kuru پسر تفتوتاچ Indraprashta  
يا دهلي است )

داستان مهابهارات از نويسنده ناشناسي است که بنا به سنت به ( Vyasa )  
قدري نسبت داده مي شود اين مجموعه نامتجانس که از ۱۸ کتاب يا توريه  
نود هزاريت بما رسیده شامل قصه ها ، السانه ها ، تمثيل ها و حکمت ها ييست که  
في لرون متعادي يعني از پنج قرن پيش از ميلاد تا قرن چهارم ميلادي بوجود آمده  
است .

\* نشر شده در مجله خراسان ، ۳۳ ، ش ۱ ( جدی - دلو ۱۳۶۱ )

نخستین نوع شعری که بشر ابتداء کرده حماسه است که در آن داستانهای رزمی و پهلوانی، جنگها و دلاوریهای قهرمانی ملی برای خواننده و قائل کردن شرح داده شده است. گویند بشر پیش ازینکه به مراحل از کمال فکری و معنوی، ترقی و پیشرفت فرهنگی رسیده باشد آثار حماسی خود را بوجود آورده است. توجه به شاهنامه سرایی دروغها نمی بوجود آمد که خراسانیان دوره هخامنشیان تمدن، فرهنگ و معرفت را پشت سر گذاشته بودند و احساس مقاومت ملی در مقابل قزاقان اوچ گرفته بود گویا خراسانیان نه تنها با قیامهای سیاسی و نظامی، و نهضت های مذهبی و دینی مقابل تسلط امویان قد علم کردند بلکه با جنبش ادبی و حرکت فکری نیز، در مقام مبارزه برآمدند و یکی از دلائل توجه به حماسه سرایی در همین صدد همین امر بوده است. شاهنامه فردوسی که به کمال معنی و جمال ظاهر آراسته است درین نیست ملی تاثیر عظیم داشته است. بجاست که می گویند: فردوسی بزرگترین شاعر حماسه سرای ادبی و شاهنامه عظیم ترین منظومه حماسه ملی است.

#### شاهنامه مسعودی موزنی:

این شاهنامه که در قرن چهارم هجری قمری سروده شده ظاهراً قدیمترین شاهنامه منظوم دری است که فقط دو بیت از آن زواید بیت از آخر آن بهار رسیده است. بیت اول ظاهراً یکجا غلطی دارد و باید سطرهای دو آن وادع شده باشد. اگر بنا بر سرود تشتر کیو مرث بگوئیم درست میشود ولی در مصراع دوم اشکالی بهر تقدیر باقی است. دو بیت اول اینست:

نخستین کیو مرث آمد بشا می      هر قش به گیتی دودن پیش کامی  
چو سی سالی به گیتی پادشاه بود      کی فرمانش بهر جای دوا بود  
بیت آخر اینست:

سهری شد نشان خسروانا      چو کام خویش داشتند از جهان

از دو شاهنامه مشهور ابوالمؤید بلخی و ابوعلی بلخی جز نام چیزی به ما نرسیده اما معروفترین شاهنامه فارسی شاهنامه ابو منصور است.

شاهنامه ابو منصور :

این شاهنامه گرد رواسط قرن چهارم هجری قمری به فرمان ابو منصور بن عبدالرزاق طوسی از روی نامه های کهن ایرانی گردآوری شده است مایه ۱ صلی کار دقیقی و فردوسی در نظم شاهنامه بوده است .

کتاب « خداينامه » ماحلا اصلی شاهنامه ابو منصور بود که در اواخر عهد ساسانی تدوین شده و عبارت بوده است از داستان های ملی و حوادث تاریخی که از قدیمترین زمان ها سینه به سینه نقل می شد تا دورانی که شکل تاریخی بخود گرفت . این کتاب در قرن دوم هجری به نام سیر الملوك یا سیر الملوك فرس به عربی ترجمه گردید ، مترجم آن بر خلاف آنچه که زوتنبرگ فرانسوی گفته است ابسو منصور عبدالملك قطابی نبوده قطعا ابسو منصور حسین بن محمد مر غنی است ( ص ۲۰۶ تمدن ایرانی )

ترجمه فارسی آن احتمالا در ۳۴۷ هـ ق و پیش از فردوسی صورت گرفته است . مقدمه این شاهنامه که در دست هست بنام مقدمه قدیم شاهنامه معروف است و از قدیمترین آثار منثور دوی بشمار میرود .

التاج :

ترجمه نوشته های پهلوی بزبان عربی از اوایل قرن دوم شروع شد ( اگر ترجمه کتاب دیوان عراق را از زبان پهلوی به عربی نخستین ترجمه بدانیم تاریخ آن به نیمه دوم قرن اول می کشد ) ترجمه آثار پهلوی به عربی از دو دان ابن مقفع ( مقتول در سال ۱۴۲ هـ ق ) رونق یافت . از مترجمان پهلوی به عربی در حدود سی تن را می شناسیم ، مجموع کتاب هایی که به عربی ترجمه شده از يك صد عنوان تجاوز نمی کند . ابن مقفع کتاب التاج یا تاجنامه را به عربی ترجمه کرد . تاجنامه عنوان خاص يك کتاب نبود بلکه عنوان يك دسته کتاب ها یی بوده است که در موضوع خاص خود تا لیف شده مانند اندرز نامه ... مشتمل بر رسوم آیین پادشاهی و آگاهی بر سر گذشت و سنت های ایشان . تعلیمات در امور سلطنت و تشریفات د دباری و سخنان حکیمانه نظیر کتاب التاج فی - سیرة انوشیروان .

نسخه های شاهنامه :

نسخه های شاهنامه در کتابخانه های جهان فراوان است . تعداد ایات شاهنامه در حدود پنجاه و پنج هزار است و لوایکه خود فردوسی آنرا در حدود بیست هزار خوانده شاید قسمتی از آن به ما نرسیده و یا اینکه از باب مسامحه در عدد گفته است . نسخه های تاریخدان شاهنامه بدین قرار است .

۱- نسخه مؤرخ ۶۱۴ ه . ق که اخیرا در فلورانس ایتالیا پیدا شده . غیر این نسخه در ۱۳۵۷ بخش شد .

۲- نسخه مؤزیم لندن سال کتابت ۶۷۵

۳- نسخه قاهره سال ۷۰۵

۴- نسخه استانبول ۷۳۱ ( با هشتادونه تصویر )

۵- نسخه نیویارک ۷۳۳

عالی ترین نسخه بدو ن تاریخ . نسخه اتحاد جماهیر شوروی است اما قدیم ترین شاهنامه مصور جهان که پیش از مغول (قدیم ترین از شاهنامه قاهره و استانبول) نگاشته شده شاهنامه فیروز بشتونجی دستور پلسارا معروف به شاهنامه مؤسسه گاکا - بمبئی ، اوایل قرن هفتم است که دارای ۴۵ تصویر است و نخستین تصویر آن دوبار محدود است .

رستم در شاهنامه :

رستم در شاهنامه ابر مردی است از لحاظ نیروی جسمی خارق العاده ، از لحاظ توانایی روحی بسیار نیرومند . دارای صفات و ملکات انسانی ، باطبع لطیف توأم با زیرکی ، حیل - گرایی و مکاری . جهان دیده . سنجیده . جاه و مقامش از همه موالا و اقربا و اقربا و اقربا (از مقاله دکتر مهدی فروغ زیر عنوان رستم سلیمان تراذی )

ساخت فردوسی :

از نام و نام پدر و تاریخ تولد و وفاتش اطلاع نداریم . تولد او را در حدود سال های ۳۲۹ ه . ق ( مطابق ۹۴۰ میلادی ) حسن . زده الله گویند و از آنجا که شاهنامه محدود به بیست

ساله بود. وفات او در حدود ۵۴۱۱ (مطابق ۱۰۲۰) تخمین کرده اند. زادگاه و آرامگاه او هر دو طوس است.

فریز انگلیس در سال ۱۲۳۶ ق مطابق ۱۸۲۰ م. گوردوسی را دیده بود که مزار محتری بیش نبود.

هجو نامه :

به قول نظامی شش بیت از هجو نامه بالی مانده . آنچه که بنام هجو نامه معروف است از دوی روایات الهوامی نظم شده به فردوسی نسبت داده شده است . آن قسمتی که از خود فردوسی است در متن شاهنامه به صورت متفرق آمده است و کسی آن ابیات پراکنده را بدون ذکر مناسبت همایکجا گرد آورده و همه را به محمود راجع ساخته است تصحیلات فردوسی با شعرا دوباغ غزنه و مسابقه آنها در گفتن رباعی معروف در قافیه مشکلی ویردن عنصری و را پیش سلطان بگلی الفسانه است و نخستین کسی که این الفسانه را آورد ذکر بایقزوینی مؤلف آثار البلاد است سال تالیف ۶۷۴ ترجمه هایی از شاهنامه :

سر ویلیام جونز Sir William Jones علورشناس انگلیسی ظاهرا نخستین کسی بوده است که قسمت هایی از شاهنامه را به زبان انگلیسی ترجمه کرده و در سال ۱۷۷۴ در مجموعه بی تحت عنوان ((ادبیات آسیایی)) در لندن انتشار داده است .

دیگر ژول شامپون Joseph Champion شاعر انگلیسی بود که

به ترجمه قسمتی از شاهنامه پرداخت بعد از او هاگمان Hageman آلمانی در

۱۸۰۱ قسمتی از شاهنامه را بزبان آلمانی ترجمه نمود ، سپس والنبورگ اطریشی

Wallenburg در ۱۸۱۰ قسمتی از شاهنامه را به زبان اطریشی ترجمه کرد.

فردریک روکرت Fredrick Rukert شاعر و ایران شناس آلمانی گویا نخستین کسی است که

داستان هیجا در انگیز دستم و سراب را به صورت داستان مستقل ترجمه و نشر

کرده است . روکرت در سال ۱۸۲۸ این داستان را بشیوه بی نظیر و دلپسند در آلمان

منتشر ساخت . آلتسون Altmason ترجمه انگلیسی سراب و دستم را با متن

فارسی در ۱۸۱۶ در مانتک انتشار داد .

کوتاه گفته هایی ...

شاعر و مطلق انگلیسی ماثیو آرنولد Mathew Arnold (۱۸۸۸ - ۱۸۲۲) ازین داستان منظومه یی ساخت که بیشتر صورت اقتباس دارد و در سال ۱۸۵۳ آنرا دولتن منتشر کرد .

کمی بعد شاعر و خاور شناس روسی و سیلی آندری یویچ ژوگوسکی Vassili Andrievitch jonkoski (۱۸۰۲ - ۱۷۸۲) به زبان روسی به نظم آورد و منتشر ساخت . داستان دستم و سراب یاد آور نمایشنامه ادیپوس Odipus اثر سوفوکل Sophocle است .

ژول موهل (۱۸۰۰ - ۱۸۷۶) ایران شناس فرانسوی شاهنامه را به نثر فرانسوی ترجمه کرد . این ترجمه در هفت مجلد بزرگ بطبع رسیده است به قدری معتنی در باره شاهنامه و موهل در باب سراب نامه ذکر میکند که آن داستان شباهت تامی دارد بیک قطعه نظم آلمانی که از قرن هشتم میلادی مانده و دو فقره تصنیف آواز خوانی خیلی قدیمی ایرانی و یک قصه روسی داریم .

فسن هاهز در تاریخ ادبیاتی که بسال ۱۳۴۳ = ۱۸۱۸ میلادی دوین بطبع رساند مطالعات جالبی دوباره فردوسی بعمل آورد و نولدکه Noeldeke آلمانی دلیق ترین تحقیقات در باب فردوسی و شاهنامه را انجام داد .

فرهنگ شاهنامه فریتس ولف یهودی Fritz Woelf متوفی ۱۹۴۳ که در سال ۱۹۳۵ در برلین به نام Glossar Zu Firdosis schahnome به چاپ رسیده یکی از ارجسته ترین کارهای خاور شناسان در باره فردوسی و شاهنامه اوست . این بزرگوار سرافراز فرهنگ عظیم خود آورده است :

من این گفته فروغ گرفتیم بظال

همی دنج بر دم به بسیار سال

برای حمل و کشف لغات شاهنامه در قدیم در مشرق زمین کار اساسی نشده است . قدیمترین کتابی که درباره لغات شاهنامه تألیف شده اثر مصروف سالمان Salamann است که در اوایل قرن یازدهم نگاشته شده و سالمان Salammann آنرا در سال ۱۸۹۵ در پترسبورگ به طبع رسانیده است . همچنین علی مکی بن طیلور

بسط می در سال ۱۰۷۹ کتابی موسوم به گنج نامه در حل لغات شاهنامه تألیف کرد

تاکنون به چاپ نرسیده است .

فرهنگ شاهنامه داگتر شلق و کتاب معجم شاهنامه و همچنین کتاب واژه نامه  
نوشین از تازه ترین کتابهای چاپی در باب لغات شاهنامه است . مجلدات کشف الایات  
شاهنامه د بیر سیاهی نیز از کار های با ارزش محققان متأخر است .

فتح بن علی بنداری اصله گیلانی بامر ملک معظم عیسی بن الملك ( ۶۲۳ ق مطابق  
۱۲۲۶ میلادی ) شاهنامه را در دمشق به نثر تازی درآورد . این ترجمه که در شوال ۶۲۱  
انجام شده بسیار ساده و روان است .

ترجمه های فراوان منظوم و منثور شاهنامه به زبان ترکی در دست هست ، از آنجمله  
است ترجمه منظوم علی التیمی در ۹۱۶ ق مطابق ۱۵۱۰ میلادی .

هاینه H. Heine شاعر آلمانی منظومه بسیار دلگش و دلگش و دلگش در  
خصوص اشعار کمال و رود صله به با خروج جنازه فر دوسی سروده و از آن مضمون  
شاعرانه بی ساخته است .

یک راهب بوهای ژاپنی به نام Kyosei به قسمت جنوب چین مسافرت کرده و در سال  
۱۷۱۷ میلادی در بندر زیتون با تجار ایرانی آشنا شده از آنان خواست برای  
یادگار چیزی بنویسد و یکی از آنان پرورده ای این دو شعر را نوشت :

جهان گر می با کسی نماند      فلک روزی د همد روزی ستاند  
جهان یادگار است ما رفتی      به مردم نماند به جز مر د می

° ° °

راهب که از زبان فارسی هیچ آگاه نبود همان کرد که این شعر هندوستان باشد و در حاشیه  
آن ورقی به خط چینی یاد داشت کرد . وقتی که وی از چین به ژاپن مراجعت کرد این  
شعر را به راهب دیگری هدیه داد . از آن زمان تاکنون این شعر در شهر قدیم کیوتو محفوظ  
مانده است مگر جز بیت :

جهان یادگار است و ما رفتی      به گیتی نماند به جز مر د می

که از شاهنامه است ، شاعر بیست و یک شناخته نشد . از یاد داشت هلی ناصر دهباب  
ما خود از ( ت ، گودیا نامی ) اعتقاد فردوسی به سرنوشت در شاهنامه )) واهنمای کتاب  
سال بیستم شماره های ۸ - ۱۰ سال ۱۳۵۶ شمسی . صص ۵۷۰-۵۷۳)  
دهقان :

در شرح حال فردوسی خوانده ایم که اوزدهقانان طوس بود . یعنی از دودمان دهقان  
بود در چنین موارد دهقان یادهگان بکسی اخلاق می شد که مالکان بزرگ و اشراف  
زاده گان می بود یعنی از آن طبقه محترم و در عین حال ثروتمند که حافظ و حلی سنین  
ملی و آداب باستانی بودند و . . . با اساطیر پیشینه و روایات پیرامان گذشته  
علاقه خاصی داشتند . این عنوان در مورد گوینده بزرگ حماسه میهنی ماکاملا صادقی  
است و مسلماً یکی از کیفیت های بوجود آمدن شاهنامه توجه به همین امر و ناشی از همین  
خصلت و تربیت ، احساس و فکر است . هنوز اصطلاح دهگان در سمتی از افغانا -  
نستان و بلوچستان در مورد دزدی زبانان و مردم شهر نشین و دهشین بکار میرود .  
دهقان به معنای بزرگ و کشاورز در سراسر افغانستان متداول است ، این کلمه  
برابر از معنی ، در نظم و نثر قدی اتساعاً به ملاهیم گوناگون بکار رفته است که چند  
مورد آنرا بایک یک نمونه شعری ذکر می کنیم :

۱ : بزرگ :

دهقان سالخورده چه خوش گلت با پسر

کای نود چشم من به جز از گشته ندروی

۲ : رعیت :

( حافظ )

سیم چون شه به دهقان داد تفتت و زن کندی نشد شوریده بخت

به خواب دین خسرو نیای خویش ۱ نوشیروان را ( خسرو شریف نظامی ) ص ۱۵۳  
چاپ امیر

۳ : امیر و حاکم :

چرا خوانم چو رفیقان کردم از بر به جای ختم قرآن مدح دهقان

( ناصر خسرو )



۴ : می فروش :

همه ازدیده خون ببالاید      دختر رز به خانه دهقان  
( مسعود سعد )

۵ : زود شتی :

ای بدل جو قبله تازی      وی بر خ جو قبله دهقان  
( فرخی )

۶ : مؤرخ :

سختگوی دهقان چه گوید نفست      که نام بزرگی به گیتی که جست  
( فردوسی )

۷ : عجمی :

مامون آن گز ملوک دولت اسلام      هر گز چون او ندید تازی و دهقان  
( ابوحنیفه اسکافی )

۸ : ایرانی :

از ایران و از ترک و از تازیان      نژادی پدید آمد اندر میان  
نه دهقان نه ترک و نه تازی بود      سخنها بگردار بازی بود  
( فردوسی )

شمه بی از آنچه که شاعران گذشته درباره شهنامه و فردوسی گفته اند :

شنیده ام به حکایت که دیده امی      برون چو ز مرد بر او برند فرافز  
من این ندیدم و دیدم که خواجهدست بداشت      برابر دل من بتر گید دیسده از  
شاهنامه براز هیبت تو نقش کنند      ز شاهنامه بمیعان رود به جنگ فرافز  
و هیبت تو عود نقش شاهنامه شود      کزونه مرد بکار آیدو نه برگ و نه ساز  
( ابو الحسن منجیک ترمذی )

• • •

به شهنامه فردوسی نفز گوی      که از پیش گویندگان برد گوی  
( اسدی طوسی )

آن حقایق نژاد فرخنده  
 او خفته بود و مایه  
 ( انودی )

آفرین بر روان فردوسی  
 او نه استاد بود و دانشگرد

• • •

که آراستگ زلف سخن چون عروس  
 بگفتی دوازده ایامی داستان  
 همان گشت گزوی گزیرش نبود  
 ( نظامی )

سخنگوی پیشینه دانای طوس  
 اگر هر چه بشنیدی از باستان  
 نکفت آنچه رغبت پذیرش نبود

• • •

هرگز گفتند چو تو کسی یاد سخن  
 انصاف که نیک داده ای داد سخن  
 ( گلشیر لاریایی )

ای تازه و محکم ز تو بنیاد سخن  
 فردوس مقام بادت ای فردوسی

• • •

تا نپنداری که کسی از زمره فردوسی نشاند  
 تو دگر باوش بهالا برد و بر گرسی نشاند  
 ( ابن یسین )

سکه بی گلشیر سخن فردوسی نشاند  
 اول از بالای گرسی بر زمین آمد سخن

• • •

ز شعر فردوسی پاکه یق  
 وزان گفته خویش رنگین کنم  
 بکف ابر بهمن چهل روزه نیل  
 روانرا چو هانش به شایستگی  
 برزم اندرون شیر خورشید چیر  
 جهان بر سرو و امسرتو مباد  
 برزم اندرون ابر بارگه ای  
 ازین قطعه هرگز میراد میر  
 ( میر عبد القیوم گزویش )

درین داستان هفت بیت متین  
 مناسب به حال تو تضمین کنم  
 به تن زنده پیل و بجان جبرئیل  
 جهان را چو باران بیا یستگی  
 که بزم دریات خوانند سپهر  
 خرد داری و نیکنامی و داد  
 که آرایش چرخ گردنده ای  
 همی تا بجا یست گردان سپهر

چه خوش گلت فردوسی پاکزاد      که رحمت بران تربت بالا باد  
میا زاد موری که دانه کش است      که جان دارد و جان شیرین خوش است  
( سندی )

شاه عباس در ضمن نامه یکه به المؤمن خان ازبک نوشت این ابیات فردوسی را درج کرد :

بسیا تا نبرد دلیران گنیم      ددین رزمگه جنگ شیران کنیم  
بیمینیم تا اسب اسفندیار      سوی آغور آید همی بی سوار  
ویا باره دستم جستجوی      به ایوان نهد بی خدوند روی  
( منشآت حیدرآباد علی )

• • •

در خواب شب دو شین من باشمرا گنم  
کای یکسره معنیتان با کفتم بهم دوسی  
شاعر ز شما بهتر شعر آن که نیکوتر  
از طایفه تازی او زانجهن فرسی ؟  
آفر بر آوردند یگرویه بمن گفتند :  
فردوسی و شهنشاه ، شهنشاه و فردوسی  
( امامی متو فی ۶۶۷ ق )

• • •

در شعر سه تن پیچید اند      هر چند که لایبی بیدی  
او صاف و قیصه و غزل را      فردوسی و انوری و سندی  
( صفحه ۵۰ تذکره الشعراء دو گشته سمرقندی )  
برگی از آنچه شعراء معاصر دوصف فردوسی سروده اند :

آنچه کوروس کرد و دارا و آنچه زرتشت مبین

زنده شد از همت فردوسی شعر آفرین

تازه گشت از طبع حکمت زای فردوسی پدھر

آنچه گردندان بزرگان در جهان از داد و دین

کوتاه گفته هایی ...

شد درفش کاویانی باز برپا تا کشید  
این سوار فارسی رخش صفا حت زیرین  
آنچه گفت اندر اوستا ((زرد هشت)) و آنچه کرد  
ارد شیر بابکان ، تایزدگرد بافرین  
زنده گرد آنجمله فردوسی با لفظ نادری  
ایست کوه داری شگرف و ایست گفتاری متین  
ای مبارک اوستاد ، ای شاعر والا نژاد  
ای سخن بایت بسوی راستی حبل متین  
نامه توهست چون والا درفش کاویان  
فریزدانی وزان بروی چو باد فرو دین  
باش تا پیدا کند گوهر نژاد پارسی  
وز هنر مند ی سیا می ها بشوید زیمن نگین  
(باختصار از قصیده ملک اشعرا بهار)

• • •

ای ز تو مشکین هوای شعر چون از مشک جیب  
ای ز تو رنگین بساط نظم چون از گل چمن  
گوهر از نظم تومی باره چو باران از سحاب  
حکمت از شعر تومی زاید چو از پستان لیل  
خود پیغمبر نیستی لیکن بود شهنشاهان  
آیتی منزل نه کم از معجز سلوی و من  
کی بود همچند یلحدردی از نظم تو

آنچه یاقوت از بدخشان خیزد و در از عدن  
(باختصار از کلام استاد جلال الدین همایی)

ابر مرگ فردوسی سر فروز      گلشته بسی روزگار دوز  
تو پندار ی اکنون که او زنده است      سطنهای نیکو سر آینه است

• • •

سفن گوی فردوسی پاک جان      که شادش به فردوس باد روان  
ز روی داستان کهن زنده گشت      زبان تازه گفتار پاینده گشت

• • •

بفلم و فضل توان بود زنده در دنیا  
که اهل فضل مصنونند از زوال و فنا  
نگاه کن تو بدانای شرفی فردوسی

بزرگ مرد سفندان و شاعر والا  
هزار سال ز عیش گلشت او زنده است  
بلی نمرود و نمیرند مردم دانا  
شاهنامه او بنگر و بین که بود

بزنده بودن او بهتر ین دلیل و گوا  
موشح است همه شعر او به فضل و هنر  
منزه است همه قول او ز ذریب و ریا  
بیان او ز لطافت جو هستی بخش

کلام او به حقیقت جو عقل راهنما  
بیان او همه پنداست و حکمت و دانش  
کلام او همه نفز است و دلکش و زیبا  
میان ملت وی و ملت شاعران دگر

بین کلاوت ره از کجا ست تا بکجا  
( با اختصار از قصیده مؤید ثابتی )

• • •

ز ملک مهر بار تو نقش بست      یکی داستان نامه باستان  
بگفتار و گردار و پندار نیک      ره و رسم روشنگر راستان

جستاری در دیباجه ...

بشیوا شعار تو شعر دوی  
چو زده غبار لرون را شکافت  
فراز آمد و سو ی خورشید رفت  
فرا سو ی خورشید امید رفت  
(گزیده ای از اشعار یاور همدانی)

• • •

حکیم زیر دست افغانی طوس  
ز طبعش سخن رونق تازه یافت  
به نامش سخن میزند طبل و کلاس  
زبان دری قدر و اندازه یا گشت  
در انشای شا هنامه اعجاز کرد  
بروی سخنگو دری باز کرد  
ز دورش اگر رفته سا لی هزار  
بود نام او زنده در روزگار  
نمیرند مرده ن روشنروا ن  
که مانند آثار خود در جهان  
(باختصار از کلام ملك الشعرای قاری عبدالله)

• • •

جهان آفرین گر جهان آفرید  
جهان سر بسر داستان است و بس  
سخن آفرین داستان آفرید  
نماید به جز داستانی ز کس  
چو فردوسی طوسی اندر جهان  
به شهنامه گر داستا نها سرود  
نیا موخت کس راز این داستا ن  
جز این، آرما نیش در دل نبود  
که هم زنده دارد زبان دری  
هم از یاد بگذاشته بر شکوه  
بتازی زبانش دهد برتری  
دهد یاد هر مرد دانش پزوه  
که این داستانها پر از رازها ست  
وگر زرف بینش بس پر بها ست  
چند سخن از کلام خاور شناسان در باره فردوسی :

•

هانریش ها ینه متوفی ۱۸۵۶

شهنامه نقاشی زنده و پر جلالتی است که با رنگهای دلپذیر و روح پرور آراسته و  
با گلنهای فراوان زینت یافته است .

سنت بو متوفی ۱۸۶۹ :

فردوسی از جمله سه شاعر محترم است که برای ملل گهنگسال آسیا حماسه های  
عظیم و معزز ساخته اند .

ارنست رنن متوفی ۱۸۹۲ :

فردوسی مظهر اصالت نژاد ایرانی است

نولوگه :

عشق فر دوسی نسبت به شاهان و پهلوانان ایران از هریک بیتی که بنام آنها می -  
سراید آشکار می شود .

رما سکو بیچ :

شهنامه در ادبیات عالم یکی از حماسه های مصدود بزرگ و یک شاهکار ادبی است  
بر قلم ؟

گنجینه های ... بیچ فر دوسی بزرگ و متنوع است که هرگز  
نمی توان در ضمن یک مقاله از تمام آنها سخن راند . بدیسی است ما را می که  
در جهان مظهر ایرانی وجود خواهد داشت نام پر افتخار شاعر بزرگ هم که تمام  
عشق سوزان قلب خود را بوطن خویش وقف کرده بود جلاید خواهد بود . فر دوسی  
شاهنامه را باخون دل نوشت و با ایمن قیمت خریدار محبت و احترام ملت ایران  
نسبت به خود گردید و یکی از بهترین در نایاب را به گنجینه ادبیات جهانی افزود.  
مار :

شاهنامه منظومه ایست که آنرا میتوان گنجینه فصاحت زبان فارسی و خزینه  
مستفوی نامید .

ستار یکف :

یکی از بهترین یادگارهای ادب و هنر جهان شاهنامه فردوسی است .

هانری ماسه :

در خلیفت هیچ اثری به اندازه شاهنامه فر دوسی نماینده روح ایران  
نیست ، محبت فردوسی به همه اجزای ایران زمین نجیب ترین و خالص ترین صورت  
وطن پرستی است .

نظر برخی از تذکره نویسان سرفی درباره فردوسی :

نظامی عروضی صاحب چهار مقاله سال تالیف حدود ۵۵۰ ق

و سخن رابه آسمان علیین برد و در رعایت به ماممین رسانید و کدام طبع را قدرت آن باشد که سخن را بدین درجه رساند که او رسانیده است .

ص ۷۶ چهارمقاله نظامی عروضی بگوشتی معین ، چاپ تابان ۱۳۳۲ .

راوندی نویسنده راحة الصدور سال تالیف ۵۵۹ ق

ونام نیک مطلوب جهانیا ن است و در شاهنامه که شاه نامه ها و سر دفتر کتاب ها ست مگر بیشتر از هزار بیت مدح نیکو نامی و درستی هست ( ص ۵۹ )  
جای دیگر گوید : و در شاهنامه که شهباه نامه ها و سر دفتر کتاب هست و صفه از ندران خوانده بودم ( ص ۳۵۷ )

عوفی مؤلف لباب الالباب سال تالیف ۶۲۵

فردوسی که فردوس فصاحت و درضوان و دعوی بلاغت را بر هان بود مقتضای ادب و صنعت و پیشوای اصحاب طغث و مصداق این مضمی (( شاهنامه )) تمام است ( ص ۶۶۹ ) به تصحیح سعید نفیسی چاپ ابن سینا سال ۱۳۳۵

ابن اثیر مؤلف کتاب معروف الکامل متوفی ۶۳۷

تمام فصاحتی عجم اجماع گردماند بر اینکه در زبان آنها فصیح تر از آن چیزی نیست .

دولتشاه سمرقندی صاحب تذکره الشعرا سال تالیف ۸۹۲

اکابر و افاضل متفق اند که شاعری درین ملت روزگار اسلام مثل فردوسی از کتم علم پای به معموره وجود نهاده و الحق داد سخنوری و فصاحت داده و شاهد عدل بر صلیق این دعوی کتاب شاهنامه است .

( ص ۵۰ چاپ لینن سال ۱۹۰۰ )

جامی متوفی ۸۹۸ :

فضل و کمال فردوسی ظاهر است . کسی را که چون شاهنامه نظم بود چه حاجت به مدح و تخریف .



میر علیشیر نوایی :

فردوسی سلطان شعراست و شاهنامه شاهد سلطنت او .

شبلی نعمانی :

تسلط و اقتدار فردوسی تا اندازه ایست که شصت هزار بیت گفته و الفاظ عربی آن

به قدری کم است که گویی ، هیچ نیست .

فروز افر :

شاهنامه یکی از خزائن لغت و گنجینه های فصاحت زبان ماست .

همای :

روشن ترین ستاره آسمان حکمت و ادب در قرن چهارم-پنجم هجری تا بقه

شهر حکیم ابوالقاسم فردوسی  $\text{رحمه الله}$  شاهنامه است .

مینوی :

شاهنامه مایه و پایه زبان فارسی را چنان غنی و محکم کرد که از آن پس فراموش

شد نش واز میان رفتنش محال بود .

جوهانشیر :

عظمت حماسه های شاهنامه ناشی از عظمت اندیشه های انسانی فردوسی

است .

معتمد اسحق ( پاکستان ) :

تنها چیزیکه بوسیله آن تهذیب و تمدن اسلامی در هندوستان نشر یافته زبان شیرین

فارسی بوده است . شاهنامه حکیم بزرگوار و مؤلفه مورد مطالعه و توجه اندیشمندان

ذوق بوده و در دماغ آنان قالیس حقیقت پاشیده است . هنگامیکه ادبیات ایران در

نقاط شمالی هندوستان سیرو ترقی میگرد فردوسی پیشرو این فتح ادبی بوده است .

## جستاری درد یباچه شاهنامه ابو منصور و بایسنغری<sup>۳</sup>

در ستایش تاج محل در آگره سخنورین اردو شعر های زیادی سروده اند، شاعری در شبهای مهتاب در رویا روی آن محل زیبا قرار داشته تا این لقب زیبارا که مدفن عشق است و در کنار دریای جمنا بیضا لاله‌ها در نگرند .  
گروهی از نفخه سازان به نوبت یک سبد گل شعر نثار کرده بودند . شاعر هندی دیگر یک گلستان گل بر پای بوسانجا پیش کش نموده، دیوانی به نام آورد همه از خوبی و ستایش آن بناء باغ و ناز که عنصر عشق در آن جایگاه باشکوه مرد

طلایی ریخته است .

۳ نشر شده در مجله خراسان، ۳، هـ ۱ (جدی ۱۳۶۱) ۵

ص ۸۹-۷۷

واما الفسافه ستودن این محل عشق آفرین پایان نرسید . تا روز گاری دیگر شاعری  
از کشور های دور درین حیرتگاه پامیگلدرد. در شبیکه مهتاب نیز پرتو تقوین خود را در  
سطح امواج دریا پاشیده بود ، حالتی بر او دست میداد و میگویند و گویند که میگوید چند سطر  
کوتاه با حال و باشور : شب هنگامی که آسمان بر سر لطف بود و آسمانیا ن نیز در  
سطلوت ، الفت خندید از برین سو بارگامی سرکشید با طنابهای زرین اویزان آنگاه  
بر زمین فرود آمد و بر لب دریا ای چمنان شبست ، ستارگان نور دیدار نگار می کردند.

نگویم کاین بنای خوب و زیبا      ز آب و گل بود کارش میرا

بود خشتی ز خاک و آتش از دل      ازینرو خوانش لعل دلو گل

واما شاهنامه فردوسی برین است با فرو شکو همد است و کار دلست و تاج محل  
( ( بود خشتی ز لوات و جبران ) ) و شاهنامه ( ( ولی دل مظهر نور السموات ) )

نیدانم چه معجز رو نمائند      که روح و جسم با هم آشنا شد

چنان جان از فرز اوج افلاک      فرود آمد به قصد پیکر خاک

چنان آن شمع ایوان قلعه      فروغ افکند بر آفاق و اقلی

که اینجا جمله اعجاز جمال است      جمالت آنکه خواهان مجا هست

جما هست آنکه بر افلاک نازد      ولی از هر غسی آینه سازد (۱)

#### دیبچه شاهنامه ابو منصور :

مقدمه نویسی در کتاب ها از دیگر بازوواج داشته است و مقدمه شاهنامه ابو -

منصورى نخستین دیبچه یی است بزبان دری که پیش از آن سراغ نغیریم .

ابو منصور محمد بن عبد الرزاق در زمان ساسانیان حاکم طوس و نیشابور بود و در

سال ( ۳۵۹ - ۳۵۰ ق ) سپه سالار کل خراسان گردید. (۲)

گروه صاحب نظران برآنند که فردوسی از همین شاهنامه که دیبچه کن خلیسی

عالمانه و بفردانه است مطالب را گرفته - با ستنای مقداری که از گفتار موزون دومی و هم از سایر شاهنامه‌های منشور بر جیده است - و خرد مایه شاهنامه را گذاشته باشد .  
 بامقدمه شاهنامه ابو منصورى که در روزگار دودمان سامانیان تحقق وجود یافت در واقع داستان و افسانه سر بر آورد گان و پهلوانان و حماسه آفرینان و جوانمردان پی ریزی سد و زبان دری اثر گرانبایه بی را پیدا کرد و در پیامد آن در در بار غزنه از وقت سبکتگین ۳۸۷ - ۴۲۱ ق . ه . زبان دری در ادارات دولتی راه یافت ، ابوالعباس ابن فضل وزیر تسلط زبان عربی را از دربار برجید ، بیوست بدین زمان در کاخ شاهی محمود ، انجمن ادبی تشکیل یافت و شاهنامه نیز که در خلال خود ستایشی از محمود را در بر دارد ازین ادبستان بارور گردید . (۳)

مقدمه شاهنامه ابو منصور طور ی که بدان اشاره شد در ماه محرم سال سیصد و چهل شش ه . در نبشته آمده است و این مقدمه شش سال زود تر است از ترجمه تاریخی طبری که در سال ۳۵۲ ه . ق . تألیف یافته . (۱) تا وقتیکه تفسیر پلى میان شعر هجایی و شعر عروضی ( تفسیر آهنگین ) پیدا نشده بود مقدمه شاهنامه ابو منصورى قدیمترین سند تاریخی در زبان دری شناخته شده بود و حال نو یسنده این نوشته را ذهنیت بر آنست که تفسیر آهنگین بر مقدمه شاهنامه ابو منصورى قناعت دارد . به دلیل آن که تفسیر آهنگین سرو دواز گار ش یافته که آغاز ین شکل زبان دری را بیانگر است و دیگر میتوان این دلیل را آورد که هر چند وزن دری از وزن عربی مایه گرفته است سرود های پیشین این زبان را نمیتوان از وزن های هجایی خالی دانست . نکته دیگر که بیاد آوری می آرد اینست که این مقدمه طوریکه از متن آن نمودار ست در میان نه سده چهارم هجری گرد آمده و نزدیک به پنجاه سال پیش از شاهنامه فردوسی است و این مقدمه برای شاهنامه ابو منصورى تر تیب یافته و بعدا در بسا شاهنامه ها راه یافته به اضافه این سطر که پیش از نسب ابو منصور آمده و در اصل مقدمه نبوده و بعد کاتبان بدان علاوه کرده اند : (( پس از آنکه به نشر آورده بودند ، سلطان محمود

سبکتگین حکیم ابوالقاسم منصور الفردوسی را بفرمود تا بزبان دری به شعر گردانید و چگونه آن بجای خود گفته شود .. (۵) خود شاهنامه فردوسی معلوم نیست که چگونه مقدمه‌یی داشته مقدمه شاهنامه ابو منصور گویا در مقدمه های شاهنامه های دستنویس - بسی که موجود است راه یافته با اضافاتی افسانه گونه .

این مقدمه در واقع خرد نامه ایست و دارای ابعاد زیاد که ابعاد آنرا به گونه فشرده می آوریم :

۱ - از نگاه زبان ، نثر هزار واندی سال پیش است نثری که خیلی شسته و رفته و سلیس و زیبا و دل انگیز و آهنگین می نماید و از حسن زبان میجوید .

۲ - از دیدگاه تاریخ نخستین نثر زبان در دست که تاریخ زندموروشی دارد .

۳ - در چند سطر آغازین از تاریخ کلیله و دمنه یاد میکند و قصه نصر بن احمد سامانی و رود کی از نقش سازندگی بشر بفرزانه صحبت میکند چنانکه گوید: خونکو ترین یازگاری سخن دانسته اند چه اندوین جهان مردم بدانشی بزرگوار تر و مایه دارتر و چون مردم بدانست گزوی چیزی نماند پایدار و بدان گوشه تانم اوبیاند و نشان او گسسته نشود (۶) .

۴ - مطلب دیگر یکه به ذکر می آورد رعایت هفت اصلی است که باید در مقدمه نویسی مراعات شود و امروز آن هفت اصل بر سه اصل تعریف و موعود و غرض در تدوین کتابها مرعی التمرار داده می شود و گاهی در کتب منطق ((رؤوس لما نیسه)) گنجانده .

و آن هفت اصل که در مقدمه شاهنامه ابومنصور آمده است بدین عبارت باشد :

(( پس دانایان که نامه خواهند ساختن بیلون سوز که هفت چیز بجای آورند مرنامه را . یکی بنیاد نامه ، یکی لر نامه ، سدیگر هنر نامه چهارم : خطوند نامه ، پنجم مایه و اندازة سخن پیوستن ، ششم نشان دادن از دانش آنکس که نامه از بهر دوست ، هفتم در های هر سخنی نگاه داشتن . (۷) .



## جستاری در دیباچه...

۵ - در این مقدمه با قدرت زاید الوصفی بحث جفر الیا بی بخشبندی زمین را به هفت بهر می‌آورد .

۶ - حدوده های تاریخ را بلویژه گی های هر کدام بیان میدارد .

۷ - شرح حال ابو منصور بن عبدالرزاق را می‌نگارد نسبت ابو منصور مموری که مامور می‌شود به جمع‌بندی شاهنامه ، و ابو منصور نامه می‌نویسد تا چار شخص گرد آیند : ماغ پسر خراسانی از هر یویزدان داد پسر شاپور از سیستان و ما - هوی خرنسید پسر بهرام از نیشابور و خاذان پسر برزین از طوس و هر چهار شان گرد کرد و بنشاند بفرزاد آوردن این نامه و هر هفت اصل در این دیباچه نگاری مراعات شده است .

مقدمه با یسنفری :

این مقدمه را انجمن کتابسازی دورشا هرغ و فرزندش با یسنفر میرزا در باغ سفید هرات نوشتند که چگونگی پنهان در سطور بعدی خواهد آمد به شهادت و یاد آوری زول مول و علامه قزوینی سه مقدمه با مشخصات خاصی موجود است نخست مقدمه ابو منصور ی در قرن چهارم هجری دوم مقدمه با یسنفری مورخ ۸۲۹ ه . و سه دیگر مقدمه بی که در سال ۸۴۱ ه به قلم آمده . این مقدمه ها را زول مول دیده است که تفاوتی از هم داشته . (۸) بهار در باره مقدمه با یسنفری گوید: از عجایب آنکه زندگانی چنین مرد بزرگی ( فردوسی ) با این همه تاریکی و غموضی چگونگی در نظر برخی از دیباچه نگاران سه های وسطی روشن و حل شده مینموده است یا چگونه جرات کرده اند که چنین دیباچه سرا پا سپو و خطا بل در خور خنده و استهزا بسازند و آن لایحیات بی بنیاد را در مقدمه شاهنامه به نام گزارش حیات فردوسی برنگارند . (۹)

گل الهسانه را در واقع فردوسی سمرقند به آب داده ، گفتار فردوسی را محمد بن - حسن اسفندیار در تاریخ طبرستان در حدود ۶۱۳ ه . ق . نزد يك به شخصت سال بعد از تالیف چهارمقاله نقل بالنقل نقل کرده است . (۱۰)

شش بیت را که نظامی از اشعار هجوتامه بدر آورده ، قسمی از جای جای شاهنامه بی چیده شده و در سده (۱۴) م . به ۴۲۰ بیت گزیده یافته و بعدا در مقدمه ها از صد بیت تجاوز میکند .



شش بیی را که غرو غمی آورد است:

|                           |                             |
|---------------------------|-----------------------------|
| مرا غمز کردند کان پر سخن  | به مهر نبی و علی شد گهر     |
| اگر مهر شان من حکایت کنم  | چو محمود را صد حمایت کنم    |
| پر ستار زاده نیاید بکار   | اگر چند باشد پدر شهر یار    |
| ازین در سخن چند رانم همی  | چو دویا گرانه ندانم همی     |
| به نیکی نبد شاه را دستگاه | و گر نه مرا بر نشاندی بگاه  |
| چو اندر تبارش بزرگی نبود  | ندانست نام بزرگان شنود (۱۱) |

تقریباً ۱۵۵ سال پیش از تألیف دیباچه بایسنفری معروف، در کتاب آثار البلاد تألیف ذکر یا بن محمود بن محمد قزوینی که در سال ۶۷۴ هـ نگارش یافته در ذیل کلمه طوس حکایت باغ غزنه بیامده است (۱۲) در تاریخ مزیده حمد الله مستوفی، صحبت گردیدن شاهان در بار غزنه یاد شده (۱۳) استاریکوف خاور شناس شوروی در باره مقدمه بایسنفری گوید:

(( الفسانه شایع و مشهور هم که مدت‌های مدید چنانچنین شرح حال مولف شاهنامه بود بازرق و برق بی پایه خود فقط یکم حله از زندگی آن شاعر را روشن می نمود اطلاعات دیگر که مسلم بود خیالی باقی است و غالباً متناقض هم بود همچنین مربوط چند نکته از شرح زندگی فردوسی میشد اگر الفسانه ها را دور بر یزیم درباره مولف شاهنامه بقدر کافی مطالبی نخواهد بوده )) (۱۴)

چندین هنرمند دست اندکار شدند تا مقدمه و شاهنامه بایسنفری بصورت یک آیه هنری ساخته و پرداخته شد. در مجموع ۲۲ مجلس مینا تور دارد، و بقطر نستعلیق خطی خوش رقم جعفر بایسنفری (۱۵) و در باغ سفید هرات که محل گرد آمدن هنرمندان و خطاطان و مدعیان وقتا شان بود است بوجود آمد.

جعفر بایسنفری در طی عرضه داشتی که در اصطلاح امروز حکم رویداد و گزارش و راپور را داشته است به بایسنفر میرزا اطلاع میدهند خود را نیز درین گزارش بشمار می آورد که نیم شاهنامه را نوشته است، این سند خوب است که از کتابخانه علی قاپو ترکیه پیدا شد و نگارنده آنرا منتشر نمود (۱۶) کتابسازی هنرستان پنجاه سال را احتوا نمود و بایسنفر میرزا مستوفی ۸۳۷ و بعد از آن علاء الدین فرزانش این چراغ را روشن نگه کرد و آثار گرانبهای زیادی که موزیم های جهان را ارج میدهد بوجود آمد.

در همین عرضه داشت کم از کم از چهل هنرمند و نقاش مدح و خطاط نام گرفته شده و دوست زنده دیگر که مؤید این این عرضه داشت میشود بجا مانده است یکی از عبدالرزاق در مطلع سعدین و دیگر مقدمه رفیع دوست محمد کتابدار گواشا نیروی که از مجمع کتاب سازی هنرمندان حکایتها دارد.

بایسنفر میرزا آرزو داشته از چند نسخه يك نسخه منقحی ترتیب شود و از سر نو در نبشته آید این چند سطر داخل مقدمه بایسنفری بیانی ازین گفتگو است :

(( هر چند اینها همه های متعدد در کتبخانه های یون مد بود اما چنانکه مزاج نازلا و لطیف شه و شهزاده آفراسنبدی نبود و چون در روزگار دولت همایون ... هنر بالا گرفته است ... اشارت همایون نالافت گشت که از چند کتاب یکی را مصحح ساخته مکمل گردانند )) . (۱۷)

قراریکه مقدمه مجمع التواریخ سلطانیه حافظ ابرو بر مقدمه شاهنامه تطبیق داده شد معلوم گردید که حافظ ابرو مورخ و ادیب دوره شاهرخیه مقدمه بایسنفری را نگاشته است زیرا چندین جزء هر دو مقدمه باهم وجوه مشترک دارد . (۱۸)

این دیباچه که بصورت گسترده نگاشته نشویند داشته دارد ، و بعد از آنکه از حمد و نعت و صفاتی القاب حمد و خود بایسنفر و در يك جا شاعر خلاص می شود برخی مطالب شاهنامه ابو منصور را نیز در سینه این دیباچه جا میدهد و لسی مصحح به اسامی نه های دور و نزدیک گنجه می توان این اصل ها را شمرده یاد کرد :

۱- این مقدمه بانام بایسنفر مرزا ترتیب یافته و پای چندین هنرمند در تذهیب و لوحه سازی و مینا تور متسن شاهنامه دخیل است و بایسنفر خواسته است که از روی چند نسخه نسخه درست و منقحی از آب در آید . این نسخه در سال ۸۲۹ آغاز و به سال ۸۳۳ ه . ختم یافته .

۲ - مقدمه بعضی انشاء حافظ ابرو مورخ دوره شاهرخیه است .

۳- هجو نامه بی را در خود دارد ، بازنگینا به اسامی بی فرهنگ سی .

۴- همان داستان مرما به و باغ غزنو متواری شدن فردوسی و همان قصه حدیث رستم (۱۹) و گورستان مسلما نا (۲۲) و سایر مطالب را درین مقدمه میتوان یافت .



۵ - تاریخ مختصر ایران را ( به معنی بزرگ آن ) مثل طبقات ملوک عجم و سجره  
وانساب پادشاهان باستان از کیومرث تا یزدجرد بر بنیان مقدمه ابو منصور ی  
دیبچه وار یاد کرده .

۶ - در مقدمه بایسنقری (۲۱) عربی گویی زیاد است چنانکه شیوه نثر نویسی  
دوره تیموری بدین گونه بوده است و اتفاقاً لف مقدمه شاهنامه ابو منصور ی قرار  
میگیرد .

دانش دوستی و حمایت از انبوه هنر مندان دوره تیموری و اینکه دایره فرهنگی هرات  
را از هر کشور ی گسترده تر نشان دهند بخصوص چیره می و بر تری حیات فرهنگی  
دوره تیموریان بر دوره غزنویان و خسروامسالک و تنگ نظری سلطان محمود را به  
عالی افسانه ها پیچیدن که در همراهِ دینار داد و زر را سیم ، در پیشانی مقدمه بایسنقری  
مرد خند . چنانکه همه خبر شید مغزان به وسیله اراد تمندان در حاله افسانه پیچیده  
شده اند .

هنرستان هرات هر دوسی را نیز که سرمدار یا سداران زبان دری است به تار-  
عنکبوت آزمندی می پیچاند . روانیاشد بچنین مردی که راه اهریمنی را نکوهیده  
میداند و انسانیت را انحرایی ، آهو گرفتن ، زیرا او همواره راه آدمی گری را بگردار یک  
آموزگار دل آگاه تبلیغ میکند و فریاد میکند:

هرا تگو گلشت از ره مرد می زدیوان شمر ، مشمرش آدمی

اینک فرهیخته مرد سخن آفرین را با چند کلمت استار یکوف میگذاریم و در پایان  
ایباتی می آوریم که انسان را به کار و کوشش وامیدارد:

فردوسی دلپایا می شفا صد و احساس میکند که حق دارد در باره آن سخن گوید  
اکامی عظیم هر دوسی از زندگی به وی قدرت و اطمینان و آرامش می بخشد .

فردوسی با قهرمانان خود و افکار و احساسات آنها می زید ، صد ها هزار سال پیش  
در نظرش مجسم می شود ، نسلهای مردم که مانند جنگلی به وجود می آیند رشد  
میکنند و از میان میروند تا برای نو رسیده گان جاباز کنند ، از برابر دیدگان این  
بر خود مرد که باشخصیت ترین و بلند همت ترین شاعر زبان پارسی است رژه

می روند . (۲۲)

## جستاری در دیباچه...

زستی ددوگ آید و گاستی

زنرو بود مسرد را راستی

بگو شش همه دست نیکی بریم  
بداننی نیو شا بیا ید شستن  
بکوشی چو در پیش کار آیدت

با نا جبارا بید نسپر یسم  
بهر تار کوشا بیاید شستن  
جوخواهی که رنجی بیار آیدت

به گیتی جزای نیست پر ورد کار  
نیارد سراز آرزو ها به بند  
شود پیش وستی نیارد به کار

زکوشش مکن ایچ سستی بکار  
جوکوشش نباشد تن زور مند  
چو سختیش پیش آورد روز کار

نیاید مگر رای نا تند رست  
همه رای نا تند رستی کنی

چنین گفت يك روز از مرد سست  
بدانکه که در کار سستی کنی

نیاید کسی گنج نا برده رنج  
بکوش و زرنج تکت سود کن  
کسی را که گاهل بود گنج نیست

برنج اندر است ای خردمند گنج  
تن آسانی و گاه هلی هود گن  
که اندر جهان سودبی رنج نیست

نچویند جویند گان جز بر نچ  
ز پیشی لاله سترک آن بود  
ز بهر یزدگی پستند یدنه اند

چنین گفت پس کاین سرای سپنج  
کسی کز نژاد بزرگان بسود  
بسان نچها کز جهان دیده اند

که از مرد مان گیت امیلوار  
که کوشش بدانش نیو شاتراست

پرسید ازو نامود شور یار  
بدو گفت : آنکس که کوشاتر است

بچشم گرانمایگان خوار گشت

همان پیر مرد یکه بیکار گشت

چو کامل بود مرد بر نا بکار      از و سیر گردد دل روز کار

• • •

نه آسایشی دید بی رنج کس      نهاد زمانه بر این استوبس (۲۳)

مصادر و مستدرکات :

- ۱- جلد دوم شاهنامه در ضمن گزارش لشکر کشی کیخسرو بچنگ افرا سیاب و گریز بمدح سلطان محمود ، و در اشعار هجوتامه هم جا خورده است .
- ۲- آئینه تجلی بگو شش مایل هروی کابل: اسد ۱۳۴۴ ، ص ۱۰ .
- ۳- ترک : هزاره فردوسی ص ۱۲۹ .
- ۴- دیباجة شاهنامه ژول مول، ترجمه جهانگیرانکاری، قطع چینی، چاپ تهران ، ص ۲۴ .
- ۵- رگ هزاره فردوسی ، ص ۱۳۲ .
- ۶- ایضاص ۱۴۳ - ۱۴۴ .
- ۷- مقاله قزوینی در هزاره فردوسی . ص ۱۳۰ .
- ۸- مقدمه ابو منصور، در هزاره فردوسی، قزوینی .
- ۹- دیباجة شاهنامه ژول مول ، ص ۲۰ .
- ۱۰- دیباجة شاهنامه فردوسی ، ژول مول ، چاپ سال ۱۳۳۳ پاورقی ص (۲۱) .
- ۱۱- چهار مقاله ، حواشی دکتر معین ص ۲۳۴ .
- ۱۲- متن مجمع النوادر (چهار مقاله) ص ۸۱ .
- ۱۳- هزاره فردوسی ، قی زاده ، ص ۸۴ .
- ۱۴ - تاریخ گزیده حمد الله هستو فی چاپ عکسی لندن ، ص ۸۲۲ .
- ۱۵- شاهنامه و فردوسی ، ستار یکوف ترجمه آذرخشی ص ۵۵ .
- ۱۶- قد وقع الفراغ من تحریر هذا الكتاب الشریف ... بإشارة الخان بن الخان سلطان سلاطین المهدالزمان ... لیات السلطنة والدنیا بایسنفر بهادر سلطان خلد الله تعالی ملکه و سلطانہ ، علی ینا لمیدا لضعیف المفتر الی رحمة الباری جعفر البایسنفری اصلح الله احواله فی الخامس من جمادی الاول سنة ثلاث وثلثین وثمانمائه جلایه والحمد لله اولواخرا بر گرفته شده از متن مقدمه فاکسیمیلی .

مولانا جعفر بایسنفری را که در المذاهیتم جلال الدین میرا نشاء بن امیر تیمور در ادر بایجان زندگی میکرده است شاهرخ از برادر خود طلب نمود و روز گاری را در هرات بسر برد و از سال ۸۰۲ تا ۸۳۷ کلهای هنری را نزد بایسنفر میرزا در هرات انجام میداد و پس از مرگ بایسنفر میرزا نوزاد فرزندش علاءالملوک می بود جعفر در تمام خطوط مهارت داشت و شاعر میر عبداللہ فرزند میر علی تبریزی بود .

وی تا سال ۸۶۳ زنده بوده است ، رلا : مجله بررسیهای تاریخی ، سال ۶ ، شماره (۳) و دکتور بیانی ، در احوال و آثار خوشنویسان حرف چ از انتشارات دانشگاه تهران .

۱۷- رلا : مجله کتاب شماره ۴-۷ چاپ کابل .

۱۸- رلا : مطلع سعدین ، ج ۲ ، جزء اول ، ص ۶۵۶ و حواشی مقصد الا لبال اصیل الدین

واعظ بکوشش مایل هروی ص ۱۵۶ .

۱۹- متن مقدمه با یسنفری لاکسیمیلی که اصل آن در کتابخانه سلطنتی ایران در شماره

۴۷۵۱ حفظ می شود .

۲۰- بر رسیهای تاریخی ، شماره ۳ ، سالشش ، چاپ تهران .

۲۱- ... و حدیث رستم بر آن جمله است که ابوالقاسم فردوسی شاهنامه بشمر کرد

و بر نام سلطان محمود کرد و چندین روزهمی بر خواند ، محمود گفت : همه شاهنامه

خود هیچ نیست مگر حدیث رستم و اندر سپاه من هزار مرد چون رستم هست .

بوالقاسم گفت : زندگی خداوند دراز باد ، ندانم اندر سپاه او چند مرد چون رستم باشد

اما این دانم که خدای تعالی خویشتن را هیچ بنده چون رستم نیافریده ، این

بگفت و زمین بوسه کرد و برکت . ملک محمود وزیر را گفت این مرد مرا به تعریفی

دروغ زن خواند ، وزیرش گفت : بیاید کشت هر چند طلب کردند دیگر نیا فتند . چون

بگفت و رنج خود ضایع کرد برکت هیچ عطا نایافته تا بقربت فرمان یافت . تاریخی

سیستان بکوشش الملك الشهرا بهار ص ۸۷ ، چاپ تهران .

۲۲- بعضی اجزاء افسانه در بعضی متون نظم و نثر دیده می شود که به فن قریب به یقین

از گزارش ~~عروسی~~ سمر قندی بر گرفته شده مثل این چند بیت از عطار نیشابوری در

اسرار نامه همان افسانه می که فردوسی را به گورستان مسلما نان راه ندادند .

که کرد او در حکایت بی نوسو سی  
 بسر می برد نقش شا هنامه  
 ابوالقاسم که بد شیخ الا کا بر  
 نکرد از راه دین بروی نماز او  
 همه در مدح گیری ناکسی گفت  
 چو وقت مردن آمد بی خبر مرد  
 نمازم بر چنین شاعر روا نیست  
 بزیر خاک تار یکش سپردند  
 که پیش شیخ آمد دیده پر آب  
 لباسی سبز تر از سبزه در سر  
 گهای جان تو با نور یقین جف  
 که می ننگ آیت زین نا نمازی  
 همه از فیض رو حانی سر شته  
 که تا کردند بر خاک نمازی  
 که فردوسی بر دوسری است اولی  
 اگر را نعت ز پیش آن طوسی پیر  
 مده بر فضل ما بغلی گواهی

شنیدم من که فردوسی طوسی  
 به بیست و پنج سال از نولا خامه  
 به آخر چو تکه شعر عمرش به آخر  
 اگر چه بسود پیری پر نیاز او  
 چنین گفت او که فردوسی بی گفت  
 بدح گبر گمان عمری بسر برد  
 مرا در کار او برگ ربا نیست  
 چو فر دوسی مسکین را ببر دند  
 روان شمشیر او را دید در خواب  
 زمره رنگ کا جی سبز بر سر  
 به پیش شیخ بنفشست و چنین گفت  
 نکردی آن نماز از بی نیازی  
 خدای من جهان پر فر شته  
 فرستاد او ز لطف و کار سازی  
 عظم دادند بر فردوس ا علی  
 خطاب آمد که ای فر دوسی پیر  
 مشو نایب از فیض الهی

(رک) ، تعلیقات مجمع النوادر ، از میرزا ۲۴۶ ، به نقل از اسرار نامه

۲۳ - آغاز مقدمه بایسنفوری :

الفتح سخن آن به که کندها کمال به کنای ملک الملک خدای متعال  
 پاد شا هیکه به پیرامن جاهش نرسد از ان لا تابا بنو صمت نقصان وزوال  
 مالک الملکی که در تدبیر ملک و ملکوت تربیت عالم لاموت و ناسوت بوزیر و مشیر  
 و طهیر و نصیر محتاج و مفتخر نکشت .

اما بعد : درین ایام که تاریخ هجری به هشت صدو بیست و نه رسیده است حضرت  
 شاه و شا مزاده اعظم نبوی الا خلاق و ملکی الشیم ..... فرمود .....

در اخیر مقدمه بذکر آمده : مولانا ابو طالب کاشی بعد از آن که لشکر جنگیزخان  
اهل فیضا بود و طوس را قتل کرده بود بطوس رسید برخاک فردوسی رفته و این حد  
بیت در آن حال گفت :

## مثنوی

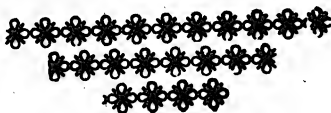
|                             |                                 |
|-----------------------------|---------------------------------|
| سرا فراز فر دوسی پالا دین   | سلام عليك ای حکیم گزین          |
| دلنت هم زبند غم آزاد باد    | روان تو آسوده و شاد باد         |
| بکام دلیران توران ز مین     | سراز خالاک بردار و ایران به بین |
| ا با سام و با میوو با بیژن  | کجا شد گو پیلتن و ستم           |
| فرو مایه را پایگاهی بلند    | بزرگان همه تا امید و نژند       |
| چو چشموی آن جسم بی جان بدید | چو بو طالب کاشی آنجا رسید       |
| ز جور فلک بر تو ای نا مدار  | بپایید اشک و بنالید زار         |

اموالیات حکیم در فهرست عشق و ارجمانه... و مطالعه و ملاحظه این کتاب شریف برخدا  
خلالت پنا می خست و همایون دارد .

مصراع : این دعا راز همه خلقت جهان پاد آمین .

۲۴- پیش نویس برپشتی فرعی فردوسی و شاهنامه استاریکوف ، جیبی ، ترجمه ، رضا  
آذرخشی .

۲۵- ابیات پراکنده فردوسی جمع شده در هزاره فردوسی ص ۱۷۰ تا ۱۷۶ .



## کهن ترین

### نسخه دستیاب شده

#### از شاهنامه

يك نسخه شاهنامه فردوسی در ایتالیا دستیاب گردیده است و به یقین قدیم ترین نسخه این اثر مغلله و جاویدانی میباشد .

این نسخه اولین شاهنامه ایست که قبل از هجوم چنگیز بغراسان کتابت شده است و بر علاوه سایر مزیت های که دارد حاوی مقدمه ای میباشد ، که از لحاظ اثبات جمله بندی ها ، ترکیب های مناسبت - کلمه های ناب دست غفور و دیر - درودیل آثار ادبی عالی دور غزنویان فرار میگیرد و یکی از مقدمه ها بیست که مسلماً پس از زمان مسعود در میان هادیولت غزنویان تقریباً اواخر سده پنج و اوایل سده شش نگارش یافته است و اینکه بعضی ها این مقدمه را با پیشفزی میدانند به اشتباه بزرگی رو برو میباشند ، غالباً خود نسخه را از نزدیک ندیده و بررسی نکرده اند .

از این مقدمه بعضی سه صفحه از دست برد روزگار محفوظ مانده است که دارای مطالب جدید و جالبی نسبت به فردوسی می باشد . این مقدمه به خط نسخ است . و تمام کلمات مندرج در آن با ازبوره گیری شده و عناوین متن شاهنامه نیز با خط کوفی مزر و مزین گردیده است . بد انسان که مقدمه این نسخه مکمل  
نشر شده در مجله خراسان ۳۴ ش ۲ ( حوت حمل ۶۱-۶۲ )  
ص ۷۰-۸۴

نیست ، از متن شاهنامه تنها جلد اول باقی مانده است که کتابت آن بر روی سه شنبه سی ام ماه مبارک محرم سال شش صد و چهارده هجری قمری به پایان رسیده ، کاتب و محل کتابت معلوم نیست و طوریکه از یاد داشت صفحه اخیر بر می آید این نسخه گو یا در کابل بوده و کسی بنام نظام کابلی آنرا در اختیار داشته است .

نمودهای زیر از میزبانهای نسخه برای آشنایی بیشتر آن آورده میشود :

۱ - مانند همه نسخه های اصیل و قدیم حرفهای ( پ - چ - ژ - گ ) درین نسخه دیده نمیشود . تنها در کلمه (( پناه )) که آنها غالباً بعد از نقطه گذاری شده در سایر موارد همه به صورت ( پ - چ - ژ - گ ) درج گردیده است .

۲ - در همه جا (( که )) ضمیر به معنی چه کسی را (( که )) مینویسد .

۳ - در همه موارد (( که )) حرف ربط و (( کی )) گاهی با (( ی )) چه و گاهی با (( ی )) معمول ثبت میکند .

۴ - همیشه بالای دی دو نقطه سرهم میگذازد .

۵ - نقطه (( ت )) را هم پهلوی هم ننوشته بشکل مایل میآورد .

۶ - در زیر حرف (( س )) سه نقطه میگذارد . همچنین سین های بی نقطه در آن دیده میشود .

۷ - الفبای ممدود را تنها در افعال آوردن و آمدن درج میکند . همچنین کلمات (( غلای )) و (( به پای )) را ممدود می نویسد و در سایر موارد با اصلا مد وجود ندارد یا بالای الف زیر می گذارد و یا عموماً الف کوچک دیگری می نویسد .

۸ - حرف (( پ )) در آغاز کلمات تکراری نقطه درج شده است .

۹ - ذال مجهله را همیشه بشکل ذال معجم با نقطه میگذارد . مثلاً خود ، غلای ، شنید ، باید ، نشد ، بود ، فرمود و امثال آن ، کلمه (( کرد )) را در بسیاری موارد بدون نقطه درج کرده است ، گو یا باستانی کلمه کرد ، همه الفبای ساکن آخر کلمات را ذال معجم لید میکند .

۱۰ - کلمه (( بگویم )) را گاهی نقطه میگذارد گاهی تنها به همزه اکتفا می نماید .



۱۱ - اکثر حروف اول و حروف ما قبل آخر را اعراب میگذارد که این مسأله در طرز تلفظ کلمات خیلی ارزش دارد . و میشود باین وسیله در کلامی که نسخه در کدام محیط کتابت شده است .

۱۲ - در بسیاری از موارد علامت « شد » را به شکل زیر می نویسند ،

۱۳ - کلمه « آگاه » را با الف مملود و کلمه « آگاهی » را غیر مملود درج میکنند .

۱۴ - اکثر نقطه نون در وسط کلمات فرو گذاشت شده همچنین است قفا ط « ی » وسط کلمات .

۱۵ - ماضی استمراری فعل فرستاد . را بطرز عجیبی بکار برده است « فرستاده - مانی » .

۱۶ - کلمه مصراع را که ما تا حال نیم بیت قبول کرده ایم در مقدمه به مفهوم يك بیت بکار برده است دوین فقرات : « عنصری گفت بسه کسی سه نیم مصرع شعر بگویم و يك نیم مصرع او بگویم » . این یادداشت موجب بصورت اولجا لی نوشته شد . البته در آینده که نه تنها مقدمه بلکه متن این نسخه تحت بررسی و مطالعه دقیق علمی قرار بگیرد مواد مفید قابل توجه دیگر نیز برین یادداشت افزوده خواهد شد . برای معلومات زیاد تر خوانندگان گرامی متن مقدمه را نقل کرده و هم نمونه هایی از صفحات جدا گانه اصل الکرکه از چگونگی خط و طرز نگارش مقدمه و عناوین متن و پایان اثر که بیانی از نیرخ کتاب است بدست داده میشود .  
با احترام

(( محمد حسین بهروز ))

## واینک برگهای بازمانده از آن مقدمه

کی بودی بدیهه انج از وی در خواستندی \* در حال بگفتی و طبعی سخت موا-  
لق نیکو داشت اتفاق چنین (۱) الفتاذ کی نخست در آن ولایت طوس راضعت اوبامردی  
افتاذکی اوبامهك بازیکر گفتندی بلمحب کار بود و در علم شنبه سخت جابك بود  
و از جمله ندما ی خاص سلطان محمود بودا بوا لقسیم طوسی را درسرای خویش فروذ

اورڈ ° و یکجندی او را مہمان نیکو میکرد و هر شب کی از خلعت سلطان محمود باز آمدی از بیہ طوسی مجلس از نو باختی و شب باروز بیو ستہ (۲) بوڈی و بہ جملگی (۳) از عقیدت وی بر رسید و از قصد وی آگاہی یافت ° باوی گستاخ و فراخ سخن شد و میان ایشان جنان سذکی هیچ مشکل بریک دیگر پوشیدہ نماند ی بس یک روز ابوا قسم طوسی بامہاک گفت بر اند یشرتا خود چگونہ فرصت توانیم یافتن کی حال من معلوم دای سلطان کردانی مہاک گفت امروز سلطان خالی نشسته است و خوش منشی لیکن شاعران از سیر الملوک کی بشعر کرده اند و آورده و عرض کرده ° و روز بدین ماجرا بہ آخر رسید انشاء اللہ کی کار تو فرہار پاد یاری حق سبحانہ و کمالی ابوا قسم طوسی گفت ایچ گفته اند شعر کہ بستہ پدہ نی است مہاک گفت شعر عنصری کی داستان رستم با پسرش سراب بہ نظم آورده است و بہ سبب دو بیت کہ اندرین داستان یاد کرده است این همه کتاب ویرانی باہد کفن طوسی گفت ترا این دو بیت یاد نیست مہاک گفت بلی بلان جایگاہ کی رستم بپسر سراب نظر یافت و او را بگشت سراب را بلود نگرد کی او را بکشذکی او نیز رستم را زنہار دافہ بوڈ او نیز همچنین بنشاطت کہ او را زنہار دہد چون رستم کارد بر کشید سراب در زیر کارد نگاہ کرد و چنین گفت :

هر آنکہ کی تشنہ (۵) شلی تو بفون بیا لودی این خنجر آب کو ن

زملکہ بفون تو تشنہ شود بر اقدام تو عوی دشنہ شود

و سلطان عظیم این بیت (۶) ها خوش آمد از عنصری ابوا قسم طوسی بہیچ (۷) حال سخن نکفت و باز خانہ رفت و بعد کی اندک قصہ رستم و اسفند یار بطغر گرد چون ازین فارغ (۸) (شہ) مہاک را گفت ای سیر الملوک خود بہ نظم کرده اند بروز کار بیش (۹) مہاک گفت این سخن ممکن نباشد طوسی گفت من فامتا نی دارم از جملہ ایمن

(۲) در اصل یوستہ (۳) در اصل جمگی (۴) در اصل دچنین (۵) در اصل تشہ

(۶) در اصل بت (۷) در اصل هیچ (۸) در اصل کلمہ (شہ) از لالم کاتب التادہ است

(۹) در اصل یش

کتاب کی نیکو تر است از شعر عنصری «ماهک جو ن این سخن بشنید بروی اقتراح کرد و گفت باید کی این داستان باز نمای طوسی این داستا ن را به ماهک داد و او در حال پیش سلطان برد چون آنرا بفخوانند (۱۰) شکفت بما ند ند سلطان ما هک را گفت این داستا ن از کجا آوردی ماهک ۰۰۰۰ دوفیروزی و سر سبزی دراز بازمردی سخت دانا و فاضل آمده است از ولایت خراسا ن از شهر طوس و بروی بسیار ظلم و تعدی رفته است و او را از خانه خویش آواره کرده اند جو ن حال وی سخت شده است از آن جا یکه گریخته است و اینجا آمده تا از خداوند عالم داد خواهد و از حال نفقات سخت در مانده و بنده او را مراعات میکند و به خانه بنده میباشد و از حدیث سیر - الملو ل میان ما سخن رفت این قصه بین داد و نیز گفت شاید بوفن کی خود همه گفته باشند سلطان محمود فرمود (۱۱) کی این مرد را بیش من آرتا بدوستی حال وی بدانم اگر این کتاب بدین عبارت با شعر کرده اند ما بدین شغل رنج نبریم و چیزی نفر - مانیم کی آن بر ما عیب کنند و مردم در زبان گیرند ماهک کس فرستاد و طوسی را بنزد یک سلطان خواند چون طوسی بحضور سلطان رسید آفرین کرد و دعا گفت و سلطان او را گرامی کرد و بنواخت بعد از آن سلطان او را گفت احوال خود برکوی تا خود چگونه است طوسی گفت جاوید زیاد ملک عالم بنده مردی است ستم رسیده و از جور ظا - لمان گریخته و بسیار رنج دیده خوشتر را بینا ه خسرو کشید تا در عالم بنده نگاه فرماید کردن کسی از خدای تعالی مکافات یابد بغیر (۱۲) سلطان محمود گفت همه مراد برآید بتو لایق خدای اندی کی تو این شرح بما نمای کی این شعر که گفته است ابوالقاسم طوسی بر پای خاست و گفت کی این بنده چون از ماهک حال این کتاب برسد این داستان بگفت اگر خداوند را پسند آمد جمله این کتاب را با شعر کنم سلطان چون این سخن بشنید شاد مانه شد و بسیار ستایش خدای عز وجل کرد به همراهی که یافت و فرمود کی این هفت شاعر را کی شهنشاه بنظم میگردند حاضر آورد ند سلطان گفت بنما نید که این مرد شاعر است و دعوی مثنوی گفتن میکنند و اینک این داستا ن آورده

(۱۰) در اصل خواند د (۱۱) در اصل فرموده (۱۲) در اصل « بغیر

اند کیست از شما کی شعر ازین بهتر بگوید و یا مقابل این \* کی من این کتاب را بوی  
فرمایم \* چون عنصری این داستان بدید در ساعت دنك رویش متغیر گشت و سستی در  
زبانش آمد گفت نشاید کی درین زمانه کسی با شدگی شعر ازین بهتر بگوید و در مقابل  
این شعر تواند گفتن \* سلطان محمود گفت اینك بیش (۱۳) شما نشست است بروی  
امتحان کنید تا از فضل او آگاهی یا بسی عنصری به کسی سه نیم مصرع شعر  
بگوئیم (۱۴) و يك و نیم مصرع او بگوید اگر شعر را باشد و اگر نه رضا بداد کی کسی کی مردمان حکیم مندی  
(۱۵) دارد فرمان مملکت را باشد و اگر نه رضا بداد کی کسی کی مردمان حکیم مندی  
کند سزوار او انج لایق باشد با وی بکنیم \* ابوالقاسم طوسی از طبع خویشتن آگاه بود  
و بر خویشتن می جوشید هم در ساعت گفت کار از حکایت گذشت بگوید انج سکا لیده  
اید تا من بدولت سلطان برهان خویش بنمایم عنصری و فرخی و عسجدی اختیار کردند

عنصری گفت : چون روی تو جوشید نیا شد روشن

فرخی گفت : هم دنك دخت کل نبود در گلشن

عسجدی گفت : مز گانت همی گلد کند بر جوشن

فرهوسی گفت : مانند ستان کیو در چنگ بشن

عنصری جو ن این سخن بشنید برای خاست و بوسه بر دست ابوالقاسم طوسی

سی داد و گفت مفر گشتیم کی ازین بهتر سخن (۱۶) کسی نکوید و شعر ها کی خود

گفته بودند همه بیش (۱۷) سلطان محمود بدیدند و بینداختند (۱۸) و اعتماد این کتاب بر

طوسی کردند و سلطان چون این حال بدید از شاعران اکتاس گرد کی باید کی بر بدیده

یکی دو بیتی (۱۹) اند را یاز خط کی دمد بگوید جمله شاعران عاجز آمدند و همه

اشارت با ابوالقاسم طوسی کردند کی او تواند گفتن طوسی در حال این بگفت :

(۱۳) در اصل بیش (۱۴) در اصل بگوئیم (۱۵) در اصل افضل

(۱۶) در اصل سخن (۱۷) در اصل بیش (۱۸) بینداختند (۱۹) در اصل بیتی

مستست بنا چشم تو و تیر بدست

بس کس کی ز تیر (۲۰) چشم مست تو بخت (۲۱)

گر پوشد عافیت زده علوش (۲۲) هست

کز تو همه کس شده ... مست

سلطان محمود چون این دو بیت (۲۳) بشنید (۲۴) در حال گفت شادباشی ای فرهاد -  
سی کی مجلس ما را چون فردوسی کردی و بسیار (۲۵) خلعت نیکو او را بناد و بعد از  
آن او را فردوسی گفتندی (۲۶) و کتاب سیرالملوک بلود اذتابه نظم آورد بس فر -  
دوسی بشغل خویش مشغول شد و ستایش سلطان محمود گفت \* و چند کس را در اول  
کتاب یاد کرد مگر خواجه حسن میمنده که وزیر خاص محمود بود و از آن سبب میان  
ایشان موافقت نبود کی فردوسی مرد شیعی مذهب بود و حسن میمنده از جمله نواصب  
او را همه میل بدین مذهب بیشتر (۲۷) بودی \* و هر چند دوستان او را نصیحت  
بیشتر کردند کی با وزیر معنی لجاجت نماید کردن گفتار ایشان قبول نکردی و جواب  
دی چنین بودی کی من دل بران بنهادم کی اگر خدای تعالی چنین تقدیر کرده است کی  
این کتاب بزبان من گفته شود طمع از مال سلطان بیریدم (۲۸) کی مرا بجاه (۲۹) وزیر  
حاجت باشد بیشتر (۳۰) ازین بمن زبان نخواهد کردن البته \* و اصلاً او را هیچ (۳۱)  
وسعه نیک دانستی و فر دوسی نزدیک با نصیحت در مدح شاه گفته بود و در تشبیه  
آورده و شرحی داده کی تو شاه مازندرانسی بنیره (۳۲) رستمی و نسب تو بسم و فریدان  
می کشد و مرا این نظم شاهنامه (۳۳) غرض تو بودی و چنانکه عادت شعر است نام و نسب او را  
شاخی و (۳۴) بیخی سپاده شاه را این مدح خوش آمد و میخواست تا او را باز گیرد و از  
سلطان محمود می ترسید دلش بران قرار گرفت کی او را چیزی فرصت و از ملائمتها  
بفرستد نصحت هزار دینار ز سر رخ ویران و خلعتی نیکو شایسته (۳۵) و پیغام (۳۶)

(۲۰) در اصل از (۲۱) در اصل بخت (۲۲) در اصل مدد و سی (۲۳) بیت  
(۲۴) در اصل بشویند (۲۵) در اصل سیار (۲۶) در اصل گفتندی (۲۷) در اصل بیشتر  
(۲۸) در اصل بیریدم (۲۹) در اصل ابواه (۳۰) در اصل بیشتر (۳۱) درین جا صفحه  
تمام میشود و صفحه آتی که از علوه جمله بندی و ادامه داستان با نبشته های قبلی  
ارتباط ندارد معلوم است اودائی از نسخه افتاده است \* (۳۲) در اصل بنیره (۳۳) در  
اصل غرض (۳۴) در اصل بیخی (۳۵) در اصل شایسته (۳۶) در اصل پیغام

گردد بوی کی شاه علم میخواند (۳۷) و میگوید ما ترا از بیش (۳۸) خویش نفرستاد  
مانی (۳۹) اما سلطان محمود بر توارز دست و مبالغی اگر تو اینجا (۴۰) مقام سازی آن  
خبر بوی (۴۱) رسد آنگاه کار مشکل شود و از ما طلب کار تو باشد این صلت بستان  
و چنان کی آمدی سلامت ازین شهر بیرون شو فردوسی را نیز (۴۲) آن اشارت  
موافق آمد زر بستد و روی بپندارد (۴۳) آورد \* و در آن عهد خلیفه القادر با اله بود  
چون مدتی در بغداد بیا (۴۴) سود لصله نوشت و به خلیفه احوال خویش را تا آخر  
بازگشتن و بدین سبب کی میان خلیفه و سلطان محمود خوشی می بود بسبب آنکه سلطان از وی زیاده  
دتی القاب التماس می کرد و خلیفه مبلول نمی داشت و بیش (۴۵) از غیاث الدین و الدین  
نمی نوشت و رسول سلطان در بغداد مدتی دراز بدین سبب باز مانده بود و بغزنین باز  
فرستاد بر مضمون پس سلطان محمود نوشته به خلیفه نوشت از سر تهدید و بیم (۴۶)  
و گفته (۴۷) اگر خواهی تا (۴۸) حالا بغداد بر پشت بیلان بغزنین آدم خلیفه جواب باز  
(۴۹) فرمود دجی کاغذ پهن و دراز فراز گرفتند و اول نوشتند بسم الله الرحمن الرحیم \*  
پس به خطی (۵۰) سطر الم و آخر نوشته و صلی الله علی محمد و اله چون جواب نامه  
بغزنین رسید سرش بکشاد و جمله دیران را حاضر کرد هر چند کوشید تا از آن سه  
حرف (۵۱) بود برخی حاصل کند ممکن نمیگشت تا یکی از دیران ایستاده گفت  
کی هنوز قربت نشستن نیافته (۵۲) بود کی اگر پادشاه دستوری دهد بنده این رمز باز گوید

(۳۷) در اصل میخواند (۳۸) در اصل بیش (۳۹) طرز استعمال عجیبی است برای

مافی استمراری (۴۰) در اصل اینجا (۴۱) در اصل لوی (۴۲) در اصل نیز

(۴۳) در اصل بغداد (۴۴) در اصل سنا سود (۴۵) بیش

(۴۶) در اصل بیم (۴۷) در اصل گفته (۴۸) در اصل تا (۴۹) در اصل باز (۵۰) در اصل

خطی (۵۱) در اصل برخی (۵۲) در اصل نیافته

کی چیست گفتند بگو گفت (۵۳) سلطان روی سوی دبیران کرد و گفت راست می گوید و حاضران نیز يك كلمه گفتند و ایمن دبیر در ساعت تربت نخستین یافت از سلطان بس خلیفه فرمود تا فردوسی را نواختی عظیم کردند و جر می بزرگوار (۵۴) داشتند و فرمودی لغت قازی سخت نیکو دانست و فصاحتی تمام داشت بجز وقت خلیفه را مدحتی گفتی و او را در حرمت می افزود تا سلطان محمود فرمان یافت و بس از آن سلطنت به مسعود بسرش افتاد و فردوسی از خلیفه دستوری خواست تا بموطن خود باز رود و خلیفه او را تشریف عظیم بفرمود او سلامت بموطن خود باز رفت و باقی عمر بیش (۵۵) خویشا ن و فرزندان بگلرانید و در اخبار چنین آمده است کی يك شب فردوسی رستم را در خواب دید و او را گفتی ترا از من چه راحت رسید هاست که نام من زلمه (۵۶) گردانیدی و ستایش من در کتاب شهنامه کردی با توا حسانی کنم کی ترا و فرزندان (۵۷) ترا تا دامن قیامت تمام باشد و برخیز و بطلان کوه رو کی برود طو سست کی من بدان وقت کی درتری - کستان بادشاه بوفیم کنجی اینجا بنهاد ام که در حدو صف نیاید کی چه نصحت در اینجا است برگیر و بفرج (۵۸) می کن تا آخر ازمین نیز احسانی بینی فردوسی از خواب جست ی و بدانجا کی او نشان داده ... مطلب کرد و کنجی یافت و آنرا بر نرفت و در روز کار خود صرف می کرد تا حالیه بدانند کی هر کسی ... و می گو ... نیکی و اگر بدی کند قاهر کس جز بنیکی روزگار خود صرف ... صبرا تو ... این تر - سبلی است کی نبشته آمد تا بر خواننده آسان باشد و از ... مستغنی ... جواب باز توان دادن کی مرتبت مردم از ...

(۵۳) گرچه در اصل التادکی و انقطاع در متن وجود ندارد ولی از عبارت دیدم میشود که از قلم کتاب لغات و عباراتی التادکاست (۵۴) این در اصل تره گوار

(۵۵) در اصل بیش

(۵۶) در اصل رنده (۵۷) در اصل فرزندان

(۵۸) در اصل بفرج .





## با زنگر بهای دیگری پیرامون این مقدمه

مسروریم که درسلسله نسخه های ناب ولدیم شاهنامه فردوسی نسخه قدیمی را که شنبه بودم مکر و فلم آنرا دیدم که هجده جلد اول آنست درجهان متن شناسی و بویژه شاهنامه شناسی در خود اعتنا و پژوهش است و در فلورانس ایتالیا بجای ملاحظه است که چشم را روشن میکند و پا سبکویی می نماید ، پرستی آنانی را که می گفتند چگونه شده است که هیچ نشانه یی از شاهنامه های پیش از تاراج مغولی به دسترس نیست . یکی از دانشمندان ایتالیا در باره این نسخه در همین نزد یکی تحقیقاتی کرده است که اصل مقالات او را طلب کردم اما بعد از ترجمه به نشر سپرده شود . در سمپوزیم بین المللی ساختار و طرح بهم رساندن فرهنگ شعری دری زبان جهان که به هزینه یونسکو در شرقشناسی ماسکو برگزار شد ، دیدار این مکرو فلم زیر مائین (( ریدر )) میسر شد و گویا این فلم و محقق محترم نوری عثمانف عضو گروه متن شناسی شرقشناسی از ایتالیا آورده است ، من و استاد حبیبی از دانشمندان محترم آقای بروز که در آنجا عضو گروه متن شناسی است خواهش نمودیم که مقدمه را رونویس کند ، دانشمند یاد شده بهمان دو سه روز آنرا نوشت و در برخی ویژگیهای اطلایی آن نظر گذارایی نسبت به تنگی وقت ارایه داد در شاهنامه چاپ مسکو از چند نسخه ممتاز یاد شده است .

نسخه خطی خاور شناسی فرهنگستان علوم شوروی سال ۸۴۹ ه . ق .

نسخه خطی کتابخانه لنینگراد در فرین سال ۷۷۲ ه . ق .

نسخه قاهره : سال ۷۹۶ نسخه عالی .

نسخه مؤده بریتانیا در سال ۷۶۵ ه . ق .

نسخه ایتالیا (( فلورانس )) ۶۱۴ ه . ق . که همین نسخه ما نحن فیه است و تاریخ آن

در صفحه اخیر جلد اول شاهنامه به خط لنینیت :

مکان و زمان و زمین آفرید

بلدان آفرین کالین آفرید

بذکر آمده است : (( تمام شده مجلد اول شاهنامه بهیروزید بحر می روز سه شنبه

سیم ( که امکان دارد سیام باشد یا سوم ماه مبارک محرم سال شصت و چهار بهمه الله  
و حسن تو فیکه و صلی الله علی خیر خلقه محمد وآله الکاهین والطیین . ))

این نسخه در سال ۱۳۵۷ ش . کشف و لاکری از آن رفته بود ، در شماره نهم  
مجله خراسان در طی مقاله (( کوتاه گفته های پیرامون شاهنامه )) ، پوهاند جاوید از آن  
یادی کرده است .

هر چند این مقدمه گسسته مضمونست با آنها تمام کم و کسر خود گفتاری دارد که در  
سایر مقدمات نیامده است و سندی است غلیظی موچه و روشن همچنان از برخی  
همگونیها و بنیاد های الهانوی که در هر سه نبشته راه یافته امکان این می رود که  
حافظ ابرو در مقدمه با یسنفری چیز هایی را از آن گرفته و عروسی سمر قندی نیز  
از آن متأثر شده باشد اگر چه عروسی برخی مطالب را شنیدگی در قلم می آورد داستان  
کیسه نقره به فقای دادن و فرار فردوسی بر نزد شاه هازنن و سایر جزئیات پر شاخ  
و برگ در مقدمه با یسنفری آمده است و در (( مجمع النوادر )) فرارش به نزد شاه طبر-  
ستان بدگر رفته است .

میگوید : در نیشابور شنیده ام که سلطان محمود از کرده خود در باره فردوسی  
بشیمان شده میگوید ازین شعر فردوسی :

اگر جز بکام من آید جواب  
من و مرزومیدان و افراسیاب

بوی مردی میاید ، سلطان محمود دستور داد شصت هزار دینار نیل خریداری و بر  
اشتران روان گردد و رود کاروان اشتر هزمزمان به جنازه فردوسی از دروازه شهر  
طوس قرار یافت و اما ازین مطلب که در شاهنامه با یسنفری و مجمع النوادر بیامده در  
مقدمه شاهنامه فلورانس ذکر ی بمیان نیست .

مشاعره نیم مصرعی چهار تن از شاعران (( چون روی تو خورشید نیا شد روشن ))  
در مقدمه شاهنامه فلورانس مقدمه با یسنفری آمده است باین تفاوت که محل مشاعره در  
مقدمه شاهنامه یک جلدی فلورانس به مجلس سلطان محمود صورت گرفته و در مقدمه با-  
یسنفری در باغ تحقق یافته که ظاهرا سلطان حضور نداشته است .

در مجموع اجزاء این مقدمه با مقدمه بایسنفری و گفتار عروضی در برخی از اجزای  
محتویات همگون است و گاه نزدیک و گاه محتوای دور تر دارد .

اینک ویژگیهای این نسخه را بر شمردیم تا نقطه عطفی با سایر پیشگفتار ها در  
روایتهای گوناگون گردد .

۱ - در پیشگفتار نام ماهرک بازیگر بدرگامه که او شصده باز است و از نذیرمان  
نامبردار سلطان محمود که ابوالقاسم فردوسی را در سرای خود فرود آورد ، و چون از منش  
و هنر او آگاهی یافت طوسی را همراه و حمل شد .

ماهرک گفت : ای شاعران عنصری سیر الملوک را چگونه بنظم آورد و هو بیت آنرا  
از قصه سراب به نظم آورده است ، چاییکه رستم بر سراب نظر می یابد و سراب باور  
نمیکند که او را بکشد زیرا لحظه پیش سراب ، رستم را زینهار داده بود ، ماهرک  
این دو بیت عنصری را خواند :

هر آنکه که تشنه شدی تو بخون      بیا لودی این خنجر آبگون

زمانه بخون تو تشنه شود      بر اندام تو موی فشنه شود .

۲ - ابوالقاسم طوسی هیچ نگفت ، و قصه داستان رستم و اسفندیار را به گونه زمانی  
بشمر آورد . به ماهرک گفت سیر الملوک را بنظم کشیده اند ، ماهرک باور نکرد ،  
طوسی اشعار یکه ساخته بود خواند و گفت این شعر را به سلطان باز نمای .

۳ - شعر را ماهرک به سلطان محمود داد و حال طوسی باز نمود .

۴ - طوسی به نزد سلطان محمود رسید و شعر خود را باز خواند .

۵ - سلطان فرمود هفت شاعر حاضر شوند تا این شعر را بشنوند .

۶ - شاعران گرد آمدند و شعر را خواندند و شنیدند رنگ عنصری بگشت .

۷ - سلطان محمود گفت او را امتحان کننموسه کس یکنیم مصرع بگفتند .

عنصری : چون روی تو خورشید نیا شمشیر

فرخی : هر رنگ رخت گل نبود در گلشن

عسجدی : مزگان همی گلر کند بر جوشن

فردوسی : مانند سنبل گیو در جنگش پش

- ۸ - عنصری بیا خاصیت بوسه بردمست ابوالقاسم طوسی زد
- ۹ - سلطان محمود روی بشاعران نموده گفت : در بدیهه شعر ی درپیر امو ن خط بر آوردن ایاز گوئید و اشارت به طوسی شد .
- ۱۰ - طوسی گفت : مستست بتا چشم توویر بدست  
پس کس کی زتیر چشم مست توویر بدست  
گر پوشد عار خست زده غلوش هست  
گر تو همه کس شده ... مست
- ۱۱ - مقدمه نویسی ، از آغاز تا اینجا ابوالقاسم طوسی و ازین گاه که سلطان محمود میگویدشادباش ای فردوسی که مجلس ما را چون فردوسی کردی (( بعد از آن او را فردوسی گفتند )) و نویسند : پیشگفتار بعد از آن نام او را فردوسی میگوید . در ذهن اینطور تجلی میکند که شاید نام فردوسی را سلطان محمود برایش گذاشته باشد ، بارتباط سطر متن هر چند جای این امکان هست که فردوسی تخلص شاعر بوده باشد که او را شاه بدین نام خطاب کرده است .
- ۱۲ - فردوسی بدر بار خلیفه بغداد می رود و سلطان محمود میبرد در روز کار محمود پسرش خلیفه بغداد با تشریفات خاص او را اجازه میدهد تا بوطن خود باز گردد .
- ۱۳ - فردوسی رستم را خواب می بیند ، برایش رستم میگوید که بظان کو . رو که گنجی پنهانست برگیر و پاداش خود را بستان ، چنانکه مرا عظیم ساختی ، فردوسی آن گنج را می یابد .
- مقدمه سلیسی و روانست و ظاهرا نثر دروزه غزنویان را میرساند ، مبتدا و خبر کوتاه دارد مثلا در این سطر : مطلب گرد - گنجی بیافت - و آنرا برگرفت و در روز کار خود صرف میگرد .
- ترکیبات و جمله های این پیشگفتار :
- صحبت او با مردی افتاد
- فراخ سخن شد
- سلطان خالی نشسته است و خوشش منشی عظیم این بیت را خوش آمد
- مردم در زبان گیرند .
- چون طوسی به حضرت سلطان رسید آفرین کرد .

(پهلوی افغانستان) را تشخیص داده با وجود چنین اثری در عصر  
 ارساسی پی برده اند. موسیو "پلهارو" پهلوی شناس ایتالیایی به لحاظ  
 میرساند که از نقطه نظر صرفونحو و لغات قدیمه عوامل متعددی در آن است  
 که به قدامت آن حکم میکند. به این اساس و باره مطالب دیگر که ذکر آن  
 در اینجا بطوالت میکشد "بن نیست" به اینجا میرسد که رساله  
 "یاتکار زیربان" پهلوی ساسانی از روی کدام رساله می کتبا به زبان  
 پهلوی پارتی (پهلوی افغانستان) بوده نوشته و تحریف شده.  
 یاتکار زیربان به شعراست و اشعار آن هفت سیلابی میباشد "وست" شرح  
 میدهد کتبا این رساله را "میتروپان کیخسرو" از روی نسخه پدرجد خود  
 "رستم میتروپان" و از از روی نسخه "دینویانه" نقل کرده. (۱)  
 یاتکار زیربان از نقطه نظر داستانهای رزمی مقام خیلی بلند و نامت  
 دارد و بزرگترین حلقا هست که اساطیر رزمی پهلوی پارتی را یکطرف با منشأ  
 قدیم اوستا و طرف دیگر با اسطوره های عریس و دری متصل و مربوط میسازد و  
 از همین جهت طوریکه دیده شد شایسته است که آنرا "ماهنامه گشتاسب"  
 یا "ماهنامه پهلوی" خواند و جنگ نامه "زیر" و حتی "زیرنامه"  
 نامید و چون یکی از علل بروز جنگ های میان باختری ها و خونی های تورانی

(۱) صفحه ۱۱۲ و ۱۱۸ مجموعه فیلولوژی ایرانی  
*Grundriss der iranischen Philologie*

# کشی شاهنامه قبل از دوره مغل

۶۱۴ هـ ق = ۱۲۱۷ م  
از پژوهشهای نوی در شاهنامه شناسی

(عبدالحی حبیبی)

شاهنامه فردوسی کتابیست با ارج جهانی و حماسه بیست که اکثر بیلوانان داستانهای دل انگیز آن، بسیر زمین آریایان باستانی و خراسان یا بعد (افغانستان کنونی) تعلق دارد و جولا نگاه این گردان و شاهان نامور هم همین مناطق بلخ، بخارا، سمنگان، کابل، غزنی، بست، زابل، فیروز، هرات و بخاری هستند و غیره بوده است.

خود فردوسی هم از سیر زمین طوس برخاسته که در اوقات خردی از خراسان، در تحت سلطه فرمانروایان غزنه بوده و تمام روایات باستانی رویدادهای شاهنامه را هم از دهقانان و پیر مردان<sup>(۱)</sup> این سیر زمین شنیده و با قریحه استوار و نیرومندی که در شعر دلی داشت، آنرا برشته نظم آبدار کشیده است.

بنابراین هم از نظر تاریخی و داستان و هم از جهت رجال شناسی و جغرافیای هم از بطوری ادبی و لسانی، بیشتر از مواردی که در خوار افتخار مردم و سیر زمین ما شمرده میشود و با کسی که همواره مورد توجه محققان و زبان شناسان و سایر دانشمندان باشد و ما میدانیم که این کتاب ارزشمند قبلاً توجه عامه مردم ما را بجای جلب کرده بود، که در شبهای دراز زمستان در زیر صندلیها و یا در تاو خانه های گرم، بزعمای شاهنامه خوانی می آراستند و پیران و جوانان از شنیدن داستانهای عبرتناک و سودمند آن حظ میبردند و هم بنابرین شاهنامه نویسی و شاهنامه آرایان در مدت این ده قرن از داستانها تا کلکته رواج داشت و هنرمندان از کاتبان خوش نویس تا نقاشان و مدقحان و مصوران و مصاحفان و جدول کشان و غیره، این کتاب را مظهر هنرمندیهای خود قرار داده بودند و تاکنون صد ها نسخه خوش خط و مزین و مذهب و مصور آن در کتابخانه ها و موزیم های دنیا محفوظ است.

(۱) سخن گوی دهقان چه گوید تخت (آماز دامستان کیمرث)

سخن گوی دهقان چنین کرد یاد  
تو بشد دگفتار دهقان پیر (داستان جنگ رستم با کوان دیو)

۱۰ نشر شده به جهت ضمیمه پیوست مجله خراسان ص ۳۲ و ۳۳  
(زمستان ۱۳۶۲)

وی جای عجیب است که کتابی با چنین ارزشهای ادبی و هنری، که بطور توجه و خوانش مردم از دربار هاتاقهای عامه در دستاها و شهرها بوده، حتی یک نسخه قدیم آن، که فرد یکتر بعضی حیات فردوسی (نیمه اول قرن پنجم هجری) باشد باقی نمانده و تاکنون بر محققان و قدیر شناسان این حماسه جهانی پذیرا نیست و نه علت این مسئله بر کسی روشن است، جز اینکه بگوئیم: بخای جهانسوز جنگجویان، تمام مراکز تمدن و کتابخانه های آسای میانه و خراسان و ایران را از بین برد و در بین بین نسخه های شاهنامه، با سایر آثار ارزشمند دانشوران این سرزمین هم از بین رفت و قراریکه برخی از مورخان - از جمله یاقوت حموی - بوجد چنین کتابخانه های غنی و تلافیان اشاره ها دارند.

اما در اینجا با استماع این دلیل، بحث ما قطع نمیشود و صد ماسخن، بگرد باره این اثر گرانیهای فردوسی مورد توجه ژرف بنیان سخن شناس قرار میگردد که از تمام نسخه های باقی مانده و خطی شاهنامه، غالباً دو نسخه موجود نیست، که در شیت کلمات و ترتیب یا عدد ابیات و تسلسل فصول و مطالب، با هم شباهت و مراقت تام داشته باشند.

این مسئله هم در شخص ژرف نگرا به شبهت و وصواس اندر می سازد، که اگر بقول فردوسی:

بی انگدم از نظم کاخی بلند که از یاد و بارانش ناید گزند  
این کاخ بر افتار نظم، اگر از خشم عوامل طبیعی مانند باد و باران گزندی ندید، ولی از گزند اراده متدافن شاعر یعنی خواننده گان و نقالان و نویسندگان کتب خطی و فرهنگ نگاران و حتی در باهیان و دانشمندی که به جمع و ترتیب و اصلاح نسخه های خطی آن نگاشته می شدند و در متن آن دست می بردند، مخات یافت و آسیدیهایی دید، که تلافی آن اکنون میسر نبوده و تمیز و تطهیر اصل از جعل بسیار دشوار است، در حالیکه نسخه آقدمی که بعضی سرانیده آن نزد یکت باشد، تاکنون گشت نشده و بقول یکی از کارکنان شاهنامه طبع مسکو، اکنون دو نسخه کهنه یا نو شاهنامه یافت نمیشود، که در افتاد و نیست بیت بی در پی همسان و یکاستی و فزون باشد. (۳)

چون نظم شاهنامه در سنه ۴۰۰ ه. ق (۱۰۰۹ م) ختم شده، بنابراین معتبرترین نسخ آن، همان تواند بود، که در طول همین قرن پنجم یا ششم هجری از طرف اهل زبان درسی - و مخصوصاً در خراسان - کتابت شده باشد. زیرا خراسانیان با طریز اخاده و لجه و بیان و ادای مطالب فردوسی آشنا بوده و بنا بر فادانی محققین با در متن آن روانمیداشته اند.

(۱)

## نسخه های مهم خطی

۱- نسخه لندن: تا حدود سالهای هفتادم میلادی، در بین شاهنامه شناسان جهان، کمترین نسخه های خطی شاهنامه نسخه بی بدو که در موزه بریتانیا به شماره Add 19/103 موجود است و برورق آخرا آن، که بخط نستعلیق عادی (۳) عبد الحسین قزوینی: تصحیف چند در باره شاهنامه ۳ طبع مسکو ۱۹۷۰

در پیا در شش سون نوشته شده، کلمات (کتبت هذه السمه می محر) سنة  
هس و سبعین و ستانه، کذا فی منقول عنه ۹۷۵۹) دیده میشود.  
این نسخه را نویسنده، این سطر بر سر آید دیده ام و گویند که چند ورقش  
خط نستعلیق گزیده است و بقیه بخط نسخ شش ستون کتابت شده (۳) و  
در طبع مسکو ۱۹۶۷ م در جمله چهار نسخه اساسی - که مورد مراجعه ترتیبندگان  
بوده، هم همین نسخه، موزنه بر پانز ۹۷۵۹ (۲)، بدو جبه اول ماخذ قرار داده شده  
و بقول آنها «از کلیه نسخ خطی که تا بحال معلوم و مشهور است، قدیمی تر  
و بنظر ما بهترین نسخه موجود است.» (۴)

تا جایکه عکس برخی از صفات این نسخه را دیده ام، نویسنده این سطر  
نسخه لندن را بسیار دوتر از سنه ۹۷۵۹ ق میدانم. زیرا رسم الخط نستعلیق  
آن در انجام، بنظر من مربوط حدود ۸۰۰ تا ۹۰۰ ق است. بقول کسانی که آن  
نسخه را دیده اند، گویا تمام نسخه بیک قلم نیست. برخی به خط نسخی و برخی به  
نستعلیق است. از روی خط نستعلیق آن با دلایل قاطع حکم توان کرد، که کتابت  
۹۷۵۹ ق نیست. زیرا مانند خط نستعلیق را به نستعلیق پیش از حدود ۷۰۰ ه ق  
تعمین کرده نمیتوانیم و قدیمترین اثری که از نستعلیق تا کنون سراغ داریم، همان شاهنامه  
و بیوت نستعلیق خوش ۷۴ ق ۱۳۲۹ م است، که تصاویر آن را بین ۸۰۲ - ۸۱۲ ق  
۱۳۸۹ - ۱۴۰۹ م مولانا شمس الدین تبریزی ساخته و پرداخته است. (۵)

و بعد از این نسخه، شرح مختصر تاشی عضد را بخط نستعلیق خوانا (اما بدون  
مناهای هنری) بقلم نجم الدین کرخینی بسال ۷۸۵ ق ۱۳۸۳ م - که در محله الافریج شهر  
قبریز نگارش یافته (۶) سراغ داریم و ازین برمی آید، که شیوه نستعلیق نویسی از  
اوایل قرن هشتم هجری رواج یافته و در او آخر آن و هم در طول قرن نهم مجرای زیبای  
و قفاست هنری رسیده است.

با در نظر داشتن این مقدمات چگونه تصویری توان کرد، که نسخه لندن بسال  
۹۷۵۹ ق کتابت شده باشد؟

من چون اصل نسخه لندن را ندیده ام، با قطع و یقین در اینجا بفریم، ولی از روی  
عکس صفحه و ابدین این نسخه که عناوین آن بخط نسخ و متن شش ستونی آن به  
خط تعلیق نازیبا عادی نگاشته شده و آثار خدث و نبودن بروجات آن نمایان  
است. مانند نوشتن چراغ، چو، پوشش و پای، به سه نقطه (رج، پ) که از  
طعنا یص نسخه های بعد از قرن هفتم است.

درین صفحه پس از بیت اخیر شاهنامه:

هر آنکس که دارد عشق و رای و دین پس از مرگ بر من کند آفرین

(مهر مریخ ناخوانا)

(۴) ایرج افشار: شاهنامه از خطی تا چاپی ۱۰ طبع تهران ۱۳۵۵ ش.

(۵) پیش گفتار شاهنامه طبع مسکو ۶ سال ۱۹۶۰ ش.

(۶) حبیبی: هنر عهد تیموری ۷۷۵ طبع تهران ۱۳۵۵ ش.

(۷) احمد سهیلی: مقدمه گلستان هنر ۱۷ طبع تهران ۱۳۵۲ ش.





بنابرین حدیثی من اکثرون - که اصل نسخه را دیده ام - از روی مطالعه همین نسخه اخیر نسخه چنین است، که این نسخه بخط قطعی بوده، ولی نواقصی داشته که اکثر نسخه های دیگر (شاید حدود ۸۵۰ ق) بخط ناخوش نیست طبق مروج عصر خود از روی نسخه ی دیگر - که در محرم ۷۷۵ ق نوشته شده بود - تکمیل کرده و زیر آن به عبارات و کلماتی منقول عنه سنه ۷۷۵ بدین مطلب اشاره نموده است.

بنابرین تفصیل تا وقتیکه تمام نسخه لندن برای العین دیده نشود و ممیزات خطی و املائی و کلمات و دیگر اضافات نسخه شناسی در آن بدقت محاسبه نشود، از روی مشاهده عکس فوقی حدس قریب بیفتن همین است و هم از یزدوست که برخلاف نسخه شناسان تاریخ کاملاً آرا امری مسلم ندانسته و نوشته اند که اگر احتمال داشته باشد تاریخ کتابت آن نزدیک و دورا قش یکدست دانسته شود ... (۵)

بخصوصت چون در رسم الخط نستعلیق در ۷۷۵ ق هنوز رواج و وضع یافته و هم برین نگارش نستعلیق نسخه لندن به نوشته های قرن ۹-۱۰ ق شباهت تام دارد و در نوشتن حروف خاص فارسی پ، چ، گ نیز همان نیست بنابرین مورد ظن و شک است.

در کتاب نفیسی الملس خط تالیف خطاط ماهر حبیب الله فضایی (طبع اصفهان ۱۳۵۰ ش) به نسخه قرآن پاک در یزدان (لاهور) استناد جسته و اشکال پ، چ، گ را با سه نقطه در رسم الخط نسخی (حدود ۴۵۰ ق) این تفسیر نشان داده اند و فضایی ازین نسخه چنین نتیجه میگیرد که درین تفسیر که با خط لوزی کاتبی آن قبل از ۴۵۰ ه می باشد، نه لیسنده برای حروف فارسی پ، چ، گ تمیزی قایل شده است که سه تایی اولی را به سه نقطه و گان را گاهی به دو، و گاهی به سه نقطه مشخص داشته است، لذا از دلالت اینگونه مدرک بی نمی برم، که امرویان از آغاز برای حروف خاص زبان خود تمیزی قایل شده اند و گویا گاه گاه رعایت نموده تا کم کم متروک گشته است و هم در تفسیر قرآن پاک دیده می شود، که نویسنده آن، برخی اوقات، این تمیزی را رعایت نکرده است ... (۵)

این استنبول هم استوار و بمنزلت یک دستور مسلم و مقبح عامه بنظر نمی آید زیرا مادر اقدم نسخ خطی تاریخ دار فارسی - که اکنون مکتوفست - یعنی کتاب لایحه عن حقایق الادب به تالیف موفق الدی ابرهمنصور علی هروی، که بخط اسدی شاعر طوسی در ۴۲۷ ق ۱۰۵۰ نوشته شده در نسخه خطی کاتبی عامه و یا نا ۳۴۵ ۸۰۴ دارای ۲۳ ورق برسم الخط منقول کوثر به نسخی، هم چون تردود و نا همسان را در نوشتن حروف فارسی بهین، مثلاً در صفحه ۹ سطر ۷ نسخه عکس، طبع بنیاد فرهنگ ۱۳۴۴ ش هرات (چون تغییر پذیرند) بصراحت با سه نقطه و ضمه ب و فتحه پ دیده می شود در حاشیه حین (چهارم) در صفحات ۳۶، ۴۹، ۶۱، ۱۳۵ یک نقطه (چون) است در (ص ۱۳۵) سطر ۶ حکایات پیشین به پ، و ترکیب یزدان پرست (ص ۴ سطر ۸)

بنابرین شاهنامه لا محال ... ص ۱

۸۰ فضایی ۱۱ طبع خط ۴۶۶ هجین مطلب را پر و تفسیر شیرازی مالک اصلی کتاب، در مقاله خود در مجله اورینتال کالی میگزین لاهور (دی ۱۳۳۲ م) نوشته بود.

به سه نقطه است، در حالی که در سطر بعد هم پس بیک نقطه (ب) است و ما میدانیم که پس و پیش از هر مفهوم و معنی تفاوت دارند. در نسخه خطی هدایه المتخلین (بازایا اکتسفورد) مکتوب سال ۴۷۸ ق ۱۰۸۵ م نیز همین خط و نا همگونی دیده می شود. (۱۱)  
نسخه دوم خطی کهنتری که تا کنون شناخته شده، مجلد سوم شرح ترقی، تألیف امام فقیه اجل ابو ابراهیم بن اسمعیل مستملی بخاری نوشته شده ۲۳ شوال ۴۷۳ ق ۱۰۸۰ م است. این نسخه نفیس از کابل به پشاور برده شده و در حدود ۱۹۳۰ م به کتابخانه مرحوم فضل محمدانی در بالا مادی پشاور داخل و اکنون در موزیم کراچی است. طرز نوشته و خط این نسخه عیناً بخط کتاب الایضیه شبیه است و در سراسر نسخه (پ، ج) را بشکل (ب، ج) بدون سه نقطه نوشته اند. (۱۲)

بهر ضرورت: در باره اکثر نسخ خطی که تا کنون صدحاً از آن رانیده ام، گفته می توانم که در رسم الخط کهن برخی از نسخ در ازمنه ما بعد، خواننده گان آن بعد دست برده و نقطه گذاری جدید، بفرض سهولت قرائت آن کرده اند، که این مطلب، از مطالعه دقیق و خواندن سرتاسر کتاب و غور و جودت در علائم و نقاط و نوعیت کافه و مذاق آن روشن می شود، و رنه نویسنده چهره دست و ادیب سخنوی مانند اسلاف جگره یک حرف را در دو سطر متصل - طوری که گذشت - مکرراً یا هسان و باختلاف نقاط و علائم تمیز می نوشت ؟

حدس من تا وقتی که عین نسخ خطی و یا نا و اکتسفورد و غیره با دقت و اصفاً نظر دیده بشود همین است، که این نا همسانی و نا همگونی، ناشی از تصرف خواننده گان بوده است، که آنرا می خوانند و برای تسهیل خوانش، مطابق رواج عصر و ب ج، ب نقطه گذاری می کردند، که گاهی در بیان صفحه، برخی از حروف مذکور و ازین تصرف بعداً اختلاف شکل نقطه گذاریست، که گاهی سه نقطه را: و گاهی ۷ نوشته اند و باری بقول مرحوم شیرازی شبیه شوشه است. شکل کامه کنونی، و این هر سه نوع تصرف در خطوطه نصیر کلکسیون شیرازی لاهور پذیرا است و همین مطلب را در سنه ۱۹۳۸ م هنگامیکه مقاله تحقیق وی برین موضوع پیشتر در اورینتل میگزین نشر شده و من در کتابخانه بسیار غنی و نسخ نایاب خطی او در لاهور چند هفته رونق آملی داشتم و از محضر آن پیر مرد گرامی نقاد نکته رس مستفید بودم، بعد از گفتن بودم و او میفرمود: اگر این مطلب ثابت آید، بران تجدید نظر خواهم کرد. زیرا در دو نسخه خطی کیمای سعادت امام غزالی: قاهره ۷۶۶ ه ق و نسخه سوره برآینه ۷۷۲ ق هم اختلاف نقطه گذاری دیده می شود مانند بیر و پیر، بید و پید، چیست و چیست. برای مثال میگویم که نسخه ۷۷ ورتقی خطی تفسیر قرآن عظیم که در حدود نسخ خطی کابل موجود است (حدود قرن ۴) چون در ازمنه بعدی زبان دستنویز نشده و در تنقیط جدید آن کسی نگوشیده، بر همان نسخ اصلی سابق باقی مانده و تنقیط آن سراپا بیک سان و همگونه است یعنی پدید، چون، پید، گماشت، پیغامبر، چه بشکل پدید، چون، پید، گماشت، پیغامبر، چیز نوشته شده و درستی به تنقیط

(۱۱) جلال متقی: رسم الخط فارسی در قرن ۵ ه. مشهد ۱۳۴۶ ش.

(۱۲) حبیبی: یکی از قدیمیترین نسخ زبان پارسی، محله دانش تهران ۱۳۳۱ ش.

(۱۳) محمود شیرازی: قرآن پاک کی ایک قدیم تفسیر ۲ طبع لاهور ۱۹۳۲ م.

ما بعد آن نبوده اند.

دو نسخه خطی کتاب التفهیم البیرونی بخط ثلثی قرن ۴-۵ مورخ ۵۳۸ هـ ق و ۵۹۳ هـ ق نیز از قنادول بعدی مصححان مانده و در املاهای قدیم آن دست نبوده اند مانند ناماره (ناچاره) کسرتده (گسرتده) جیست (چست) کز (کج) (۱۳۳) اکنون در برترین مطالعات نسخه لندن را باید دید که متأسفانه نمونه متن کنونی آن پیش من نیست و تمام جدم بر یک صفحه عکسی آن مبنی است که قبلاً نوشته شد و آنرا کتابت ۶۷۵ ق نمیدانم.

(۴)

## نسخه گستر ۹۱۴ ق

گفتم که مخطوطه شاهنامه قبل از یغای مغل را قبلاً سراغ نداشتیم و نسخ تاریخدان تا آغاز قرن نهم بدین ترتیب معلوم بود:

(۱) همان نسخه لندن با تاریخ مزعوم ۶۷۵ ق که در بالا شرح دادیم.

(۲) نسخه خطی لینن گراد ۷۳۳ ق ۱۲۷۶ م. (۱۳۴)

(۳) نسخه خطی مصر ۷۹۶ ق ۱۳۹۶ م.

در ۲۷ دسمبر ۱۹۷۸ یکتن پروفیسر شرق شناس ایتالیایی نام A. M. Pignatelli در نسخ خطی کتابخانه ملی فلورانس ایتالیا، دست نویسی شاهنامه فردوسی را کشف کرد که مدت ۴ قرن ناشناس مانده و با اشتباه

بنام یک تفسیر بنام عربی قرآن مجید در فارس ضبط شده بود. چون این خبر در یک روزنامه روما منتشر شد، محافل شرق شناسی دنیا را به تعجب و تلاش انداخت و حسن کجکوی علما را برانگیخت و خود پروفیسر موصوف مقالقی مفصل در حدود صد صفحه و هشت فصل بزبان ایتالیایی نوشت و عکس هشت صفحه آن دست نویسی کهنسال را با مباحث دقیق در آن گنجاند. چون من زبان ایتالیایی را نمیدانم، در پیما از اختصار انگلیسی آن استفاده میکنم.

این کتاب از جمله آثاری بود که یکی از دانشمندان و مستشرقان سرشناس ایتالیایی B. Raimondi (۱۵۳۶-۱۹۱۴ م) مدیر چاپخانه کتب طب شرقی در روما فراهم آورده بود و سهراً بعنوان کتاب نا معلومی در تفسیر قرآن شناخته شده بود (دستنویس نمبر ۲۴ III C 1).

این نسخه که بعد ازین آنرا بعلامت (ف = فلورانس) معرفی میکنم، در سنه ۱۵۹۶ م بوسیله سیاح دانشمندی که G. VECCHIETTI نام داشت و برای فراهم آوری نسخ خطی طب شرقی فرستاده شده بود، از مصر بروما برده شد و در تصرف کتابدار کتب طب فلورانس ا، مگلیاچی (۱۶۳۳-۱۷۱۴ م) درآمد.

(۱۳۵) بنظر من عکس برخی از صفحات این دو مخطوطه در نسخین التفهیم طبع قرآن (۱۳۶) دستنویس های شاهنامه بعد از ۸۰۰ ق فراوان و در کتابخانه های ماکل (روما) آسیا و آمریکا پراکنده اند. در سنه ۱۳۷۷ ش مرحوم دکتر مهدی یابی قهرت ۴۸ دستنویس مهم تاریخدان را با سنه ۱۰۰۰ ق ترتیب و بجا فرستاده بود (علیه الرحمه).

و بعد از درجه کتبش به دانشگاه ملی فلورانس احوال یافت .  
 نسخه دت عبارت از جلد اول شاهنامه فردوسی است که به خط خوش نسخی  
 سیاه در ۲۹۵ ورق بقطع ۲۲ × ۴۸ سانتی متر نوشته شده و در هر صفحه مقدار  
 نوشته شده آن (۲۲ × ۲۹) سانتی متر در ۴ ستون است ، که هر یکی از ۱۴ تا ۲۳  
 سطر ( بطور متوسط ۲۲ سطر ) دارد .

چون این نسخه از پیشتی اصلی برآمده و شیرازه آن گسیخته ، در ترتیب  
 بعدی دو ورق مقدمه ، منشور آن ضایع گشته و اوراق ۱۰۱ - ۱۰۷ آنرا بیجا  
 دوخته اند و اوراق بین ۲۵۹ تا ۲۶۰ الف ( مشتمل بر حدود ۷۰۰ بیت ) نیز از  
 بین رفته است .

این نسخه تا باب عزیز ، بر هر ورق خود ، در بین ابیات ، یک یاسه کتیبه  
 مزین و منقش مستطیل ( غالباً با خط کوفی پیچیده بین ترشینات هندسی و گل و برگ  
 و حلزونی ) دارد ، که عدد تمام کتیبه های مزین در متن ابیات به ۷۰۶ میرسد  
 ولی این کتیبه های کوفی ترشینی عنوانین داستانها و مضامین شاهنامه نیست ،  
 زیرا عنوانین منشور مضامین در سطور جداگانه بخط نسخی متن کتاب نگارش یافته  
 که تمام آن در ظرف ۵۲۳ صفحه به ۳۵۴ عنوان میرسد .

بر ورق اخیر ۲۹۴ ب بعد از بیت :  
 بران آفرین کافرین آفرید مکان وزمان وزمین آفرید  
 بخط نسخی کاتب متن چنین نوشته است :

« تا مرشد مجلد اول از شاهنامه بهیروزری و خرمی ، روز سه  
 سیم ماه مبارک محرم سال ششصد و چهارده<sup>(۱۰)</sup> بحمد الله تعالی  
 و حسن ترفیق و صلی الله علی خیر خلقه محمد وآله الطاهرين الطيبين  
 درین سطور خاتمه ، کاتب نام خود را ننوشته ، ولی بر سیم قدیم کاتبان کتب رفته است  
 مثلاً نسخه خطی ترجمان البلاغه<sup>(۱۱)</sup> محمد رادویانی هم در آخر چنین درج شده دارد :  
 « اسیری شد این کتاب بهیروزری و به روزی و نیک اختری  
 و فرخی بردست ۱۰۰۰ اندر او آخر ... رمضان سال بر با نصد و  
 هفت از هجرت .... ۵۰۷ »

از روی عکس هایی که از برخی صفحات این نسخه داده اند ، رسم الخط نسخی آن چه در نظم  
 و چه در مقدمه منشور از دستبرد تصرفات و تنقیض های کاتبان و خواننده گان  
 بعدی سالم مانده و تمام گ ها ( ک ) و چ ( ج ) و پ ( ب ) و کی ( کژی ) و گژ ( گ  
 گژدم ) و وژ ( وژگان ) است . اگر چه کاتب نام خود و جای کتابت را ننو  
 شی از طرز خط و نحوه منشور فزوق و تاریخ ۶۱۴ ق بدیداراست ، که این نسخه نزاع قبل  
 از مغله دوره متاخر سلجوقیان تعلق دارد . از نوشته های زیرین خاتمه مذکور نیز  
 محاسبی بدست می آید ، که این نسخه در دست یکی و در کجا بوده ؟ مثلاً در دست جیب  
 بیاض خالی بخط حدود قرن ۹ مطالبی از قبیل « اورا که علی امام باشد ... و هر که آمد  
 عمارت فرساخت - رفت و من زل ( کذا ) بدیگری پرداخت » یا مضای الفقیر نظام  
 کاشی نوشته شده<sup>(۱۲)</sup> و بردست راست بخط تعلیق قدیم « طالع العبد المحتاج

کذا ، این تاریخ سیاه نیست یا ۹۱۲۱ م<sup>(۱۳)</sup> ، بهر نشتی کاتبین احتمال میدهد که شاید  
 این نسخه در کاشان نوشته شده باشد ، ولی نظام کاشی یکی از خواننده گان بعدی نسخه بوده



با مقدمه و فصله و جواسی مرحوم علامه محمد میرزای در خطبه دوم است. (ص ۵۶) در تهران ۱۳۱۳ ش. طبع است. ۵۰۰

دوم: پیش مقدمه در آغاز نسخه لندن. ذکر آن گذشت. مقدمه و فصله و جواسی (ص ۵۶) در تهران ۱۳۱۳ ش. طبع است. ۵۰۰

داستانهای تاریخی بنا بر دست و پی بنیاد دست و سحرهای مصریح آنجا که در نسخه کنگره عاقله سلطانیه مصر بخطوطه ۷۹۶ ق هم ضبط است. این داستانها را بنام هجرنامه سلطان محمود در آن ضبط داده اند و محمد قزوینی را مقدمه اوسط نامیده است. که ما خذ برخی از مقدمات مایعده داستانهای محمول آن همین مقدمه بوده است. و از نسخه قاهره پدید می آید، که در او از قرن هشتم مروج بود.

سوم: مقدمه بیست که بین مقدمه دوم و چهارم با یسنقری نوشته شده و در آغاز برخی از شاهنامه ها که در قرن هشتم نوشته اند پیوسته میشود و تکرار همان مطالب مقدمه اول و دوم است. عبارات تازه تر با برخی از اشعار بیست و اضافیه مطالب نادرست و بی سند که آغاز آن چنین است: «سپاس آفرین خدای را که این جهان و آن جهان آفرید...» و قرار یکده پدید میشود. اندک تفاوت با مقدمه دوم دارد و در بنیاد موارد عیناً از عبارات مقدمه اول و دوم مأخوذ است.

چهارم: مقدمه شاهنامه معروف با یسنقریست، که با منبر شاهزاده هفتمند و با ذوق عیاض الدین با یسنقر میرزا بن شاهرخ بن تیمور بر شاهنامه بیکه در سنه ۸۲۹ ق از چند نسخه خطی گرد آورده شده، نوشته اند. باین بیت آغاز می شود: افتتاح سخن آن به که کذا اهل کمال بتنای ملک الملک الملک علی منطالی آواره

این نسخه نیز هم فراهم آوران آن مصحح و مکمل بوده، در حالیکه در کتابت بسیار بیاد است و بیست فی مایه از خطوطات متعدد راه یافته و در تک جلد نفیس تا سال ۸۳۲ ق ۱۳۲۹ م خط جعفر با یسنقری ماهرترین خطاطان دربار هرات با ۲۸ مجلس مصور و جلد ممتاز طلا پوشی از پیرون و معرق از درون و اوراق سرلوحه و تزئین دار صحن و حداقل مذهب در کمال آرایش و پیرایش نوشته شده، که با اعتبار به هنر شناسان همان، بهترین و ارزشمندترین کتب مصور همان نمونه اکتل صریح هنر هرات شمرده میشود و در سنه ۱۳۵۰ ش با تمام لوازم و تحفایص هنری باین چاپ شده است (درین مقاله به علامت (با) اشاره می شود).

از مطالعه مقدمه و متن نسخه با یسنقری پدید می آید که تا اواسط قرن پنجم هجری هم خصایص املائی قدیم حروف خاص فارسی باقی بود. مثلاً ک بشکل ک عربی مانند گردانند (ص ۹) گرفت (ص ۱۰) و بیج بیک نقطه خط شد حوت، چند (ص ۹ - ۱۰) جناحه (ص ۸) در حالیکه همین حروف فارسی را در مکاتبات پسندید (ص ۹) و چرخ (ص ۱۱) و پاستان نامه (ص ۹) و چنین (ص ۱۰) و پیروزگار (ص ۱۰) و غیره بیک نقطه می بینیم و ازین بر می آید که کاتب خود را بنویسند املائی این مکاتبات تکلفی دانسته و یا اینکه تنقیط آن در زمان نگارش از طرف خوانندگان و یا پسین صورت گرفته است. (۱۷)

(۱۷) نسخه با یسنقری باید با احتیاط تمام مورد استفاده قرار گیرد زیرا بعضی خطاط ماهر عصر ما نیز برخی از خوشترتیبان دیگر غلط فزین هم نموده و ناگفته نسخه خود را بغرض تصحیح تا نوی خواننده است. برای مثال کلمه ملوک را در (ص ۱۲) سطر پنجم ملوک بنجم نوشته و تصحیح نموده است.

علاوه برین این نکته هم واضح میگردد که گرد آورنده کاتب به تحلیل آن از سطح  
خطی متعدد که در دسترس شاهزاده مقتدری بود گام نهاده و میخواستند بر  
عده ابیات نسخه خوش بنویسند و لو اکثر ابیات آن مجهول و سست و از  
گفتار خود فراموشی نباشد. و هم نویسنده مقدمه بر روایات مقدمه های قبلی  
اگرچه برخی مطالب آن سست و بی سند و با وقایع تاریخ متضاد هم باشد -  
آنجا کرده و بدون تمیز بحث از سبب و سوره از ناسره نوشته است، که اعتبار  
کتابی و لغت مقدمه و دو مقدمه را از نظر انتقادی از بین می برد.  
سهرای فاحشی که درین مقدمه دیده میشود به برخی از آن اشارت میرود:  
از در شرح حال حکیم فردوسی گردید که وی بدان ایام متنبه نبود، که دقیق بنظم شاهنامه  
مشغول بوده و در دست غلامی گشته شد ... در آن وقت والی طوس ابو منصور اشبکیان  
بود و فردوسی با شایسته و فرازش او بنظم شاهنامه مشغول گشت، عن قضا و الله استیگن  
مافات رسید و فردوسی درباره نام و راجعش گردید:  
یکی نامم در ما فرد نام  
چو آن نامور که شد از آن  
نه زنده بزم نه مرده نشان  
بگیتی رسید زینک بکام ...  
چو در باغ سرو سیاه از چین  
زدست سقاکاره مردم گشان

(ص ۲۸ داستان دوست)

این داستان از بین مقرر نیست، زیرا ما فردو در نسخه های دیگر بنظر نمی آید و در طبع  
ژول مورهل در پارسی ۱۸۳۸-۱۸۷۸ م) زیر عنوان (دین ستایش ابو منصور بن محمد  
(ج ۱ ص ۱۱) بیت اول و نام ما فردو نیست و در چاپ انتقادی گونه مسکو ۱۹۹۰ م نیز جای  
نگرفته (ج ۱ ص ۲۳) و ما نمیدانیم که این بیت در نسخه (با) از کجا آمده ؟ و نام ما فردو  
را کی ساخته و یافته است ؟

درین مقدمه کنیت ابو منصور و نام اشبکیان (۹) والی طوس و داملا آمد و  
عمر ما ابو منصور محمد بن عبد الرزاق والی خراسان را مراد گرفته اند که در سنه ۳۴۹ ق  
هسبه سالاری خراسان رسید، ولی چون میان آغاز شاهنامه (حدود ۳۷۰ ق) و مرگ  
ابو منصور محمد ۳۵۰ ق بهت سال فاصله است، بنابراین این تشخیص باطلست (۱۸) و آنکه  
با ملای مشوش با کنیت ابو منصور در (با) ضبط شده، باید تصحیفی از نام آسبختگان  
باشد که با لقب حاجب غازی در عصر سلطان محمد، سالار خراسان بود (حدود ۴۰۸ ق)  
ولی او به تصریح بهیقتی در ۴۲۲ ق در حصار گردیز محبوس و در شوال ۴۲۵ ق در آنجا مرگ  
یافت (۱۹) حالش با بیت (چو آن نامور ...) در عصر محمد مطابقت ندارد و خط نویسنده  
مقدمه با آخر حد بود. اگر این ابو منصور را همان نویسنده مقدمه قدیم الحمری بشماریم  
آیا او تا آن زمان بنظم شاهنامه (حدود ۳۷۰ ق) زنده و بر منصب خود در خراسان باقی  
مانده باشد ؟ در حالیکه با دانش در ۳۵۰ ق مسموم و مقتول گشته است !!

درین مقدمه سهرای تاریخی فراوان است. مثلاً همین ابو منصور محمد عبد الرزاق  
حکمران خراسان (حدود ۳۴۹ ق) را معتقد الملک یعقوب لیث صفاری (۲۹۱-۳۹۵ ق)  
دانست (ص ۱ مقدمه) و ه عنصری و رودکی با اتفاق یکدیگر مکتوبی مطهر بن فردوسی

(۱۸) دکتر رضا تاریخ ادبیات در ایران ام ۴۷۷ طبع تهران ۱۳۳۸ ش  
(۱۹) بنگرید: تاریخ حبشی ۲۹۸ و ۵۴۷ و در الاخبار گردیزی طبع حبشی در تهران ۱۳۴۷ ش



موسس (ص ۱۲) در حالیله رودی در سنه ۹۰۰ ق. در میان رسته بود. یا بجای  
خواجہ احمد بن حسن (وزیر سلطان محمود) خود حسن میبندی را وزیر سلطان و ناصبی  
و بدخواه فرمود. دانیقین (ص ۱۵) در حالیله حسن میبندی در امام وزارت سبکگین  
بر بست. بختاییت دشمنان کشته شده بود (ص ۲۰) و از همین قبیل اشتباهاست که شام  
معروف ابن یحیی فرمودی را الخز نوینی (ص ۱۹) نوشته (ص ۱۷) و نظر قصه یوسف  
و زلیخا از طرف فردوسی در بغداد (ص ۲۱) و کشتن سلطان محمود میبندی را  
بحریم بدخواهی با فردوسی (ص ۲۰) و مردن فردوسی شاهنامه را بدیش وانی و هستان  
ناصرالدین محتشم (ص ۱۹) در حالیله باقی باطنیان الموت حسن بن صباح (ص ۴۸۳-  
۵۱۸ ق) با محمد از فردوسی بنیاد حکومت را نهاد و وقت محتشم در حدود ۹۰۰ ق. در  
نقائمی ابن حکیمان رواج یافته بود و ناصرالدین محتشم قصصان در سنه ۹۵۵ ق  
به هولاکو مطیع شد (ص ۲۱) همین مقدمه گوید که فردوسی در واثاق ابو بکر و راقی (ص ۱۳)  
بود که بخوبی چهار مقاله عروضی و بحرری بدکان اسمعیل و راقی پدر از رقی فرد  
آمد (ص ۷۰) صمیم و ابو بکر بن الدین نام خود از رقی است که در حدود ۹۵۵ ق  
وفات یافته و بنابرین در عصر فردوسی باید کودکی باشد. همچنین ما حک که بموجب  
مقدمه (ف) شخصی بازگوید از ندمای خاص سلطان بود (ص ۱۲ الف) در مقدمه (با)  
مانیک و بکر را بدون نقاط نوشته و اصل نام را مسیح کرده اند (ص ۱۳).

(ح)

## مقدمه متوسط (ف)

اکنون که بر چهار مقدمه قدیم و جدید شاهنامه سخن را ندیم، باید گفت، که یک مقدمه سیاه  
م و جدید داشته که تا کشف منظومه فلورانس (ف) پژوهشگران از آن آگاهی نداشته  
با تا مسافت باید گفت که این مقدمه در (ف) ۱۲ فقر است و در ورق اول نسخه  
قر و افتاده و مقدمه از ورق دوم (ص الف) آغاز و در صفحه هین ورق ادامه  
داشته و در آخر صفحه الف ورق سوم تا تمام است و بسبب فقدان ورق چهارم متن  
و این سخن آن مکمل در دست نیست. ظاهراً این مقدمه که پیش از ۹۱۴ ق. نوشته  
شده در ورق اول نسخه های بعدی نبوده است و اگر این مقدمه میانه کاملاً بدست  
آید، در شرح حال فردوسی و برخی مطالب مهم روشنی خواهد انداخت.  
چون اکثر بیوگرافان نویسان فردوسی بر مقدمه منظومه (با) و چهار مقاله عروضی  
(تالیف ۵۰۰ تا ۱۱۵۵ ق) و تذکره دولت شاه - که مطالب نقیض با متن تاریخی  
دارد - نظر داشته اند. بنابرین داستانهای شگفت انگیز که عقلاً و نظراً بنیادی

(۷) محمد الحقیق: تاریخ یحیی ۲۶۶ طبع لاهور ۱۳۰۰ ق.  
(۲۱) زمبار: مجمع الاغصاف و الاسرار الحاکمه فی التایخ الاسلامی ۳۲۹ طبع قاهره ۱۹۵۱  
طبعات ناصری ۲/ ۱۸۲ طبع کابل ۱۳۴۲ هـ و جامع التواریخ رشیدالدین ۲۶۳ باکو ۱۹۵۷

ندارد در شرح حال فردوسی تراشیده اند، که در دیباچه های حقیقان غربی نیز منقوش کرده اند مانند دیباچه 'ژول موهل بر متن فارسی و ترجمه' فرانسیوی شاهنامه که از ۱۸۳۸ تا ۱۸۷۸م در هفت جلد بیابان رسیده و در پاریس انتشار یافت (۲۲) و پیش از او، مسدن معلم مدرسه 'فورت ویلم کلکته' نخستین بار در سنه ۱۸۱۱م جلد اول شاهنامه را بحروف سری نستعلیق در ۷۲۲ صفحه با مقدمه 'مشرع انگلیسی' نشر داد و در نظر داشت که آنرا از روی ۲۸ نسخه خطی در هشت جلد به اشاره کبیان هند شرقی با تمام رساله ولی موفق نشد و بعد از او ترنر مالان 'مشرع نظامی انگلیسی' طبع کامل ۴ جلد شاهنامه را در کلکته بسال ۱۸۲۹ق با ضمیمه شرح حال فردوسی و فهرستک اضافات را انجام داد و در تمام این شروح حال و پیش کنایه ها و مقدمات مخلوط و بی پایه را در نظر داشته، عین آنرا چاپ یا ترجمه های آنرا ضمیمه متن های ترتیب کرده خود ساخته اند.

اما مقدمه (ف) به انشای فصیح و املائی قدیم و حروف سیمین نگارش یافته و بر دستاخطی احوال و زندگانی و سرایش شاهنامه - که با اختلاف اقوال در نزد کجا و مقدمه ها نقل شده - روشنی مزید و بی الجمله در خبر اعتمادی افکند و پیش از ما نشان چهارماله مورد توجه است و هم از نظر ادبی بدوره 'نثر نویسی در قرن ۱۲ هجری' ملحق تلقی میگردد، که ما 'خذ برقی' از مطالب مقدمه (یا) و دیگران عین بوده است. در مقاله ۱۸م پیوستگی عکس یک صفحه این مقدمه را داده اند، ولی از صفحه ۲۰ مقاله مذکور عین آنچه در اصل (ف) باقی مانده با حروف نسخی عربی عیناً با اعراب و حرکات که در اصل داشته بجان املائی قدیم طبع کرده اند، که در اینجا عین همین متن را کلیشه کرده و توضیحات خود را بر آن اضافه میکنیم (۲۳) -

... [f. 2a] کی بودی بدیده انج از وی در خواستندی در خانه بگفتی و طبعی سخت موافق نیکو داشت. اتفاقاً چنین افتاد کی نخست در آن ولایت طوس را صحبت او با مژدی افتاد کی او را مامک باز بگر گزینندی و بلمجب کار بود و در عیلم شنبه سخت جابک بود و از جمله ندمای خاخر سلطان محمود بود ابو القسیم طوسی را در سرای خویش فروز آورد و یکجندی او را مهمان نیکو می کرد و هر شب کی از خدمت سلطان محمود باز آمدی از بهر طوسی مجلس از نو بناختی و شب با روز بنیوسته بودی و بچلکی از بکبکیت وی بر رسید و از فضل وی اکامی یافت با وی گستاخ و فراخ سخن شد و میان ایشان جنان شد کی هیچ مشکل بر یکدیگر بوشیده نماندی بس یک روز ابو القسیم طوسی با مامک گفت بر اندیش تا خود چگونه فرصت توایم یافتی کی حال من معلوم رای سلطان گردانی مامک گفت امروز سلطان حال نشسته است و خوش میسر لیکر (۲۴) شاهران از سیر الملوك کی بشمر کرده اند و آورده و عرض کرده

و رُوژ بدین ماجرا باخر رسید ان شا الله که کار تو فردا بر آمد ناری  
حق سُبْحانه و تعالی ابو القسم طوسی گفت: این گفته اند شمر که  
بسنیدید تَرَسْت مَهاک گفت شمر عَصْرِي که داستان را سَمِش  
سُهراب بنظم آورده است و بسبب دو بیت که اندرین داستان یاد  
کرده است این همه کتاب ویرا می باید گفتن طوسی گفت ترا این دو  
بیت یاد نیست مَهاک گفت بلی بدان جایگاه که رستم بر سُهراب ظفر  
یافت و اورا بگشت سُهراب را باور نکرد که اورا بکشد که او نیز رستم  
را زَنهار داده بود او نیز صحنین بنداشت که اورا زَنهار دهد چون  
رستم گارد بر کشید سُهراب در زیر گارد نگاه کرد و چنین گفت

هرانکه که تشنه شدی تو بخون بیالوئی این خنجر اب کون  
زمانه بخون تو تشنه شود بر اندام تو موی دهنه شود  
و سلطان عظیم این بیتها خوش آمد از عَصْرِي ابو القسم طوسی بهیج  
حال سخن نگفت و باز خانه رفت و بعدتی اندک قصه رستم و اسفندیار  
شمر کرد چون ازین تاریخ [شد] مَهاکرا گفت این سَیَر الملوک خود  
بنظم کرده اند بر وژگار بیش مَهاک گفت این سخن شکر<sup>(۳)</sup> نباشد طوسی  
گفت من داستانهای دارم از جمله این کتاب که نیکوتر است از شمر  
عَصْرِي<sup>(۴)</sup> چون این سخن بشنید بر وی اقتراح<sup>(۵)</sup> کرد و گفت باید که این  
داستان باز نمای طوسی این داستانرا بَهاک داد و او در حال پیش سلطان  
بُرد چون انرا بخواند شکفت بماندند سلطان مَهاکرا گفت این داستان  
از کجا آوردی مَهاک<sup>(۶)</sup> در فیروزی و سَرَسَبَزی دراز باز مریدی سخت

← (۲۲) درین مقاله بعلامت (پ) ذکر میشود  
(۲۳) این مقدمه را قبلاً در شماره ۱۰ مجله خراسان چاپ کرده اند. ولی چون حاوی  
اصل اعراب و حرکات متن نبود، بهتراست با همان اعراب خوانده و اختلافات  
آن خشان داده شود تا همین متن در دسترس پژوهندگان باشد.

توضیحات متن مقدمه :

(۱) شاید ؛ لیکن

(۲) شاید ؛ بساختی

(۳) برخی این کلمه را ممکن خوانده اند.

(۴) در اینجا نام مَهاک را اضافه کرده اند.

(۵) خراسان شماره ۱۰ : اقتراح ؛ ولی اقتراح متن از ماده فرج بمعنی خرفی است.

(۶) در اینجا در اصل خلاصی است که باید کلماتی مثل : مَهاک گفت : عمر سلطنت

در فیروزی ... — رجوع کنید به پارچه ص ۱۸

دانا و فاضل آمده است از ولایت خراسان از شهر طوس و بر وی بسیار ظلم و تعدی رفته است و او را از خانه خویش آواره کرده اند چون حال وی سخت شعله است از اینجایکه گریخته است و اینجا آمده تا از خداوند عالم داد خواهد و از حال فطرت سخت در مانده است و بنده او را مراعات می کند و بخانه بنده می باشد و از حدیث سیر الملوك میان ما سخن رفت این قصه بن داد و نیز گفت شاید بؤذن کی خود همه گفته باشند سلطان محمود فرموده که این مرد را پیش من آر تا بدو سعی حال وی بدانم اکثر این کتاب بدین عبارت با شعر کرده اند ما بدین شکل و پنج بتریم و چیزی نفرمایم کی ان بر ما عیب کنند و مردم در زبان گیرند ماله کس فرستاد و طوسی را بنزدیک سلطان خواند چون طوسی بحضور سلطان رسید آفرین کرد و دعا گفت و سلطان او را گرامی کرد و بنواخت بعد از آن سلطان او را گفت احوال خود بر گوی تا خود چگونه است طوسی گفت جاوید زیاده ملک عالم بنده و مرده است و از جور ظالمان گریخته و بسیار رنج دیده و غم خورده و از پناه خبر و گشید تا در عالم بنده [۲۵] نگاه فرماید کردن کی از خدای تعالی مکافات یابد بغیر سلطان محمود گفت همه مراد تو این آید بتوفیق خدای اندی که تو این شرح بیا نساه کی این شعر که گفته است ابو القاسم طوسی بر پای خاست و گفت کی این بنده چون از ماله حال این کتاب برسید این داستان بگفت اگر خداوند را پسند آمد جمله این کتاب را با شعر کنم سلطان چون این سخن بشنید شادمانه شد و بسیار ستایش خدای عز و جل کرد همه مرادی که یافت و فرمود که این هفت شاعر را که شاهنامه بنظم می کردند حاضر آوردند سلطان گفت بدانید که این مرد شاعر است و دعوی مشکوی گفتن می کنند و اینک این داستان آورده اند کیست از شما که شعر ازین بهتر گوید و یا مقابل این که من این کتاب را بوی فرمایم چون عنصری این داستان بدید در ساعت رنگ رویش متغیر گشت و سستی در زیانش اند گفت شاید که درین زمانه کسی باشد که شعر ازین بهتر گوید و یا در مقابل این شعر تواند گفتن سلطان محمود گفت اینک پیش شما نیست است بر وی امتحان کنید تا لا فضل الا الهی یا بنی عنصری گفت همه کسی سه

نیم مصرع شعر بگوئیم و يك بسم صریح او نگوید اگر شعر این آزاد  
مرد بشعر ما اتصال دارد فرمان خداوند را باشد و اگر نه رضا بدهند  
کي کسی<sup>(۸۱)</sup> مردان حکیم تعدی کند سزاوار او این لایق باشد تا وی بکنیم  
ابو القسم طوسی از طبع خویشتن آگاه بود و بر خویشتن می جوشید  
هم در ستاعت گفت کار از حکایت گذشت بگوئید این سکاالیده آید تا  
من بدولت سلطان برهان خویش بنمایم عنصری و فرخی و عسجدی  
اختیار کردند

عنصری گفت چون رؤی تو خورشید نباشد روشن  
فرخی گفت هم رنگ رخت گل نبود در گلشن  
عسجدی گفت مؤکانت حتی کدر کنند بر جوشن  
فردوسی گفت مانند ستان کیو در جنک بشن

عنصری چون این سخن بشنید بر پای خاست و بوسه بر دست ابو  
القسم طوسی داد و گفت مقرر کشیم کی ازین بهتر سخن کنی نگویند  
و شعرها کی خنود گفته بودند همه پیش سلطان محمود بدریدند  
و بینداختند و اعتماد این کتاب بر طوسی کردند و سلطان چون  
این حال بدید از شاعیران التماس کرد کی باید کی بر بدیده يك دو  
بیتی اندر ایاز خط کی دهم بگوئید جمله شاعیران عاجز بمانند<sup>(۸۲)</sup> و همه  
اشادت بابو القسم طوسی کردند کی او تواند گفتن طوسی در حال  
این بگفت

مستست\* بتا چشم تو و تیر بدست  
بس کس کی از تیر چشم مست تو بجست  
گر بوشد عارضت ز ره عذرش هست  
کز تیر بقرمزد [خاصه؟] همه کس مست<sup>(۸۳)</sup>

سلطان محمود چون این دو بیتی بشنید در حال گفت شاذ باش ای  
فردوسی کی مجلس مارا چون فردوسی کردی و بسیار خلعت نیکو  
اورا بذاذ و بعد ازان اورا فردوسی گفتندی و کتاب سیر الملوك  
بذو داد تا بنظم آورد بس فردوسی بشغل خویش مشغول شد  
و ستایش سلطان محمود گفت و چند کس را در اول کتاب یاد کرد مگر  
خواجه حسین<sup>(۸۴)</sup> نمیندی کی وزیر خاص محمود بود و ازان سبب میاز  
ایشان موافقت نبود کی فردوسی مردی شیعی مذهب بود و حسن میمند  
از جمله نواصب و اورا همه میل بدین مذهب بیشتر بودی و هر چند

دوستان اورا نصیحت بیشتر کردند که با وزیر ازین<sup>(۱۶)</sup> معنی لجاج  
نمایند بُردن گفتار ایشان قبول نکردی و جواب دای جنین بودی که  
من دل بران بنهادم که اگر خدای تعالی جنین تکدیر کرده است که  
این کتاب بیزبان من گفته شود طمع از مال سلطان برینم که مرا  
بجاه وزیر حاجت باشند بیشتر ازین بمن زیان نخواهد کردن البته  
و اصلاً اورا هیچ<sup>(۱۷)</sup>

[f. 38] و شعر نیک دانستی و فردوسی نزدیک بانصد بیت  
در مدح شاه گفته بود و در شهنامه آورده و شرحی داده کی تو شاه  
مازندرانی بنیره<sup>(۱۸)</sup> رستمی و نسب تو بسام و فریمان می کشد و مرا این  
نظم شهنامه عرض<sup>(۱۹)</sup> تو بودی و چنانکه عادات شعراست نام و نسب  
اورا شاخی و بیخی نهاده شامرا این مدح خوش آمد و می خواست تا  
اورا باز گیرد و از سلطان محمود می ترسید دلش قرار گرفت که اورا  
جیزی فرستد و از مازندران بفرستد شصت هزار دینار زر سرخ و پرا  
داد و خلعتی نیکو شایسته و بیغام کرد بوی که شاه عنبر میخواهد  
و می گوید ما ترا از بیش خویش نفرستادمانی اما سلطان محمود بر تو  
آزاده است و مبادا که اگر تو اینجا مقام سازی آن خبر بوی رسد کار  
مشکل شود و از ما طلب کار تو باشند این صلت بستان و چنان که  
آمدی بسلامت ازین شهر بیرون شو فردوسی را<sup>(۲۰)</sup> تیر ان اشارت موافق  
آمد در بستن<sup>(۲۱)</sup> و روی بغداد آورد و در آن عهد خلیفه القادر بالله بود  
چون مدتی در بغداد بپاسد قصه نوشت بخلیفه و احوال خویش از  
اول تا آخر باز گفت و بدان سبب کی میان خلیفه و سلطان محمود  
و حشمتی می بود بسبب آنکه سلطان از وی زیادتیی القاب التماس می  
کرد و خلیفه مبذول نمی داشت و بیش از غایت الدنیا و الدین نمی  
خواست و رسول سلطان در بغداد مدتی دراز بدین سبب باز مانده بود  
و بفرزین باز فرستادی بی مقصود پس سلطان محمود نوشته بخلیفه  
نوشت از سر تهدید و بیم و گفته اگر خواهی تا خاک بغداد بر پشت  
پیلان بفرزین آید خلیفه جواب باز فرمود درجی کاغذ بهن و دراز فراز  
گرفتند و اول بنوشتند بسم الله الرحمن الرحیم پس بخطی سطر  
الم و آخر نوشته و صل الله علی محمد و اله جون جواب نامه بفرزین

رسید سلطان سترش بکشاد و جمله دیران را حاضر کرد هر چند کوشید تا ازان سه حرف غرض حاصل کند ممکن نمی گشت تا یکی از دیران ایستاده گفت کی هنوز قربت نشستن نیافته بود کی اگر بازشاه دستوری دهد بنده رمز باز گوید کی چیست گفتند بگو گفت سلطان روی سوی دیران کرد و گفت راست می گوید و حاضران بر یک کلمه گشتند و این دیر در ساعت قربت نشستن یافت از سلطان بس خلیفه فرمود تا فردوسی را نواختی عظیم کردند و حرمتی بزرگوار داشتند و فردوسی لغت تازی سخت نیکو دانست و فصاحتی تمام داشت بهتر وقت خلیفه را مدحش گفت و<sup>(۷۲)</sup> او را در حرمت می افزود تا سلطان محمود فرمان یافت و<sup>(۷۳)</sup> بس ازان سلطنت بمسمود بسترش افتاد و فردوسی از خلیفه دستوری خواست تا بوطن خود باز رود خلیفه او را تشریفی عظیم فرمود و او بسلامت بوطن خود باز رفت و باقی عمر بیش خویشان و فرزندان بگذرانید و در اخبار جنین آمده است کی یکشب فردوسی رستم را در خواب دید و او را گفتی ترا از من چه راحت رسیده است کی نام من زنده گردانیدی و ستایش من در کتاب شهنامه کردی اکنون بدین چه کردی با تو احسانی کنم کی ترا و فرزندان ترا تا دامن قیامت تمام باشد بر خیز و بفلان کوه رو کی بر در طومست کی من بدان وقت کی در ترکستان بازشاه بودم کنجی انجا بنهاده ام کی در حد و صف نیاید کی چه نعمت در انجا است بر گیر و بخرچ می کن تا آخر از من نیز احسانی بینی فردوسی از خواب بجهست و بدانجا کی او نشان داده بود<sup>(۷۴)</sup> بیامد و طلب کرد و کنجی بیافت و انرا بر گرفت و در روزگار خود صرف می کرد تا عالمیان بدانند کی هر کس ...<sup>۵۵</sup> و می گوید با داشتن آن باز یابد اگر نیکو کند نیکی و اگر بدی کند بدی تا هر کس جز بنیکی روزگار خود صرف [کند]<sup>(۷۵)</sup> این ترسلی است گوی نبشته آمد تا بر خواننده اسان باشد و از حال ... مستغنی ... جواب باز توان دادن کی مرتبت مردم از دانش مرز باشد خداوند مارا از جمله عالمیان ...

۷۲ خراسان : کرامی ؟ (۸) خراسان : مراد برای (۹) خراسان : در مقابل  
 (۱۰) خراسان : شعر ما افضل دارد ؟ خواش من افضل است . (۱۱) خراسان : کی کسی  
 کی مردمان حکم تعدی کند ؟ مراد اینست که کسی که بر مردان حکم تعدی کند .  
 (۱۲) خراسان : آمدند ؟ (۱۳) خراسان : بختست . (۱۴) خراسان : کز تو چه کس  
 شده ... مست ؟ در اصل هم مشوش بود و میمونشی کلمه (خاصه ۹) را بجای دران

ه گمانیده، رضا قلی هدایت چنین نقل کرده: بس کس که ز قیر چشم مستر تو نخست ...  
کز قیر بترسد همه کس خاصه ز مست (مجموع النسخه ۲، ۹۵۱)

(۱۵) پیشتر گفتیم، که خواجه حسن معینی در عصر ولایت سبکتگین در بیت گفته شده بود، در دنیا مواد اخذ بن حسن معینی وزیر سلطان محمد داشت و این تسمیه پسر به پدر سهو قد نیست، چنانچه سهو هم در گلستان دوبار نام اخذ بن حسن را حسن معینی نوشته است.

(۱۶) خراسان: (زیر معنی لاج نشاید کردن؟)  
(۱۷) در اینجا متأسفانه ورق اصل گم است و مقدمه ناقص مانده ... جملات مانده شاید مربوط باشد به شاه طبرستان سبکتگین شهریار آل باوند که فردوسی پس از آن که سخت از دربار غزنه بطین او رفت (حاشیه سمرانی در ایران ۱۷۴) در سلسله آل باوند، مادران شهریار ثالث بن دلا باوشاه چهارم این دو دامت که در ۴۸۸

شاهی رسید در حدود ۳۹۶ ق قاپوس بن وشمگیر اوراکشت و خردش بر مازندران چیره گشت ۳۹۷ ق. پس غیثخان باور کرد که فردوسی پیش از ختم شاهنامه به حق پدر بار سبکتگین شهریار رسیده باشد. در تذکره دولتشاه و برخی از مقدمات شاهنامه این پادشاه را قاپوس شمس المعالی پسر وشمگیر بن زیار نوشته اند که شاید درست باشد، زیرا وی در حدود ۳۹۶ ق شاهی یافت و از ۳۷۱ تا ۳۸۸ ق نفی البلد بود و در ۴۳ ق از دریکه حکمران افتاد و دختر سلطان محمد در حیات پدرش بود (زمار ۳۹)

و صفا: تاریخ ادبیات ۴۹۸/۲) قندام چرا ثول موصل در حاشیه مقدمه خود بر شاهنامه گوید: ولی جای تردید نیست که این ۲۰ قاپوس شمس المعالی پسر وشمگیر نبوده است که چند سال بعد در ۴۳ ق از تخت پدرش برآمده است. امکان قوی است که فردوسی بعد از ختم شاهنامه ۴۰ ق و قطعه ای از فرقه پراکنده و بدلتا پوس (حدود ۴۱ - ۴۲ ق) یا حدود مقدمه (با) گوید: پیش پدرش ملک المعالی منوچهر (۴۳ - ۴۲ ق) یا سبکتگین پسر وشمگیر رفته باشد. زیرا فردوسی غالباً تا ۴۱ ق زنده بود و چون داستان را مقدمه (با) هم به تفصیل تأیید میکند (ص ۲۰) (۱۸) که از اساطیر: خراسان: بتیبه. شاید مداخل بتیبه بود.

(۱۹) خراسان: عروض ۱ (ص ۲۰) اصل: قیر؟  
صحیح: نیز (ص ۲۷) کذا ۹ صحیح: زر (ص ۲۳) خراسان: کنتی (ص ۲۲) این روایت با نسخه و قات فردوسی که بقول دولتشاه ۴۱ و بقول هدایت مستوفی ۴۱۶ ق است، سازگاری ندارد. زیرا سلطان محمد ۴۲۱ ق و قات یافته، که فردوسی زنده نبود. (ص ۲۴) در خراسان این جمله «اکثر بن بدین چه کردی» چاپ نشده (ص ۲۵) این جمله ها در خراسان مشوش چاپ شده که صحت ندارد (ص ۲۶) خراسان: صرف ... مارا تو ... این؟ (ص ۲۷) خراسان: بعد از (مرهم از ...) ندارد.

درین مقدمه که ابراست، داستانهای آمده، که قبل از بنیای چنگیز در باره فردوسی رواج داشت و برخی از آن در مقدمه های مابعد و کتب تاریخ و ادب به نحوی از آنجا نفوذ یافته است. مثلاً رسیدن فردوسی بدربار غزنه بواسطه مأمور که در مقدمه با یسمنقری هم هست (ما بینک ۹) ولی شاعر اش با منقصری و فرقی و سبکتگین قلاً در باغی صورت گرفته و این موافق است با روایت جدالله مستوفی در تاریخ گزیده (ص ۷۲۸) ولی داستان بخواب دیدن رستم و یافتن گنج در مقدمه (با) به تفصیلی دیگرست، که در اینجا طبعی بزرگ از در سرخ زیر زمین یافته و بخوابش فردوسی، قیمت آنرا بر شعرا تقسیم کردند و همین قصه را امیر نصرالدین ابن یحیی فریومزی در قطعه بی



نظم کرده است (ص ۱۷ ب) در باره 'رفیق فردوسی به بغداد و مخالفت سلطان محمود با خلیفه القادر بالله در طلبش و داستان (الم) مقدمه (ن) کوتاه و مختصر است که در مقدمه (ب) آنرا شاخ و برگ و گسترش داده اند (ص ۲۱) ولی ذکر سرودن قصه 'یوسف و زلیخا - که اکنون نسبت آن فردوسی نکلی مرده است - درین مقدمه نیست و نمیدانیم که نویسنده مقدمه کجا (از کجا) مرده است؟ که قرطانی خطایاتی مانند، تا که در حدود ۱۹۴۰ نخستین بار پروفیسر حافظ محمد خان شیرانی (افغان مقیم هند) آنرا در چهار مقاله بر فردوسی بدلائیل حکم تاریخی و ادبی رد ساخت و بعد از آن دانشمندان ایران نیز ملتفت این خطا گردیده و مرحوم سعید فضی ناظم این داستان منسوب به فردوسی را «امانی» خراسانی، شاعر دربار طغانشاه بن الباسلان (حدود ۴۷۶ ق) تشخیص کرد (۲۳)



## متن (ف)

در مقابله متن این نسخه با نسخ دیگر خطی و چاپی، سه الهای قابل توجه بیان می آید. در دستنویس و خطی بر و نقل نسخ خطی بر و در زمان، در متن شایسته تعریف و اختلافتی را حائزاً با فساد بی وجه آمده، که متن اصلی فردوسی را پراکنده و مخلوط و گونه گون ساخته و مخطوطات این کتاب با تشاوش اساسی در مقدار ابیات و تسلسل آن و نا همگونی الفاظ و سبک و سبک بیان و آهنگ کلمات و تبدلات و مضامین و نسخه بدلهای فراوان بیان آمده است؛ تا جایکه دو نسخه خطی لا محاله و آن همگون را نمی توان یافت و هم از نظر و اعتقاد کامل بر یکی از آنها آسان نیست و از نظر فنی توان برای تشخیص اصالت یکی از این متون قواعدی را مقرر داشت و با این نسخه های متعدد دستنویس را چند گروه دارای خصوصیات مشترک دسته بندی کرد و نیز نسبت نامه های نسخ چاپی معلوم نیست که از کدام مخطوطات ترتیب یافته اند؟ جز آنکه مطالب آنرا با متون دیگری که با شاهنامه شباهت دارند مانند طبری و مسعودی و حمزه اصفهانی و دیگر مورخان قدیم و جهان کثای عربی (قرن ۴۱۳) یا ترجمه عربی شاهنامه که الندیاری کرده است و غیره مقابله کنیم.

شاهنامه بارها در شرق و غرب ایران و هند چاپ شده و طوری که گفتیم کاملاً متن و جامعترین چاپهای آن (زماکان (کلنگه) و گول موهل و پارتی) است و باز در ایران چاپ هجدهم آن در سال ۱۳۱۵ ش خاتمه یافت و طبع ۶ جلدی و دبیر سیاهی در تهران ۱۳۳۵ ش و تجدید طبع آن در ۱۳۴۴ ش (از روی چاپ زماکان صورت گرفت، که برای آن کشف الاهیاتی هم در دو جلد نشر کرد.

کار ارز شمند انتقادی گونه ای که مدین او آخر بر شاهنامه شد، طبع الاهی

علوم مسکواست، که در تحت نظر ی، برنلس مستشرق شوروی (متوفای ۱۹۵۷) و دیگر دانشمندان شوروی در نه جلد خاتمه یافت (۱۹۹۰ - ۱۹۷۱ م) و اساس کار آن طبع بر نسخه لندن بود، که اشتباهات اقدم نسخ خطی ۷۵ ق (۹۲) پیدا شده و نیز بر خطوط لیبن گراد ۷۳۳ ق و خطوط موسسه خاورشناسی اکادمی علوم شوروی ۸۴۹ ق و خطوط دیگر همین موسسه حدود ۸۵۰ ق و در نصف اخیر کتاب بر نسخه خطی تازه ۷۹۶ ق بنیاد نه است و نسخه بدلهای دریای رقی و مایهاتی در آخر هر جلد دارد و در بین نسخ مطبوعه قدیم و جدید فی الجمله طبع انتقادی جامع و مفید شمرده میشود (ولی نه کار آخر جامع و مانع) زیرا در تشخیص ابیات اصیل از آنچه آواره و کم اصلند و هم در عدد ابیات و در متن گذاشتن الفاظ و کلمات و تراکیب سه مطابقت موازنه ادبی عصر فردوسی و درون نسخه بدلهای ناسره به پاوری و تحقیق و کسب اعلام و اماکن و بلاد و داستانهای که درین بحر زار بیکران مذکور است، هنوز به کمال شفا و پژوهشهای فراوان نیاز مندی داریم.

از آنچه طبع عکسی عین این نسخه (د) است، گناید عینا بدسترس محققان گذاشته شود تا آنرا سراپا بخوانند و برسم الخط و حرکات کلمات و ابواب فرعی و عناوین منشور و عدد ابیات هر گفتار و چین و چندی آن پی ببرند و آنرا با نسخه مسکو تا جای که عین جلد اول مکتوف نسخه یک میکنند، مقابله و مقایسه نمایند و هم از بنویز بر هر کج نسخه لندن و صحت تاریخ نگارش آن - که مسهرا ۷۵ ق (۹۲) پیدا شده شد قضایا کرده بپایانند. زیرا از ملاحظه (د) این نکته بدست می آید، که شاهنامه قبل از خطب که به بوده و در نسخ خطی بعدی آن چه دستبرد خاوری داده (۲۲) و این نسخه که نسبتا شاهنامه های چاپی و خطی مابعد کرمیک و مختصر بنظر می آید، اگر مربوط به کدام عهد و کار فردوسی بعد از ۳۷۰ ق است؟

زیرا گفته اند که خود فردوسی هم بعد از تنوید اول، به تکمیل کار و توسیع یا جلد بندی و حتی نه داستانها و ابیات پرداخته بود (۲۵).  
همه نویس چهره نسی که (د) را سراپا خوانده و در نظر انتقادی و مقایسه قرار داده، اصولا خط و شمارا ابیات آنرا با مقایسه بطبع مسکو و ژول مرحل ضبط کرده، که من بدستون اخیر عدد ابیات طبع دبیرسیاقی (تهران ۱۳۲۵ ش) را هم بران افزوده ام.

۵۷۷۰ خورشیدی که دانشمند محقق غربی در کتاب حاشیه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی طبع تهران ۱۳۲۷ ش فصل ۱۰ ص ۱۳۸ پیوسته بر مجرولاتی که در نسخ خطی و چاپی روی داده، کاوش نموی دارد که برای خاتمه ای بی و شکر در خود خوانده نیست.  
(۲۵) بزرگ بود، بجهت کاره، مقالات تقی زاده بر فردوسی ۱۹۶۱ م و حاشیه سرایی در ایران از دکتر حبیبی (ص ۱۶) طبع تهران ۱۳۵۲ ش.  
اینکه مهم از تنوید اول فردوسی نسخه ها برداشته باشند، ازین بیت خودش آشکارا است که: «بهر گانه و با دانی آ نادرگان» نشنید بکسر چه رایگان  
و ممکن است که از همین نسخه های اولیه نقل یا برداشته شده، بر همان حالت اولیه قبل از نظر ثانی فردوسی مانده و یا رسیده باشد.

## جدول مقایسوی

| گفتارها             | مخطوطه ت |         | طبع مسکو (۲) |        | طبع زول موصل (ب) |        | طبع سیاق |
|---------------------|----------|---------|--------------|--------|------------------|--------|----------|
|                     | ایبار    | عربی    | ابیات        | جداوله | ابیات            | جداوله |          |
| آغاز کتاب           | ۲۱۱      |         | ۲۲۵          | ۱۲/۱   | ۲۳۷              | ۱/۱    | ۲۴۳      |
| کیو مروت            | ۶۸       | ب ۶     | ۷۲           | ۲۸/۱   | ۷۴               | ۱۳/۱   | ۷۶       |
| هوشنگ               | ۲۶       | ب ۷     | ۳۸           | ۳۳/۱   | ۴۶               | ۱۷/۱   | ۴۷       |
| قصورت               | ۵۴       | ب ۷     | ۴۶           | ۳۶/۱   | ۵۰               | ۲۰/۱   | ۵۰       |
| جمشید               | ۱۹۶      | ب ۸     | ۱۹۲          | ۴۷/۱   | ۲۱۶              | ۲۳/۱   | ۲۲۷      |
| ضیاک                | ۵۳۲      | ب ۸     | ۴۷۰          | ۵۱/۱   | ۵۴۲              | ۲۴/۱   | ۵۵۳      |
| فریدون              | ۱۰۹۱     | الف ۱۴  | ۸۹۸          | ۷۹/۱   | ۱۱۵۱             | ۶۲/۱   | ۱۲۶۵     |
| منوچهر              | ۱۶۴۸     | ب ۲۹    | ۱۶۵۴         | ۱۳۵/۱  | ۲۰۳۰             | ۱۲۹/۱  | ۲۱۸۴     |
| نوزر                | ۴۲۸      | ب ۴۹    | ۵۴۳          | ۶/۲    | ۶۱۱              | ۵۴۳/۱  | ۶۹۰      |
| زو (افراسیاب)       | ۱۲۹      | ب ۵۲    | ۵۴           | ۴۳/۲   | ۴۸               | ۲۷۹/۱  | ۵۴       |
| گرشاسپ (نه)         | ۱۶۰      | ب ۵۲    | ۲۰۶          | ۴۷/۲   | ۲۷۳              | ۲۸۲/۱  | ۲۹۲      |
| کمی قباد            | ۱۴۸      | الف ۵۸  | ۲۰۲          | ۶۲/۲   | ۲۴۱              | ۲۹۸/۲  | ۳۲۷      |
| کی کاوس             | ۸۵۹      | ب ۶۰    | ۹۱۸          | ۷۹/۲   | ۹۹۳              | ۳۱۵/۲  | ۱۲۱۲     |
| کی کاوس (هاماویان)  | ۵۶۷      | ب ۷۰    | ۶۲۵          | ۱۲۷/۲  | ۷۸۱              | ۳۵۹/۲  | ۱۰۳۲     |
| کی کاوس (سهراب)     | ۱۰۳۵     | ب ۷۷    | ۱۰۵۹         | ۱۴۹/۲  | ۱۴۰              | ۴۲۲/۲  | ۱۶۷۵     |
| کی کاوس (سیاوش)     | ۲۵۶۸     | ب ۹۰    | ۲۵۷۰         | ۶/۳    | ۲۷۶۳             | ۵۴۳/۳  | ۳۹۰۶     |
| کی کاوس (سیاوش)     | ۱۲۱۲     | ب ۱۲۲   | ۱۲۰۴         | ۱۶۸/۳  | ۱۴۶۸             | ۶۸۰/۳  | ۱۵۱۰     |
| کی خسرو             | ۱۶۳۸     | الف ۱۳۷ | ۱۶۵۵         | ۸/۴    | ۱۷۱۴             | ۷۴۴/۳  | ۱۹۳۱     |
| کی خسرو (کامرب)     | ۱۵۰۶     | ب ۱۵۲   | ۱۴۷۲         | ۱۱۵/۴  | ۱۵۸۶             | ۸۷۰/۴  | ۱۷۰۷     |
| کی خسرو (طمانچین)   | ۱۳۵۵     | الف ۱۷۴ | ۱۴۱۰         | ۲۰۸/۴  | ۱۵۰۸             | ۹۶۰/۴  | ۱۶۲۳     |
| کی خسرو (اکوان دیر) | ۲۰۱      | الف ۱۸۹ | ۱۹۳          | ۳۰۱/۴  | ۲۴۱              | ۱۰۴۹/۴ | ۲۳۹      |
| کی خسرو (شین وینژر) | ۱۳۰۶     | ب ۱۹۲   | ۱۳۱۲         | ۶/۵    | ۱۳۴۵             | ۱۶۵/۵  | ۱۳۵۸     |
| کی خسرو (دوازده غ)  | ۲۵۲۷     | ب ۲۰۷   | ۲۵۱۸         | ۸۶/۵   | ۲۵۲۹             | ۱۱۴۱/۵ | ۲۵۵۷     |
| کی خسرو (افراسیاب)  | ۲۴۴۶     | ب ۲۳۶   | ۳۱۰۷         | ۶۱۸/۵  | ۳۱۹۰             | ۱۲۷۲/۵ | ۳۲۸۹     |

طبع آفست قطع جیبی، تهران ۱۳۵۴ ش در جلد و یک دیا ج با فهرست گفتارها.

پس این جلد اول (د) مجموعاً در ۳۹۵ ورق ۲۱۰۹۴۷ بیت دارد، در حالیکه طبق جدول موهل در همین گفتار حداری ۲۵۰۹۴۷ بیت و طبق ماسکو حاوی ۷۲۰۹۴۷ بیت و طبق دبیر سیاقی (س) ۲۴۰۵۹۵ بیت است و این اختلاف عدد ابیات که در (د) ۲۱ هزار و در (پ) ۲۵ هزار رسید (و شاید در حلقه دوم ف ت م همین قدر بوده) بدست خود قضیه ایست در خور تأمل و تحقیق و گاهی مؤید سنگ و تردید ۱۱ در طبق ماسکو، ابیات الحاقی را در آخر هر حلقه، زیر عنوان ملحقات طبق کرده اند و این تفصیل:

جلد اول: ملحقات از ص ۲۷۲ تا ۳۸۹ جلد ۳۸۹ بیت.

جلد دوم: ۱۹۰ ۲۹۱ تا ۲۵۱ ۲۹۱ ۱۹۰

جلد سوم: ۱۹۰ ۲۹۰ تا ۲۵۱ ۲۹۰ ۱۹۰

جلد چهارم: ۱۵۹ ۳۲۲ تا ۳۱۵ ۳۲۲ ۱۵۹

جلد پنجم: ۷۹ ۴۲۳ تا ۳۱۱ ۴۲۳ ۷۹

جلد ششم: ندارد

جلد هفتم: ملحقات از ص ۴۰۵ تا ۴۵۱ جلد ۸۳

جلد هشتم: ۸۹ ۴۳۵ تا ۴۲۱ ۴۳۵ ۸۹

جلد نهم: ۳۰۸ ۴۰۰ تا ۳۸۳ ۴۰۰ ۳۰۸

بدین ترتیب عدد تمام ابیات ملحقات در حدود ۱۴۸۱ بیت است و اگر این را بر عدد ابیات متن طبق ماسکو بیفزاییم، در حدود ۲۴۱۲۸ بیت باشد. پس طبق ماسکو و سیاقی از نسخه (د) بیش از سه هزار و طبق (پ) چهار هزار بیت افزونی دارد و این خود معضله ایست که با مقابله با متن (د) و نظر نقادی با توجه بزبان عصر فردوسی و سبک سرایش و کلیات و تراکیب مروج زبان دهری در خراسان تا جایی ملاحظه شده میتواند و با برین طبق متن عکسی، یا در دسترس بودن این مخطوطه (د) برای تمام شاهنامه شناسان از واجبات است. (۲۳)

باید دانست که فصول کلی (د) برخی عناوین فرعی هم به نشر قدیم درج دارد که در طبق (م) سرخط عناوین کلی را آورده و از عناوین فرعی فقط به عدد ۱-۲-۳-۴-۵-۶-۷-۸-۹-۱۰-۱۱-۱۲-۱۳-۱۴-۱۵-۱۶-۱۷-۱۸-۱۹-۲۰-۲۱-۲۲-۲۳-۲۴-۲۵-۲۶-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳۱-۳۲-۳۳-۳۴-۳۵-۳۶-۳۷-۳۸-۳۹-۴۰-۴۱-۴۲-۴۳-۴۴-۴۵-۴۶-۴۷-۴۸-۴۹-۵۰-۵۱-۵۲-۵۳-۵۴-۵۵-۵۶-۵۷-۵۸-۵۹-۶۰-۶۱-۶۲-۶۳-۶۴-۶۵-۶۶-۶۷-۶۸-۶۹-۷۰-۷۱-۷۲-۷۳-۷۴-۷۵-۷۶-۷۷-۷۸-۷۹-۸۰-۸۱-۸۲-۸۳-۸۴-۸۵-۸۶-۸۷-۸۸-۸۹-۹۰-۹۱-۹۲-۹۳-۹۴-۹۵-۹۶-۹۷-۹۸-۹۹-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲-۱۰۳-۱۰۴-۱۰۵-۱۰۶-۱۰۷-۱۰۸-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۱-۱۱۲-۱۱۳-۱۱۴-۱۱۵-۱۱۶-۱۱۷-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۶-۱۲۷-۱۲۸-۱۲۹-۱۳۰-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۳-۱۳۴-۱۳۵-۱۳۶-۱۳۷-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۱-۱۴۲-۱۴۳-۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲-۱۵۳-۱۵۴-۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷-۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰-۱۶۱-۱۶۲-۱۶۳-۱۶۴-۱۶۵-۱۶۶-۱۶۷-۱۶۸-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۲-۱۷۳-۱۷۴-۱۷۵-۱۷۶-۱۷۷-۱۷۸-۱۷۹-۱۸۰-۱۸۱-۱۸۲-۱۸۳-۱۸۴-۱۸۵-۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۴-۱۹۵-۱۹۶-۱۹۷-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۰-۲۰۱-۲۰۲-۲۰۳-۲۰۴-۲۰۵-۲۰۶-۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹-۲۱۰-۲۱۱-۲۱۲-۲۱۳-۲۱۴-۲۱۵-۲۱۶-۲۱۷-۲۱۸-۲۱۹-۲۲۰-۲۲۱-۲۲۲-۲۲۳-۲۲۴-۲۲۵-۲۲۶-۲۲۷-۲۲۸-۲۲۹-۲۳۰-۲۳۱-۲۳۲-۲۳۳-۲۳۴-۲۳۵-۲۳۶-۲۳۷-۲۳۸-۲۳۹-۲۴۰-۲۴۱-۲۴۲-۲۴۳-۲۴۴-۲۴۵-۲۴۶-۲۴۷-۲۴۸-۲۴۹-۲۵۰-۲۵۱-۲۵۲-۲۵۳-۲۵۴-۲۵۵-۲۵۶-۲۵۷-۲۵۸-۲۵۹-۲۶۰-۲۶۱-۲۶۲-۲۶۳-۲۶۴-۲۶۵-۲۶۶-۲۶۷-۲۶۸-۲۶۹-۲۷۰-۲۷۱-۲۷۲-۲۷۳-۲۷۴-۲۷۵-۲۷۶-۲۷۷-۲۷۸-۲۷۹-۲۸۰-۲۸۱-۲۸۲-۲۸۳-۲۸۴-۲۸۵-۲۸۶-۲۸۷-۲۸۸-۲۸۹-۲۹۰-۲۹۱-۲۹۲-۲۹۳-۲۹۴-۲۹۵-۲۹۶-۲۹۷-۲۹۸-۲۹۹-۳۰۰-۳۰۱-۳۰۲-۳۰۳-۳۰۴-۳۰۵-۳۰۶-۳۰۷-۳۰۸-۳۰۹-۳۱۰-۳۱۱-۳۱۲-۳۱۳-۳۱۴-۳۱۵-۳۱۶-۳۱۷-۳۱۸-۳۱۹-۳۲۰-۳۲۱-۳۲۲-۳۲۳-۳۲۴-۳۲۵-۳۲۶-۳۲۷-۳۲۸-۳۲۹-۳۳۰-۳۳۱-۳۳۲-۳۳۳-۳۳۴-۳۳۵-۳۳۶-۳۳۷-۳۳۸-۳۳۹-۳۴۰-۳۴۱-۳۴۲-۳۴۳-۳۴۴-۳۴۵-۳۴۶-۳۴۷-۳۴۸-۳۴۹-۳۵۰-۳۵۱-۳۵۲-۳۵۳-۳۵۴-۳۵۵-۳۵۶-۳۵۷-۳۵۸-۳۵۹-۳۶۰-۳۶۱-۳۶۲-۳۶۳-۳۶۴-۳۶۵-۳۶۶-۳۶۷-۳۶۸-۳۶۹-۳۷۰-۳۷۱-۳۷۲-۳۷۳-۳۷۴-۳۷۵-۳۷۶-۳۷۷-۳۷۸-۳۷۹-۳۸۰-۳۸۱-۳۸۲-۳۸۳-۳۸۴-۳۸۵-۳۸۶-۳۸۷-۳۸۸-۳۸۹-۳۹۰-۳۹۱-۳۹۲-۳۹۳-۳۹۴-۳۹۵-۳۹۶-۳۹۷-۳۹۸-۳۹۹-۴۰۰-۴۰۱-۴۰۲-۴۰۳-۴۰۴-۴۰۵-۴۰۶-۴۰۷-۴۰۸-۴۰۹-۴۱۰-۴۱۱-۴۱۲-۴۱۳-۴۱۴-۴۱۵-۴۱۶-۴۱۷-۴۱۸-۴۱۹-۴۲۰-۴۲۱-۴۲۲-۴۲۳-۴۲۴-۴۲۵-۴۲۶-۴۲۷-۴۲۸-۴۲۹-۴۳۰-۴۳۱-۴۳۲-۴۳۳-۴۳۴-۴۳۵-۴۳۶-۴۳۷-۴۳۸-۴۳۹-۴۴۰-۴۴۱-۴۴۲-۴۴۳-۴۴۴-۴۴۵-۴۴۶-۴۴۷-۴۴۸-۴۴۹-۴۵۰-۴۵۱-۴۵۲-۴۵۳-۴۵۴-۴۵۵-۴۵۶-۴۵۷-۴۵۸-۴۵۹-۴۶۰-۴۶۱-۴۶۲-۴۶۳-۴۶۴-۴۶۵-۴۶۶-۴۶۷-۴۶۸-۴۶۹-۴۷۰-۴۷۱-۴۷۲-۴۷۳-۴۷۴-۴۷۵-۴۷۶-۴۷۷-۴۷۸-۴۷۹-۴۸۰-۴۸۱-۴۸۲-۴۸۳-۴۸۴-۴۸۵-۴۸۶-۴۸۷-۴۸۸-۴۸۹-۴۹۰-۴۹۱-۴۹۲-۴۹۳-۴۹۴-۴۹۵-۴۹۶-۴۹۷-۴۹۸-۴۹۹-۵۰۰-۵۰۱-۵۰۲-۵۰۳-۵۰۴-۵۰۵-۵۰۶-۵۰۷-۵۰۸-۵۰۹-۵۱۰-۵۱۱-۵۱۲-۵۱۳-۵۱۴-۵۱۵-۵۱۶-۵۱۷-۵۱۸-۵۱۹-۵۲۰-۵۲۱-۵۲۲-۵۲۳-۵۲۴-۵۲۵-۵۲۶-۵۲۷-۵۲۸-۵۲۹-۵۳۰-۵۳۱-۵۳۲-۵۳۳-۵۳۴-۵۳۵-۵۳۶-۵۳۷-۵۳۸-۵۳۹-۵۴۰-۵۴۱-۵۴۲-۵۴۳-۵۴۴-۵۴۵-۵۴۶-۵۴۷-۵۴۸-۵۴۹-۵۵۰-۵۵۱-۵۵۲-۵۵۳-۵۵۴-۵۵۵-۵۵۶-۵۵۷-۵۵۸-۵۵۹-۵۶۰-۵۶۱-۵۶۲-۵۶۳-۵۶۴-۵۶۵-۵۶۶-۵۶۷-۵۶۸-۵۶۹-۵۷۰-۵۷۱-۵۷۲-۵۷۳-۵۷۴-۵۷۵-۵۷۶-۵۷۷-۵۷۸-۵۷۹-۵۸۰-۵۸۱-۵۸۲-۵۸۳-۵۸۴-۵۸۵-۵۸۶-۵۸۷-۵۸۸-۵۸۹-۵۹۰-۵۹۱-۵۹۲-۵۹۳-۵۹۴-۵۹۵-۵۹۶-۵۹۷-۵۹۸-۵۹۹-۶۰۰-۶۰۱-۶۰۲-۶۰۳-۶۰۴-۶۰۵-۶۰۶-۶۰۷-۶۰۸-۶۰۹-۶۱۰-۶۱۱-۶۱۲-۶۱۳-۶۱۴-۶۱۵-۶۱۶-۶۱۷-۶۱۸-۶۱۹-۶۲۰-۶۲۱-۶۲۲-۶۲۳-۶۲۴-۶۲۵-۶۲۶-۶۲۷-۶۲۸-۶۲۹-۶۳۰-۶۳۱-۶۳۲-۶۳۳-۶۳۴-۶۳۵-۶۳۶-۶۳۷-۶۳۸-۶۳۹-۶۴۰-۶۴۱-۶۴۲-۶۴۳-۶۴۴-۶۴۵-۶۴۶-۶۴۷-۶۴۸-۶۴۹-۶۵۰-۶۵۱-۶۵۲-۶۵۳-۶۵۴-۶۵۵-۶۵۶-۶۵۷-۶۵۸-۶۵۹-۶۶۰-۶۶۱-۶۶۲-۶۶۳-۶۶۴-۶۶۵-۶۶۶-۶۶۷-۶۶۸-۶۶۹-۶۷۰-۶۷۱-۶۷۲-۶۷۳-۶۷۴-۶۷۵-۶۷۶-۶۷۷-۶۷۸-۶۷۹-۶۸۰-۶۸۱-۶۸۲-۶۸۳-۶۸۴-۶۸۵-۶۸۶-۶۸۷-۶۸۸-۶۸۹-۶۹۰-۶۹۱-۶۹۲-۶۹۳-۶۹۴-۶۹۵-۶۹۶-۶۹۷-۶۹۸-۶۹۹-۷۰۰-۷۰۱-۷۰۲-۷۰۳-۷۰۴-۷۰۵-۷۰۶-۷۰۷-۷۰۸-۷۰۹-۷۱۰-۷۱۱-۷۱۲-۷۱۳-۷۱۴-۷۱۵-۷۱۶-۷۱۷-۷۱۸-۷۱۹-۷۲۰-۷۲۱-۷۲۲-۷۲۳-۷۲۴-۷۲۵-۷۲۶-۷۲۷-۷۲۸-۷۲۹-۷۳۰-۷۳۱-۷۳۲-۷۳۳-۷۳۴-۷۳۵-۷۳۶-۷۳۷-۷۳۸-۷۳۹-۷۴۰-۷۴۱-۷۴۲-۷۴۳-۷۴۴-۷۴۵-۷۴۶-۷۴۷-۷۴۸-۷۴۹-۷۵۰-۷۵۱-۷۵۲-۷۵۳-۷۵۴-۷۵۵-۷۵۶-۷۵۷-۷۵۸-۷۵۹-۷۶۰-۷۶۱-۷۶۲-۷۶۳-۷۶۴-۷۶۵-۷۶۶-۷۶۷-۷۶۸-۷۶۹-۷۷۰-۷۷۱-۷۷۲-۷۷۳-۷۷۴-۷۷۵-۷۷۶-۷۷۷-۷۷۸-۷۷۹-۷۸۰-۷۸۱-۷۸۲-۷۸۳-۷۸۴-۷۸۵-۷۸۶-۷۸۷-۷۸۸-۷۸۹-۷۹۰-۷۹۱-۷۹۲-۷۹۳-۷۹۴-۷۹۵-۷۹۶-۷۹۷-۷۹۸-۷۹۹-۸۰۰-۸۰۱-۸۰۲-۸۰۳-۸۰۴-۸۰۵-۸۰۶-۸۰۷-۸۰۸-۸۰۹-۸۱۰-۸۱۱-۸۱۲-۸۱۳-۸۱۴-۸۱۵-۸۱۶-۸۱۷-۸۱۸-۸۱۹-۸۲۰-۸۲۱-۸۲۲-۸۲۳-۸۲۴-۸۲۵-۸۲۶-۸۲۷-۸۲۸-۸۲۹-۸۳۰-۸۳۱-۸۳۲-۸۳۳-۸۳۴-۸۳۵-۸۳۶-۸۳۷-۸۳۸-۸۳۹-۸۴۰-۸۴۱-۸۴۲-۸۴۳-۸۴۴-۸۴۵-۸۴۶-۸۴۷-۸۴۸-۸۴۹-۸۵۰-۸۵۱-۸۵۲-۸۵۳-۸۵۴-۸۵۵-۸۵۶-۸۵۷-۸۵۸-۸۵۹-۸۶۰-۸۶۱-۸۶۲-۸۶۳-۸۶۴-۸۶۵-۸۶۶-۸۶۷-۸۶۸-۸۶۹-۸۷۰-۸۷۱-۸۷۲-۸۷۳-۸۷۴-۸۷۵-۸۷۶-۸۷۷-۸۷۸-۸۷۹-۸۸۰-۸۸۱-۸۸۲-۸۸۳-۸۸۴-۸۸۵-۸۸۶-۸۸۷-۸۸۸-۸۸۹-۸۹۰-۸۹۱-۸۹۲-۸۹۳-۸۹۴-۸۹۵-۸۹۶-۸۹۷-۸۹۸-۸۹۹-۹۰۰-۹۰۱-۹۰۲-۹۰۳-۹۰۴-۹۰۵-۹۰۶-۹۰۷-۹۰۸-۹۰۹-۹۱۰-۹۱۱-۹۱۲-۹۱۳-۹۱۴-۹۱۵-۹۱۶-۹۱۷-۹۱۸-۹۱۹-۹۲۰-۹۲۱-۹۲۲-۹۲۳-۹۲۴-۹۲۵-۹۲۶-۹۲۷-۹۲۸-۹۲۹-۹۳۰-۹۳۱-۹۳۲-۹۳۳-۹۳۴-۹۳۵-۹۳۶-۹۳۷-۹۳۸-۹۳۹-۹۴۰-۹۴۱-۹۴۲-۹۴۳-۹۴۴-۹۴۵-۹۴۶-۹۴۷-۹۴۸-۹۴۹-۹۵۰-۹۵۱-۹۵۲-۹۵۳-۹۵۴-۹۵۵-۹۵۶-۹۵۷-۹۵۸-۹۵۹-۹۶۰-۹۶۱-۹۶۲-۹۶۳-۹۶۴-۹۶۵-۹۶۶-۹۶۷-۹۶۸-۹۶۹-۹۷۰-۹۷۱-۹۷۲-۹۷۳-۹۷۴-۹۷۵-۹۷۶-۹۷۷-۹۷۸-۹۷۹-۹۸۰-۹۸۱-۹۸۲-۹۸۳-۹۸۴-۹۸۵-۹۸۶-۹۸۷-۹۸۸-۹۸۹-۹۹۰-۹۹۱-۹۹۲-۹۹۳-۹۹۴-۹۹۵-۹۹۶-۹۹۷-۹۹۸-۹۹۹-۱۰۰۰-۱۰۰۱-۱۰۰۲-۱۰۰۳-۱۰۰۴-۱۰۰۵-۱۰۰۶-۱۰۰۷-۱۰۰۸-۱۰۰۹-۱۰۱۰-۱۰۱۱-۱۰۱۲-۱۰۱۳-۱۰۱۴-۱۰۱۵-۱۰۱۶-۱۰۱۷-۱۰۱۸-۱۰۱۹-۱۰۲۰-۱۰۲۱-۱۰۲۲-۱۰۲۳-۱۰۲۴-۱۰۲۵-۱۰۲۶-۱۰۲۷-۱۰۲۸-۱۰۲۹-۱۰۳۰-۱۰۳۱-۱۰۳۲-۱۰۳۳-۱۰۳۴-۱۰۳۵-۱۰۳۶-۱۰۳۷-۱۰۳۸-۱۰۳۹-۱۰۴۰-۱۰۴۱-۱۰۴۲-۱۰۴۳-۱۰۴۴-۱۰۴۵-۱۰۴۶-۱۰۴۷-۱۰۴۸-۱۰۴۹-۱۰۵۰-۱۰۵۱-۱۰۵۲-۱۰۵۳-۱۰۵۴-۱۰۵۵-۱۰۵۶-۱۰۵۷-۱۰۵۸-۱۰۵۹-۱۰۶۰-۱۰۶۱-۱۰۶۲-۱۰۶۳-۱۰۶۴-۱۰۶۵-۱۰۶۶-۱۰۶۷-۱۰۶۸-۱۰۶۹-۱۰۷۰-۱۰۷۱-۱۰۷۲-۱۰۷۳-۱۰۷۴-۱۰۷۵-۱۰۷۶-۱۰۷۷-۱۰۷۸-۱۰۷۹-۱۰۸۰-۱۰۸۱-۱۰۸۲-۱۰۸۳-۱۰۸۴-۱۰۸۵-۱۰۸۶-۱۰۸۷-۱۰۸۸-۱۰۸۹-۱۰۹۰-۱۰۹۱-۱۰۹۲-۱۰۹۳-۱۰۹۴-۱۰۹۵-۱۰۹۶-۱۰۹۷-۱۰۹۸-۱۰۹۹-۱۱۰۰-۱۱۰۱-۱۱۰۲-۱۱۰۳-۱۱۰۴-۱۱۰۵-۱۱۰۶-۱۱۰۷-۱۱۰۸-۱۱۰۹-۱۱۱۰-۱۱۱۱-۱۱۱۲-۱۱۱۳-۱۱۱۴-۱۱۱۵-۱۱۱۶-۱۱۱۷-۱۱۱۸-۱۱۱۹-۱۱۲۰-۱۱۲۱-۱۱۲۲-۱۱۲۳-۱۱۲۴-۱۱۲۵-۱۱۲۶-۱۱۲۷-۱۱۲۸-۱۱۲۹-۱۱۳۰-۱۱۳۱-۱۱۳۲-۱۱۳۳-۱۱۳۴-۱۱۳۵-۱۱۳۶-۱۱۳۷-۱۱۳۸-۱۱۳۹-۱۱۴۰-۱۱۴۱-۱۱۴۲-۱۱۴۳-۱۱۴۴-۱۱۴۵-۱۱۴۶-۱۱۴۷-۱۱۴۸-۱۱۴۹-۱۱۵۰-۱۱۵۱-۱۱۵۲-۱۱۵۳-۱۱۵۴-۱۱۵۵-۱۱۵۶-۱۱۵۷-۱۱۵۸-۱۱۵۹-۱۱۶۰-۱۱۶۱-۱۱۶۲-۱۱۶۳-۱۱۶۴-۱۱۶۵-۱۱۶۶-۱۱۶۷-۱۱۶۸-۱۱۶۹-۱۱۷۰-۱۱۷۱-۱۱۷۲-۱۱۷۳-۱۱۷۴-۱۱۷۵-۱۱۷۶-۱۱۷۷-۱۱۷۸-۱۱۷۹-۱۱۸۰-۱۱۸۱-۱۱۸۲-۱۱۸۳-۱۱۸۴-۱۱۸۵-۱۱۸۶-۱۱۸۷-۱۱۸۸-۱۱۸۹-۱۱۹۰-۱۱۹۱-۱۱۹۲-۱۱۹۳-۱۱۹۴-۱۱۹۵-۱۱۹۶-۱۱۹۷-۱۱۹۸-۱۱۹۹-۱۲۰۰-۱۲۰۱-۱۲۰۲-۱۲۰۳-۱۲۰۴-۱۲۰۵-۱۲۰۶-۱۲۰۷-۱۲۰۸-۱۲۰۹-۱۲۱۰-۱۲۱۱-۱۲۱۲-۱۲۱۳-۱۲۱۴-۱۲۱۵-۱۲۱۶-۱۲۱۷-۱۲۱۸-۱۲۱۹-۱۲۲۰-۱۲۲۱-۱۲۲۲-۱۲۲۳-۱۲۲۴-۱۲۲۵-۱۲۲۶-۱۲۲۷-۱۲۲۸-۱۲۲۹-۱۲۳۰-۱۲۳۱-۱۲۳۲-۱۲۳۳-۱۲۳۴-۱۲۳۵-۱۲۳۶-۱۲۳۷-۱۲۳۸-۱۲۳۹-۱۲۴۰-۱۲۴۱-۱۲۴۲-۱۲۴۳-۱۲۴۴-۱۲۴۵-۱۲۴۶-۱۲۴۷-۱۲۴۸-۱۲۴۹-۱۲۵۰-۱۲۵۱-۱۲۵۲-۱۲۵۳-۱۲۵۴-۱۲۵۵-۱۲۵۶-۱۲۵۷-۱۲۵۸-۱۲۵۹-۱۲۶۰-۱۲۶۱-۱۲۶۲-۱۲۶۳-۱۲۶۴-۱۲۶۵-۱۲۶۶-۱۲۶۷-۱۲۶۸-۱۲۶۹-۱۲۷۰-۱۲۷۱-۱۲۷۲-۱۲۷۳-۱۲۷۴-۱۲۷۵-۱۲۷۶-۱۲۷۷-۱۲۷۸-۱۲۷۹-۱۲۸۰-۱۲۸۱-۱۲۸۲-۱۲۸۳-۱۲۸۴-۱۲۸۵-۱۲۸۶-۱۲۸۷-۱۲۸۸-۱۲۸۹-۱۲۹۰-۱۲۹۱-۱۲۹۲-۱۲۹۳-۱۲۹۴-۱۲۹۵-۱۲۹۶-۱۲۹۷-۱۲۹۸-۱۲۹۹-۱۳۰۰-۱۳۰۱-۱۳۰۲-۱۳۰۳-۱۳۰۴-۱۳۰۵-۱۳۰۶-۱۳۰۷-۱۳۰۸-۱۳۰۹-۱۳۱۰-۱۳۱۱-۱۳۱۲-۱۳۱۳-۱۳۱۴-۱۳۱۵-۱۳۱۶-۱۳۱۷-۱۳۱۸-۱۳۱۹-۱۳۲۰-۱۳۲۱-۱۳۲۲-۱۳۲۳-۱۳۲۴-۱۳۲۵-۱۳۲۶-۱۳۲۷-۱۳۲۸-۱۳۲۹-۱۳۳۰-۱۳۳۱-۱۳۳۲-۱۳۳۳-۱۳۳۴-۱۳۳۵-۱۳۳۶-۱۳۳۷-۱۳۳۸-۱۳۳۹-۱۳۴۰-۱۳۴۱-۱۳۴۲-۱۳۴۳-۱۳۴۴-۱۳۴۵-۱۳۴۶-۱۳۴۷-۱۳۴۸-۱۳۴۹-۱۳۵۰-۱۳۵۱-۱۳۵۲-۱۳۵۳-۱۳۵۴-۱۳۵۵-۱۳۵۶-۱۳۵۷-۱۳۵۸-۱۳۵۹-۱۳۶۰-۱۳۶۱-۱۳۶۲-۱۳۶۳-۱۳۶۴-۱۳۶۵-۱۳۶۶-۱۳۶۷-۱۳۶۸-۱۳۶۹-۱۳۷۰-۱۳۷۱-۱۳۷۲-۱۳۷۳-۱۳۷۴-۱۳۷۵-۱۳۷۶-۱۳۷۷-۱۳۷۸-۱۳۷۹-۱۳۸۰-۱۳۸۱-۱۳۸۲-۱۳۸۳-۱۳۸۴-۱۳۸۵-۱۳۸۶-۱۳۸۷-۱۳۸۸-۱۳۸۹-۱۳۹۰-۱۳۹۱-۱۳۹۲-۱۳۹۳-۱۳۹۴-۱۳۹۵-۱۳۹۶-۱۳۹۷-۱۳۹۸-۱۳۹۹-۱۴۰۰-۱۴۰۱-۱۴۰۲-۱۴۰۳-۱۴۰۴-۱۴۰۵-۱۴۰۶-۱۴۰۷-۱۴۰۸-۱۴۰۹-۱۴۱۰-۱۴۱۱-۱۴۱۲-۱۴۱۳-۱۴۱۴-۱۴۱۵-۱۴۱۶-۱۴۱۷-۱۴۱۸-۱۴۱۹-۱۴۲۰-۱۴۲۱-۱۴۲۲-۱۴۲۳-۱۴۲۴-۱۴۲۵-۱۴۲۶-۱۴۲۷-۱۴۲۸-۱۴۲۹-۱۴۳۰-۱۴۳۱-۱۴۳۲-۱۴۳۳-۱۴۳۴-۱۴۳۵-۱۴۳۶-۱۴۳۷-۱۴۳۸-۱۴۳۹-۱۴۴۰-۱۴۴۱-۱۴۴۲-۱۴۴۳-۱۴۴۴-۱۴۴۵-۱۴۴۶-۱۴۴۷-۱۴۴۸-۱۴۴۹-۱۴۵۰-۱۴۵۱-۱۴۵۲-۱۴۵۳-۱۴۵۴-۱۴۵۵-۱۴۵۶-۱۴۵۷-۱۴۵۸-۱۴۵۹-۱۴۶۰-۱۴۶۱-۱۴۶۲-۱۴۶۳-۱۴۶۴-۱۴۶۵-۱۴۶۶-۱۴۶۷-۱۴۶۸-۱۴۶۹-۱۴۷۰-۱۴۷۱-۱۴۷۲-۱۴۷۳-۱۴۷۴-۱۴۷۵-۱۴۷۶-۱۴۷

- با : ستایش خرد ۲۰ بیت (ص ۷۵-۷۶)
- پ : گفتار اندوستانیش خرد ۲۰ بیت (ص ۱۴ ج ۱)
- ف : گفتار اندر صفات فرینش عالم و ستایش آفریدگار ۱۹ بیت (ورق ۱۴ الف)
- با : اندر آفرینش عالم ۳۰ بیت (ص ۲۶-۲۷)
- پ : گفتار در آفرینش عالم ۲۵ بیت (ص ۱ ج ۱)
- ف : گفتار اندر ستایش اشجار و نبات و صفت افلاک و آفتاب و ماه ۱۱ بیت (ورق ۱۴ الف)
- با : آفرینش ماه و آفتاب ۲۵ بیت (ص ۲۷)
- پ : گفتار اندر آفرینش آفتاب ۸ بیت . گفتار در آفرینش ماه ۸ بیت (ص ۱ ج ۱)
- ف : گفتار اندر سبب آفرینش مردم و ستایش آدم - که فضیلت دارد ، بر دیگر حیوانات - بفضل آفریدگار جل جلاله (ورق ۴ ب) ۱۷ بیت .
- با : در آفرینش مردم ۱۵ بیت (ص ۲۷)
- پ : گفتار در آفرینش مردم ۱۶ بیت (ص ۱ ج ۱)
- ف : گفتار اندر ستایش پیغمبر مآخوذ صلوات الله و السلام علیه و ستایش چهار یار او رضوان الله علیهم ۳۲ بیت (ورق ۴ ب)
- با : در نعت رسول علیه السلام ۳۱ بیت (ص ۲۷-۲۸)
- پ : ستایش پیغمبر صلی الله علیه ۳۲ بیت (ص ۷-۸-۹ ج ۱)
- ف : گفتار اندر آنکه فردوسی این حکایت را نظم میکند ، اگر سخن نامعقول باشد ، بر وی عیب نگذرد که حکایت بر سبک نه بود . ۲۴ بیت (ورق ۵ الف)
- با : اندر فرام آوردن شاهنامه ۱۹ بیت (ص ۲۸)
- پ : گفتار اندر فرام آوردن شاهنامه ۱۹ بیت (ص ۹ ج ۱)
- ف : گفتار اندر داستان ابو منصور الدقیقی که اول شاهنامه او گفته است . ۷ بیت (ورق ۵ ب)
- با : داستان دقیقی شاعر ۱۰ بیت (ص ۲۸)
- پ : گفتار اندر سبب آنکه گفتن شاهنامه راجه موجب بود ۱۱ بیت (ورق ۱ الف)
- ف : داستان دوست مهربان ۱۷ بیت (ص ۲۸)
- پ : گفتار اندر بنیاد نهادن کتاب ۱۶ بیت (ص ۱۰-۱۱ ج ۱)
- ف : گفتار اندر ستایش خواجه حمید ابو منصور ابن محمد ابن امیرک و داستان او در سبب گفتن شاهنامه ۱۶ بیت (ورق ۵ ب)
- با : ندارد .
- پ : اندر ستایش ابو منصور محمد ۱۸ بیت (ص ۱۱ ج ۱)
- ف : گفتار اندر ستایش سلطان عادل بادشاه غازی محمد ابن سبکتگین قدس الله روحه العزیز ۵۲ بیت (ورق ۵ ب)
- با : ستایش سلطان محمد ۵۲ بیت (ص ۲۸-۲۹)
- پ : اندر ستایش سلطان محمد ۵۰ بیت (ص ۱۲-۱۳-۱۴ ج ۱)
- این بود چند نمونه از عناوین آغاز کتاب . با مطالعه به نسخ با ، پ که حتماً از طرف کاتبان دران دستبرد یی داده باشد . مثلاً در عنوان اخیر بعد از نام پدر محمد اگر دعایش قدس الله روحه العزیز راجع به سلطان باشد ، حتماً فرشته فردوسی نیست ، زیرا

دوازده قسطنطنیه زنده بود و این ده طایفه را با مردگان نویسند .  
 اکنون یک یک عنوان را از اواسط و اواخر (ف) در معرض تطایفه میگذازم ، که با  
 نسخ مطبوع اختلاف نام ندارد ، چون اصل (ف) یا عکس تمام آن در دست نیست ، نمیتوان  
 بر اختلاف کل ابراهیم و محتوای آن حرف زد ، اما از اختلافات خاویز ، تا حکوفه (ف)  
 را با (پ) ، با (ق) قاصد کرده ، مثلاً :

— ف : کشتار اندر بادشاهی رستم بترکستان پنج سال بود و بخش کردن ترکستان بر پهلوانان  
 ایران ۱۰۰ بیت (مدق ۱۳۶ ب)

پ : پادشاهی رستم در توران زمین هفت سال بود ۳۶ بیت (ص ۲۴۴ ج ۲)  
 با : پادشاهی رستم بتوران هفت سال بود ۳۵ بیت (ص ۱۷۱)

بعد از این در (پ) چند عنوان فرعی : رفتن زوایه لشکرگاه سیاوش (ص ۲۴۵) و روان  
 کردن توران زمین را (ص ۲۴۶) و باز رفتن رستم با ایران زمین (ص ۲۴۷) آمده و در  
 ص ۲۴۹ عنوان دیدن گوردز کبشور را بخواب در ۴۲ بیت دیده میشود ، در حالیکه  
 در (ف ورق ۱۲۸) بعد از پادشاهی رستم در محتوای عنوان : کشتار اندر خواب دیده  
 گوردز فرشته را و کشتن آن خواب به پادشاه ایران و فرستادن کبشور را در ۹۲ بیت  
 آمده و این ابیات همین مبحث واضح است که مطابق عنوان (پ) گوردز کبشور را  
 مستقیماً بخواب ندیده و عنوان (ف) اصح است که فرشته را در عالم رؤیا دیده و فرشته کبشور را

چنان دید که گوردز یکشب بخواب  
 بران ابر پیران محبته میروش

که ابر پیران از ایران روآید  
 بگوردز گفتی که کشای خوش...

(ص ۲۴۹ ج ۲ پ)

با بطور برقی خاویز و معنوفات (پ) با م مطابقت ندارد و آنچه در (ف) آمده  
 دیگر گونه است . این یک نمونه کوچکی است از اختلاف (ف) با نسخه های  
 چاپی . اکنون به اواخر همین مخطوطه یک جلدی (ف) م با مقایسه با (پ) ، با  
 نظری ما نگذازم : کتاب اخیر جلد اول بدست آمده (ف ورق ۳۹۴) ، چنین  
 (در برف مردن پهلوانان لشکر ایران و کربستن گوردز از بزرگوار و بفرزندان  
 دیگر ۶۴ بیت) در حالیکه در (پ ۱۳۵، ۴) همین عنوان "غرق شدن  
 پهلوانان در میان برف" ۵۲ بیت است و در طبع م (ص ۴۱۳ ج ۵) ۴۷ بیت دیده  
 عنوان آمده و در (با ، ص ۳۶۱) بجز آن هلاک شدن پهلوانان در برف ۳۳ بیت است .  
 بر صورت غده خاویز (پ) تا جاییکه در فهرست هفت جلد آن (ص ۱۱۷ -

۱۳۸ دیباچه) ضبط شده تا مبحث غرق شدن پهلوانان در میان برف - که اخیر جلد  
 اول (ف ورق ۲۶۴) است به ۵۴۸ عنوان میرسد ، که (ز جمله تخریحاتی (ف)  
 ۵۴۸ - ۵۴۴ = ۴۴ عنوان افزوده است و ازین برآید ، که دستبردهای بعدی در  
 نسخ خطی بسیار روی داده است چه در وضع خاویز فرعی و چه در عنوان ابیات و تخریحات لغتی !  
 همین اضافات و تخریحات ، سبب اختلاف نسخ خطی با یکدیگر گردیده و متن شاهنامه را  
 از آنچه خود فردوسی گفته و ترتیب داده بود ، دور ساخته و موجب آشفتگی ناگواران کتابت دست

از مزایای (ف) یکی اینست که در بیامواد ، کلمات و الفاظ را با حرکات آن می  
 خرید و خصصیات تلفظ و خراش آنرا در همان قرن هفتم تعیین میکند و دانشمندی  
 اتیاری از مقایسه این نسخه با نسخ مطبوع بدین نتیجه میرسد که (ف) بیشتر با چاپ  
 (پ) مطابقت میرساند تا بطبع (م) و مطبوعه گفته که در روایات متن متای هم دارد بناحق

در (م) مورد توجه قرار نگرفته است. بسا از کلمات و مصاریح و ابیات در تصحیح و رفع تحریفات وارد در متن شاهنامه - که مورد تأمل نقادان و سبک شناسان است - بکار می آید و تحریفات که در جایهای مختلف آن روی داده از روی این نسخه درست شده میتواند و خوانش و پیوسته گی کلمات و ابیات را تعیین میکند و بجا موقع میدهد که بر انتخاب اصلاح واضح صورتاً مثل غایم و خود را بیک متن مقبضی نزدیکتر سازیم. در نسخه (ف) بیش از ۲۰۰ بیت چنانند که آنرا آواره بدلف داستانهای کتاب توان گفت و از مقابله نسخ مختلف بر می آید که با جای آنرا تغییر داده و یا مکرر نوشته اند و با در کلمات آن دستبرد می کرده اند. ولی ابیات بی هم در آن هست که حسب ضرورت برای ارتباط منطق داستانها کار میدهند مثلاً: در تواتری کشتن رسم پسرش را در حال ناشناختگی و اینکه پسرش را بدست خود کشته است فردوسی گوید:

چو بشنید رسم سرش خیز گشت      همان پیش چشم اندیش تیره گشت  
بپرسید زان پس که آمد بفرش      بدو گفت با فاله و با خروش

(م ۲، ۲۳۸)

در بنیاد نسخه خطی اکادمی علوم شوروی مورخ ۸۴۹ ق بین دو بیت فوق، یعنی دیگری آمده که ارتباط منطق اول را با مابعد برقرار میسازد:

بنیفاذ از پای و میوهش گشت      همی بی تن و تاب و بی توش گشت  
در طبع (م) آنرا به پاوری برده اند، درحالیکه برای ربط و تسلسل بیان، باید در متن گرفته میشد. اما این بیت ارتباطی در دست که کهن تر است، بدین گونه آمده:

بشد هوش و توشش ز مغرورتن      بنیفاذ چون سروی اندر چین  
دست ۸۸ ب:

اگر بدقت بنگریم، رسم درین حال شاید بی تاب و توش و هوش بوده، ولی (بی تن) نبود. تنش زنده و حواسش باخته بود و بعد (زین تا پایان هر چین تنی رستی بود) که داستانهای قهرمانی آفریدی. پس گمان میرود که درین شکل کهن بیت، بعداً به تصور اینکه فردوسی از استعمال لغات عربی مانند مغرور احتیاط داشت و یا نخواسته اند، که رسم را مغرور بگیرند، در بیت اصل دست برده و آنرا بشکل نسخه ۸۴۹ ق در آورده و حق از نسخه های دیگر طرد کرده اند. درحالیکه با نبودن این بیت تسلسل کلام می گسند و جای خود را بد ذهن خواننده خالی میگذارد.

مثال دیگر: هفت گشته شدن سیاوش بدست گروی است که در (م) ص ۱۵۲ ج ۳ چنین طبع شده:

|                             |                            |
|-----------------------------|----------------------------|
| گروی زده چستد از هر خون     | زگر سیموز آن خضر آگون      |
| نه شن آموش زان سپهبد نه پاک | بشد پیل زبان را خاک (۳۸)   |
| چو کرد زان سرو سپهرین سرش   | یک گشت بنیفاذ زین برش      |
| گروی زده بُرد و کردش گون    | بجای که خروده بُد، گشت خون |
| برآمد بهو شد خورشید و ماه   | یک باد با تیره گردی سیاه   |
| گرفتند نفرین چه بر گروی     | خی یکدگر را ندیدند روی     |

در بنیاد نسخه ۸۴۹ ق چند دستنویس دیگر، داستان رویداد نیات فریادشان هم آمده، ولی در دست ورق ۱۱۹ ب ۱۱۹۱ رویداد از (بجای که) افزونست:

(۲۷) مراد سیاوش است.

هانا که کی خون اندر آمد بجاک  
دل خاک هم در زمان کشت خاک  
بساحت گیاهی برآمد جز خون  
از اینجا که کردند آن خون نگویند  
در حالیکه در دو نسخه، اکادمی علوم شوروی و برخی از نسخ مطبوع این ابیات هم افزوده است:  
فرد و بخت خون میر بر لها  
به شاهی که هرگز نروید گها  
بساحت گیاهی برآمد ز خون  
بدانجا که آن طشت کردش بگون  
گیاراد هم من کفونت نشان  
که خوابی می فر خون سیاوشان  
نسی فایده خلق راحت از وی  
که هست اصلش از خون آن ماهری

در بینا بدین (ف) و نسخه های دیگر تایید است در خور تأمل، در ذیل فقط  
رویدن گیاهی آمده، ولی وقتی به ترجمه عربی شاهنامه که بعد از ۶۱۵ ق الفتح  
ابن علی بنداری تصحیفاتی کرده است (۲۸) متوجه می شویم می بینیم که در نسخه دست-  
داشته بنداری که حتماً پیش از ۶۱۵ ق نوشته شده بود، هم این داستان رویدن  
گیاهی بنام خون سیاوشان بوده است و بنداری می نویسد:

« قال صاحب الکتاب و انهم لما سکبوا دمه، نبت منه النبات  
المعروف الذی یسمی به العجم بجنون سیاوشان وهو الذی یسمی  
فی بلاد العرب دم الاخوين وهو الی الآن یجلب الی اطراف  
البلاد من ذلک المكان » (۲۹)

ممکن است بیت گیاراد هم ... که در نسخه ماخذ بنداری بوده و در (ف) نیست  
از اضافات خود فردوسی، همین ترتیب آخرین نسخه بدانیم ولی بیت سمیت: بسو  
فایده ... حتماً از ملحقات ذوق اخروندی ما بعد است.

در گفتار آفرینش عالم، بین بیت ۵۲ و ۵۳ (م) (پ) این بیت در (ف) (ب)  
و از دست که در هیچ یکی از نسخ مطبوع و محظوظ نیست و کشف الابیات شاهنامه  
ترتیب دیگر سیاوشی (طبع تهران ۱۳۵۰ ش) هم آنرا ضبط نکرده:

زکان بعد از آن که هر آمد بدید  
از آن سان که داد آفرین آفرید  
همچنین ستایش محمد برخلاف نسخ خطی و جایی چنین آغازه میشود:

کی تا بار فروان جهان آفرید  
جنو شهر یاری نیامد بدید  
ستم باز جهان آن ماه وصال  
کی شد بر حق و جان او بد سکال (ف) (ب)  
بیت اول در تمام نسخی که ماخذ (م) بوده چنین است:

جهان آفرین تا جهان آفرید  
جهان مردانی نیامد بدید (م) (مر ۲۵ ج ۱)  
که برای مردانی که شهریار نسبت به مرزبان سازگار تر و مجمل تر است.  
در گفتار پادشاهی کیومرث (۶ با سطره) گوید:

نخستین ز شاهان کیومرث پای  
بخت اندر آورد و گرفت جای  
کی خود چون شد او بر جهان که خدای  
نخستین بگو اندرون ساخت جای  
در حالیکه همین دو بیت در (م) (پ) و دیگر نسخه ها در یک بیت خلاصه شده، که با نسخه-  
بدلیلی کوچک باورنی چنین است:

کیومرث شد بر جهان که خدای  
نخستین بگو اندرون ساخت جای



وازمین برمی آید که شاید ضبط (ف) مربوط به نسخه اول فردوسی و از دیگر نسخه ها  
حذف از نسخه و تجدید نظر شده نیست، که خود شاعر یا دیگران بعلت احترام  
از ایضا تا قافیه در این تخلصی وارد کرده باشند.

در همین داستان بیت ۲۱ (ص ۲۹ م = ۱۶ پ) چنین است :  
بگفتن نمودش کسی دشمن  
مگر بدگنش زمین اهرمیا  
که نسخه بدگنای آن در دیگر نسخه ها "مگر در همان یا جز اندر همان" آمده و  
استعمال الف تازیانه برای تحسین کلام در سخن قدما و فردوسی آمده و غریب بنظر  
نمی آید. اما این بیت در (ف) ۶ پ چنین است :  
نمودش کسی دشمن اندر همان  
بجز تیره اهرمن بدگنان  
که قوت کلام و فصاحت در شکل اولست و بنا برین توان گفت که در (ف) بسیار  
اول مانده و در دیگر نسخه ها بعد از تجدید نظر فردوسی، شیوه فصیح تری گرفته باشد  
در داستان کشتن هوشنگ مردیورا، بعد از بیت :

بیا زید هوشنگ چون شیرچنگ  
همان کرد بر دیو نسته تنگ (م ۳۲، بیت ۶۶)  
در اینجا این دو بیت در (ف) زاید است، که منظر بیکار را قدری روشنگر میسازد :  
گرفت و بیستش بیست ستوار  
بگن سیاهک کی بودش بذر  
(ف ۷ الف سطر ۱۷)

در حالیکه در نسخ دیگر محدث، طریق کشتن سر بریدن دیو است :  
کشیدش سر پای یکسر دوال  
سپید برید آن سر بی حال  
(م : ص ۳۲ ج ۱ و پ : ص ۱۸ ج ۱)

چون قابل هوشنگ بادوست، پس در اینجا صفت (سر بی حال) سازگار است و باید  
متن (ف) را مرجع دانست. زیرا سر دیورا بنگ کوفتن، با حالت بدوی آنوقت موافق  
در داستان قهرورث (ص ۲۳۸) بعد از بیت آموزش هنرکتابت :  
که ما را مکش با یکی نو هنر  
بیا موزی از ما کت آید بپر

بییق دیگر دارد، که در نسخ خطی و چاپی نیست، ولی موضوع بحث را روشنگری سازد  
که نواید کتابت باشد :  
کران سر خراشی کند آدمی  
خوبتان شود زان سر خراشی  
(ف ۸ الف سطر ۱۲)

چون سیاق بیت از سبک سخن فردوسی دور نیست، ممکن است اصیل باشد.  
در آخر داستان مرگ قهرورث این بیت آمده که نسخ دیگر نیست :  
تکشی کشت پشمرده ز اسب مرگ  
جوگاه خزان از دم باز، برگ (ف ۸ الف)  
که در شاقه کلام فردوسی و اصالت در آن مضمر است.  
همین در داستان جشد بعد از آنکه آهن را کشت میکند و از آن خود وزره و هر  
میسازد، بین بیت ۱۰ ص ۱۱ و ۳۹ م و بیت ۱۲ ص ۱۲ و ۲۵ پ این بیت اصیل دیده می شود  
ز آتش دم و کره را گرم کرد  
و ز آهن سخت را نرم کرد (ف ۸ الف)  
بعد فردوسی که آتشین نام داشت، بدست روزافان ناپاک ضحاک می افتد و کشته می شود.  
این داستان در نسخ خطی و چاپی (م بیت ۱۱۷ بعد ۲) و (پ بیت ۱۲۵ بعد ۲) در چهار  
بیت مختصر است. اما در (ف ۱۱ ب سطر ۱۴-۱۶) به تفسیر دیگر است، که به

کلام خود فردوسی میباید و از پیوندهای ناجور بنظر نمی آید :

ز کار فی بزون کیتی کتای  
هی خواست کارم سرش زیر پای  
بجان بُرد فتل کرد جنگال تیز  
و ز خواست اندر جهان رستخیز  
وز آسیب او بر کفر آبتین  
جو سیلاب لزان شده بر زمین  
کربران فزخیشتن کشته سیر  
بر او بخت ناکاه در دام بشیر  
فغان کرد کیتی فراوان بکشت  
چه بر گوه خار چه بر سازه دشت  
جو آمد جسر روز آن فی کردند  
انان روز باتان بد تای چند  
بد و باز خور دند و بُردند و خوار  
جنان فی کته را بر شهر یار  
در دستان منوچهر و تیکه وی از زابل بکابل میرسد، در اینجا پادشاه بنام  
مهراب بر تخت شاهی نشسته ؛  
یکی یاد شا بود مهراب نام  
ز بر دست با گنج و گسوده کام

(م جلد ۱ ص ۱۵۵ پ ۱ ص ۱۷۲)

در دفت ( ۱۳۳ الف سطر ۸ به افزونی یک بیت چنین است :  
یکی یاد شا بلز بکابل درون  
کرا نما به و کرد و مهراب نام  
هزمنند و بینادل و هزمن  
ز بر دست .....  
شاید مطالب این دو بیت را خود فردوسی یا دیگری بعداً در یک بیت تخیلی کرده و  
ستایش مهراب را باین تفصیل بنیستند بیه باشد .

نقشه نماد که در طرد یا پذیرش ابیات آورده در نسخ خطی باید از کمال احتیاط  
دو سوا س کار گرفت . زیرا برخی از آن مطالب در کتب دیگر هم آمده و شاید در نسخه  
اصل فردوسی هم اصالت داشته باشد . مثلاً فولد که می نویسید :  
« البته فقط ندرتاً ممکن است که ما بعد م صحت سوء ظن هایی که در ابیات داشته  
ایم ، ازین راه بی ببریم که عین مطلب آن ابیات مورد سوء ظن را در کتاب نویسنده  
دیگری که نظیر داستان را نقل کرده بیابیم . مثلاً دوست من لاند و یزد در سال  
۱۸۷۵م به بیت ما کان (ص ۱۳۳ / ۱۱، ۳) که موصل نیز حذف کرده ، قطعا  
جملی دانسته بود ، در صورتیکه اصالت این بیتها در اثر متن آسوری رومان اسکندر  
( چاپ Buddha ص ۱۹۲ ) که اخیراً کشف شده است تضمین میشود . علت حذف  
در چند نسخه ، قافیه هایی است که حرف روی در آنها مکرر شده است .  
همچنین اصالت ابیات (م ۱۳۵۴ / ۱۱، ۹) که موصل هم حذف کرده و لاند و یزد در  
سال ۱۸۹۲م آنها را جملی دانسته در کتاب دیویری ثبت رسیده است .  
گاهی بیت های اصیل را بنا بر نادانی یا نظر نقشب آلود خاص ( از متن کشور اند  
مثلاً در طبع فولریس ) که مبنی بر ( پ و ما کان ) است - این دو بیت را در احوال گشتاسپ  
جملی یا در همانند ، که از دواج دختر را با برادرش جایز ندیده اند ، در حالیکه این رسم در  
زردشتیان قدیم مباح بود :

چر شاه جهان بلز شد باز جای . سپور معین داد فرخ های

(۳۱) شاید اخبار الطوال ص ۴۰ تألیف ابوحنیفه احمد بن یوسفی متوفی ۲۸۱ ق در احوال  
عالم از آدم تا آخر خلافت المختصم طبع لیدن ۱۹۱۲ م .  
(۳۱) فولد که : حاشیه ملی ایران ۱۴ طبع تهران ۱۳۲۷ ش (۳۲) طبع لیدن ۱۸۷۷ م .

دگر راه بستور فرخته داد  
 نجم را چنین بود آیین و داد  
 بیت دوم در (پ ۴، ۲۱۴، ۴ و ۱۳، ۶) : نجم را چنین بود آیین و داد - سپه راه  
 بهستور فرخته داد... است و کلمه بستور که اصل آن در ادبستان خستویه بود، هم  
 در اکثر نسخ به بستور یا خستوه تحریف شده است.

(۴)

## نا همگونیهای نسخه ها

فروینده دافشید ۱۴م پیرونتی در مقاله خود هفت صفحه متن (ف) را عیناً  
 عکاسی کرده که برای شناخت املا و طرز نوشتن و تزیینات این کهنه کتاب بسیار  
 سودمند است و علاوه ازین چندین گفتار فردوسی را از موارد مختلف نسخه با همان  
 املاهای کهن چاپ کرده که متن درین فصل از آن استفاده میکنم و گفتارهای  
 فردوسی را عیناً با همان املا و علایم تقطیع می آورم و فرق این مخطوطه کهنسال  
 را با نسخه چاپی (م) که جامع چهار نسخه قدیم است، در ذیل هر گفتار نشان میدهم.  
 چون نسخه یا بسنقری (ب) در چاپ (م) ملاحظه و مورد مقایله نبوده، صورت  
 مضبوط این نسخه معتبر مخطوط... را هر بران اضافه میکنم.  
 ۱. یکی از گفتارهای مهم آغاز شاهنامه در (ف) ورق ۵۹ سطر ۱۷۶ چنین است:

|                                    |                              |
|------------------------------------|------------------------------|
| ازین نامور نامه شهریار             | بسانم بکیتی یکی یادکار       |
| گفتار اندران کی فردوسی این         | حکایت با نظم می کند اگر سخنی |
| نامعقول باشد بر وی عیب نکنند       | کی حکایت برین گونه بود       |
| ۱. کی هر کس کی اندر سخن داد داد    | ز من جز بیکی نگیرند یاد      |
| ۲. تو این را دروغ و فسانه مدان     | بیکسان روشن زمانه مدان       |
| ۳. دگر بند کی نجار بانیست گفت      | همان به کی دارم سخن در نهفت  |
| ۴. ازو صرجه اندر خورد با خرد       | دگر بر ره رمز معنی برد       |
| ۵. تو این نامور نامه از نیک و بد   | چنان دان کی تصدیقش آرد خرد   |
| ۶. سخن هست بمضی کی معقول نیست      | و لیکن میر طن کی معقول نیست  |
| ۷. اگر از بی خاص رفتی سخن          | نبودی یکی خشنو ستر تا بین    |
| ۸. و گر بر سر بودی از بهر عتابم ؟  | شدی قصه ناجیز و گفتار خام    |
| ۹. ازان طبع را نفرتی خاستی         | بذو صر کسی دل نیاراستی       |
| ۱۰. اندران جهد کردم کی تا نیک و بد | خرفمند والا و اندک خرد       |

کشف شاهنامه قبل از ...

۱۱ بیابند ازین نامه دلپذیر  
۱۲ بنزدیک دانشوران روشنست  
۱۳ یکی نامه بود از که باستان  
از موقوف بهره ز موقوف پیر  
کی حشود و دوشی نه جرم منتست  
سراوان بلی اندرون داستان

ازین سیزده بیت در (م و پ) چهار بیت کزین نامور - قرا یزدا - ازو هر چه - یکی نامه -  
طبع شده و هر بیت دوم مصرع دوم، در (پ) بیک سان دوش در دما کا مدان و  
در (م) برگ فسون و خانه مدان است، که در اینجا صورت (د) روشن ز ماه  
اصح و از بقایای پهلوی و بعضی همین روش کنه نیست. گویا خواننده یا نویسنده نسخه  
با این کلمه پهلوی آشنایی نداشته و در مصرع عاصیل دوی مظلوم، فردوسی دست برده  
آنها بشکل (م و پ) برگردانیده و فکر خود نزدیک به نظم ساخته است !!  
اما اینکه از ۱۳ بیت (د) چهار بیت را در نسخ پهلوی - که ما خط (م و پ)  
بوده برگزیده اند، شاید در بیت ۳ شماره ناچار و در بیت ۸ مقام ۹ (که شاید از  
پیر نام باشد) خوانده نتوانست و با برین ترتیب کلامی و منطقی از بین میرفته و  
فقط همان چهار بیت مفهم صریح الدلالة را نوشته باشند.  
ناگفته نماند که بیت اول (کی هر کس...) از ابتدای (د) به جلد دوم (پ)

ص ۲۱۷، چنین ملاحظه فرمایید که هر کس که اندک سخن یاد دارد از جزئیکی بگیرند یاد  
ولی همین بیت در (م و پ) در آخر قسمت ۱۲ بیت ۷۵۸۲ داستان سیاوش میآید  
مانند (د) آمده است، و این مثنوی بهیشت از آوارگی انبیا و انتقال آن از گنبد  
و گنبار دیگر، که در جاهای آینه با هم نظر داشتند (د) و تفصیل کلام و مطالب داستان  
در موارد اصلی یا ضایعتر آن بجا گذاشته خواننده شد.

گفتار اندر بالاشامی هوشنگ بستر سیامک چهل سال و هفت ماه و  
هفتازده روز و روز اندر تاریخ

۱ جهاندار هوشنگ با رای و داد  
۲ بگشت از برش جرخ سال چهل  
۳ چو بنشست بر جایگاه مهر  
۴ کی بر هفت کشور منم با دنا  
۵ بفرمان یزدان بیروزگتر  
۶ و زان بس جهان یگر آباد کرد  
۷ نخستین یکی کوهر آمد بچنگ  
۸ ستر مایه کرد احسن آبگون  
۹ جو بشناخت انگری پیشه کرد  
بجای نیا تاج بر ستر نهاد  
بر از هوش طرز و بر از داد دل  
چنین گشت بر تخت شاهی  
بهر جا ستر الفراز و فرمان روا  
بداد و دهش تنگ بنشستی گیر  
همه روی گیتی بر از داد کرد  
بافتی ز آهن جدا کرد سنگ  
کزین سنگ تیره کشیدی برون  
کر از و تیر از و تیشه کرد

درین بیت نسخه بدلای ذیل در دیگر نسخ موجود است :

بیت ۲ در یک نسخه مأخذ (۲) بجای بگشت : گذشت .

بیت ۳ در تمام مأخذ (۲) مصرع دوم : « جهاندار پیروز و فرمانروا »

بیت ۵ : : : : : بستم کمر

بیت ۷ در یکی از مأخذ (۲) بجای به آتش : بدانش است ، ولی چنانچه گذشت در داستان جمشیدم « ز آتش » آمده است .

بیت ۸ مصرع دوم در تمام نسخ مأخذ (۲) کز اند سنگ خارا کشیدش برون است و بعد ازین بیت در (۲) چگونگی پیدایش آتش دکن روز شاه جهان سوی کرده ... در ۵ بیت آمده که ترتیب ابیات و موضوعها یکی در (۲) پ ، و ، یکسان نیست و این نا همگونیا و کورتاهی مطالب (۲) نسبت به دیگر نسخه ها ، برای کسانی که متن مرتب شاهنامه را با چوبسته گهای منطق و تفسیر واتیات مطالعه میکنند ، دشوارترین کارهای علمی در نسخه شناسی و ادب و سبک شناسی با در نظر داشت حوادث تاریخی و داستانهای کن و خواجه بود .

۳۳

باز از گفتارهای (۲) در نسخ خطی و چاپی نیست و ترتیب داستانها هم یکی دیگر گزیده است که دشره گی را از تمام نسخ نشان میدهد . مثلاً در (۲) ب (۵۴) گفتار اندر باد گل افرا سیاب آمده که در دیگر نسخ خطی و چاپی بنظر نمی آید و در (۲) چنین است :

گفتار اندر بادشاهی افرا سیاب اندر ایران زمین دوازده سال و هفت ماه و روز بود

|                                  |                             |
|----------------------------------|-----------------------------|
| ۱ بس از یادگار متوجهر شاه        | تهی ماند ایران و تخت و کلاه |
| ۲ ایادانشی مرد بسیار هوش         | همه جاذر آزمندی مپوش        |
| ۳ کیی تخت و کله جون تو بسیار دید | جنین داستان جند خواهی شنید  |
| ۴ رسیدی بجای کی بشتافتی          | سر آمد کزو آرزو ییافتی      |
| ۵ چه خواهی ازین تیره خاک نژد     | کی هم باز گردانفت مستمند    |
| ۶ اگر جرح گردان کشد زین تو       | سر انجام خشتست بالین تو     |

افتاز داستان

|                                |                                |
|--------------------------------|--------------------------------|
| ۷ بسا کس کز ایران اسیران بزند  | همه بهلوانان و میران بزند      |
| ۸ بس آن بستکان را کشیدید خوار  | بجان خواستند انکهی زینهار      |
| ۹ بس اغریوت آمد بخواجهشکری     | بیاراست با ناموس داوری         |
| ۱۰ کی جندین سرافراز کرد و سوار | نه با خود و جوشن نه در کارزار  |
| ۱۱ گرفتار کشش نه والا بود      | نشست جای کی بالا بود           |
| ۱۲ سزد گر نباشد بها نشان گزند  | سبازی همیذون همنشان بیند       |
| ۱۳ بریشان یکی غار زندان گنم    | نکه دارشان هوشمندان گنم        |
| ۱۴ بساری بسازی برانند هوش      | تو از خون بکش دست و جندین مکوش |



در بیت ۱۰ به با ترک و جوشن و در بیت ۱۲ سزد گر نیاید و در رب (سزد گریازی است . بیت ۱۴ در (م) " بسیاری بزاری بر آرندهوش " و در رب (بزازی بخواری بر آرندهوش " است و بعد ازین بین بیت ۱۴ و ۱۵ در (م) این بیت است :

ببخشید جان شان بگفتار اوی  
چو بشنید با در د بیکار اوی

در حائیکه در (پ) چنین طبع شده :

ببخشود شان جان بگفتار اوی  
چو بشنید زاری و بیکار اوی

بعد ازین بیت ۱۵ بفرمود شان ... در (پ) م) یکسان است و پس از آن بیت :

چو این کرده شد ساز رفتن گرفت  
زمین زیر اسپان نطقن گرفت

که در (م) پ) هر دو آمده و در (ن) نیست .

(۷)

## یک مقایسه دیگر

اکنون میرویم تا از واسطه شاهنامه داستانی را در محیار مقایسه گذاریم که بین (ن) و دیگر نسخه ها چقدر فرقت است ؟ در (ن) ۱۸۹ تا ۱۹۰ چنین گوید :

گفتار اندر داستان رزم رستم با اکوان دیو و ستایش ایزد سبحان  
و تعالی و نمودن اثبات صانع

- |                                |                              |
|--------------------------------|------------------------------|
| ۱ تو بر کردگار روان و خرد      | ستایش کزین ناحیه اندر خورد   |
| ۲ بین ای خردمند روشن روان      | کی چون باید اؤرا ستودن توان  |
| ۳ مه دانیش من ببیچار کیست      | ببیچارگان بر بیاید کریست     |
| ۴ تو خستوشوانرا کی هست و یکیست | روان خردرا جز این راه نیست   |
| ۵ ای فلسفه دان بسیار کوی       | نبویم برای کی گفتی موی       |
| ۶ کجا فیلسوف نیست بسیار دان    | هنر برور و زیرک و کاردان     |
| ۷ جو بر اسب گفتار کردد سوار    | سخن راند از هستی کرد کار     |
| ۸ بگفتار اثبات صانع کنند       | مرا نیز ناجار قانع کند       |
| ۹ سخن در جهان هرجه توحید نیست  | بنا گفتن و گفتن او یکیست     |
| ۱۰ ترا هرجه بر چشم بر نگذرد    | نکنجد همی در دلت با خرد      |
| ۱۱ تو کر سختهی راه سنجیده کوی  | نیاید بین هرگز این گفت و کوی |
| ۱۲ بیک دم زدن رستی از جان و تن | همی بس بزرگ ایذت خویشتم      |





- راه سنجیده پوی - وگرنه پرهیز ازین گفتگوی که متن (ف) افضل است .
- بیت‌های ۳ تا ۱۹ در (م و پ) و دیگر نسخ مطبوع نیست و بیت ۲۰ که در (م و پ) تحت عدد ۱۰ آمده، در اینجا مناسبت است .
- در آغاز بیت ۱۴ کلمه 'هین' شاید غلط چاپ شده و همین یا همی بود . در بیت ۱۸ 'جوهه' دیگر بودی - کلمه 'دیگ' یا 'دیگ' یعنی دیروز از بقایای لعل نیست (فرهنگ لعلی) که فردوسی بضرورت عروضی آورده، کورنه در بیت ۱۶ دی و دوش آمده است . این چند بیت که از نسخ دیگر مفقود است، بسیار بموقع و در اوج فصاحت و شیوه کلام فردوسی است و باید جای خود را بگیرد و متروک نشود .
- همچنین بیت‌های ۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۷ که در نسخه‌های مطبوع نیست، درین موقع ارزش و سازگاری خاصه پیوسته گی خاصی دارد .
- بیت ۲۶ در (م) : که جانت شکستست و تنم شکست . در (پ) روان بر شکست .
- بیت ۲۹ در (م) : دیگر آنک این گردان سپهر . (پاورقی : و دیگر که بر ...)
- پ : مانند (ف) که اصالت دارد .
- بیت ۳۲ : در (م و پ) : شود رام و کوه کند داوری ... در اصل (ف) م کوه بوده، که کوتاه چاپ شده و مصرع را از وزن بیرون برده است .

## (۸)

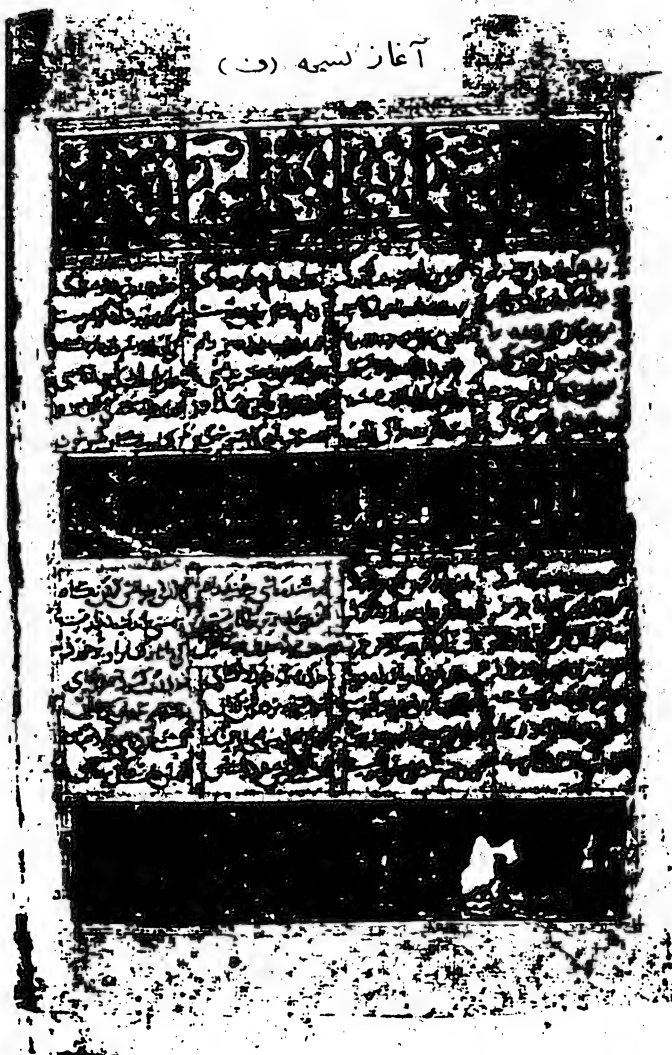
## اول و آخر نسخه (ف) با نظر مقایسه‌ی

خوشبختانه پروفیسر پیونقی در آخر مقاله 'خریش یکس صفحه اول و آخر (ف) را م داده است که ما در اینجا بطور نمونه عین آنرا کاسی کرده و خرافش آنرا با مقایسه به (م، پ، با) و نشان دادن دیگر کوفیه‌های آن تقدیم میداریم :

در بین مستطیل خط کوفی پیچیده در گل و برگ نقاشی  
بنام ایند بخشنا بنده بخشنا پیشگر ؟

- |                              |                                 |
|------------------------------|---------------------------------|
| ۱ بنام خداوند جان و خرد      | ۱ کزین برتر اندیشه برنگذر       |
| ۲ خداوند نام و خداوند جای    | ۲ خداوند روزی ده و رهنای        |
| ۳ خداوند گیوان و گردان سپهر  | ۳ فروزنده ماه و نایب و مهر      |
| ۴ ز نام و نشان و گمان برترست | ۴ ناکارنده بر شده کوهرست        |
| ۵ ببیند کان آفریننده را      | ۵ نبینی سر بخان دو بیننده را    |
| ۶ نه اندیشه یابد بدو نغز راه | ۶ کی او برتر از نام و از جایگاه |
| ۷ سخن هر چه زین کوهان بگذرد  | ۷ نیاید بدو راه جان و خرد       |
| ۸ خرد کر سخن برگزیند همی     | ۸ همان راست آید کی بیند همی     |

## آغاز نسیمه (ف)



- ۹ ستودن نداند کس او را جو هست  
۱۰ خرد را و جان را می سنجد او  
۱۱ بدین آلت و رای و جان و روان  
۱۲ بهستیش باید کی خستوشی
- میان بندی را بیا بدت بد  
در اندیشه سخته کی کیند او  
ستود آفریننده را کی توان  
ز گفتار و بیکار یکسوشی

### مستطیل خط کوفی پر گل و برگ و نقاشی حلزون

- ۱۳ کنون ای خردمند خرد  
۱۴ بر سخته با منی و هونده راه  
۱۵ توانا بود هر کی دانا بود  
۱۶ ازین پرده برتر ترا کار نیست  
۱۷ چه گفت آن سخن گوی مرد از خرد  
۱۸ خرد بهتر از هر چه ایزد داد  
۱۹ خرد و همنای و خرد و دلکشی  
۲۰ ازو شادمانی و زو خرد معیت  
۲۱ خرد تیره و مرد روشن روان  
۲۲ هشیار دیوانه خواند و را  
۲۳ از وی هر دو سرای آر چند  
۲۴ خرد چشم جاست چون نیکی  
۲۵ نخست آفرینش خرد ره شناس
- بدین جای که گفت اند خرد  
بزرگی بفرماش کردن نگاه  
ز دانش دل بپر برتا بود  
ز هستی بر اندیشه و یار نیست  
کی دانا ز گفتار او بر خرد  
ستایش خرد را به از راه داد  
خرد دست گیرد هر دو سرای  
و زویت فروی و هم زو کیست  
نبا شد همی شادمان یک زمان  
هما خردش بیکانه دانند و را  
کسسته خرد پای دارد بیند  
کی بی چشم شادان جهان نشیر  
نیکان جاست و آن سه کاس
- این دو عنوان آغاز و گفتار ستایش خرد تا نخست آفرینش ... در (م) ۲۸۲ و در (پ) ۲۷ بیت است. در حالیکه در چاپ کلکه از قزیر ما گان ۱۸۷۹ م و گان دو طبع تهران بگوشتش مجد دیو سیاقی ۱۳۴۵ و ۱۳۴۲ ش - که کشف الابواب آن م در تهران ۱۳۵۰ ش چاپ شده - ۲۹ بیت است با این تفصیل:
- در بیت ۳ : سخته ز میان : خداوند کیهان و گردان سپهر : و گردان مثل (ف)  
— در بیت ۴ (م) : بدشته بیکر : با فسخه بدل « بدشته گهر » در (پ) : با : مرد گهر  
— در بیت ۵ (م) : با : بیا بدین خرد اندیشه راه ... ولی صورت دوت تعبیر  
کهن تر بنظری آید .
- در بیت ۸ م ، پ : هانرا گزیند که بیند جی . با : هان راستاید که ...  
— در بیت ۱۲ پ ، با : در اندیشه سخت ۹ م : اندیشه سخته ... که این درست تر است ، زیرا سخته SAKTAN در پهلوی یعنی سنجیدن و وزن کردن و سخته سنجیده و موزون است .
- در بیت ۱۱ م : جان و زبان ... کی توان . پ : جان و روان ... چون  
با : جان و زبان ... چون توان . ولی متن (ف) : کهن تر است .
- در بیت ۱۲ م : ز گفتار بی کار . پ : به هستیش باشد ... ز گفتار بیکار .  
با : گفتار و بیکار . مراد از بیکار بدل و احتیاج خرا خد بود .
- در بیت ۱۳ م ، پ ، با : در متن « وصف خرد » . در یا ورتی م « فضل یا

کشف شاهنامه قبل از ...

- ارج خرد . ولی صورت (ف) اوصل است .
- بیت ۱۴ : در تمام نسخ به بیت ۱۲ متصل است . بعد از آن ۱۴ ، ۱۵ ، ۱۶ .
- بیت ۱۶ : در تمام نسخ " اری یرده بر تر سخن گاه نیست - رهستی مراندیشه را را نیست " یک نسخه بدل م : ... ترا راه نیست - بهستی مراندیشه آگاه نیست . که در پنجاه ضبط (ف) تعبیر کهن تر است .
- بیت ۱۷ : م ، با : خردمند مرد خرد . پ : آن هنرمند مرد خرد . ولی ضبط (ف) کهنتر و روشنتر است .
- بیت ۱۸ : پ با (ف) یکسان . م : " خرد بهتر از هر چه ایزد بداد " در یادوقی : ایزد د داد . با : خرد بهتر از هر چه یزدانت داد . که در پنجاه ضبط (ف) استوارتر است .
- بیت ۲۰ : م : وزویت غمبست ... وزویت مکبست . پ : ازویت غمبست - ازویت فروئی ازویت کم است . با : وزوپر غمبست - وزوم فروئی و هم زوکبست . باعتبار تقابل فروئی و کی مصرع دوم باید در مصرع اول هم در مقابل شادمانی غمی باشد . ولی چون در بیت م بعد در مصرع اول (مرد) مورد بحث است ، پس در پنجاه مردی پنجا خواهد بود ، که در مصرع دوم هم عدم شادمانی مرد مذکور است .
- بیت ۲۲ : م : مانند (ف) . پ ، با : در هر دو مصرع : خواندورا ، که در پنجاه صورت متن افضل است .
- بیت ۲۳ : با ، پ ، م : مانند (ف) ولی در نسخه لندن : شکسته خرد ؟
- بیت ۲۴ : م ، با : مانند (ف) پ : قوی چشم جان ، آن جهان شهری .
- بیت ۲۵ : در دیگر نسخه ها مانند متن : پ : خود را شناس ... و آنرا سپاس .

## صفحه آخر

- عکس صفحه آخر جلد اول (ف) ختم می شود به بیت :
- بران آفرین کافرین آفرید  
مکان وزمان وزمین آفرید
- که در کشف الابیات (ج ۱ ص ۱۴۴) طبع سیاقی بعلامت ۲۲ ، ۲۵ آمده ، ولی در (م ، پ) سراغ آن را نیافتیم .
- ابیات صفحه آخر عکسی (ص ۵۸ بعد) چنین خوانده میشود :
- ۱/ جهان را چنین است آیین و بیان
  - ۲/ سرای سبب نیست با در د و رنج
  - ۳/ چنین کار کیتی با اندازه کبر
  - ۴/ سوی نیکی و نیکی نامی کزای
  - ۵/ چنین است کار جهان جهان
  - ۶/ ز دل ز ملک و ز روی آتشک و ز شک
  - ۷/ دل ز ملک هر چه زلفی سخن
  - ۸/ جو بیبری در دارد زمانه ببرد
- بگردد همی زان بدین بدین بیان  
تو با رنج او ناز و جز حق مستی  
جهان را کهن دان و هم تازه گیر  
خزین نیست قوشه بزرگی و رای  
جهان نیست از آن خواندندش جهان  
نبرد مکر جز نبذ جو زنگ  
زداید ازو زنگ ، ماذه کهن  
جهانش کند با ده سال خورد



کی فرزند کوه بود یا بلید  
گند باده او را جوخم کند  
یکیوان برز چون شود نیم مست  
جو رو به خورشید کرد از نوره شید

۹. بمرد اندرون مازده آرد بدید  
۱۰. کرا کوهش بست و بالا بلند  
۱۱. کرا کوهش برز و بالا غن بست  
۱۲. جو بد دل خورشید مرد کرد دلیر



یعنی ایله وناظرانه .

- بیت ۱۰ : برین درین بیت که درجیم یک از نسخ نیست ، صفت گوهر بالا و عالی است و خود این بیت مربوط به بیت ۱۱ و توضیح کننده یستی گوهر است و باید جدا باشد .
- بیت ۱۲ : م : او تند شیر . پ : شرنه شیر . شرنه ونزه هردو در صفت شیر سابقه ۱۰ بی دارد .
- بیت ۱۳ : م : ندارد . پ : چون گلین خورد شادمانه شود ... در کشف الایات نیست ولی چون با موضوع مربوط است باید اصيل باشد . در دت ، زبان افضل است .
- بیت ۱۴ : پ : ندارد . م : بسته را خود تو باشی کلید . در کشف هم نیست .
- بیت ۱۵ : م : ندارد . پ : و کشف : هر آنکس که گیرد مرا در اینجا - مخواه جز از راحش منای و چنگ . چون در نسخ دیگر در اینجا بیت خطابه ۱۴ : یا آنکه راحش کرده اند ، صیغه ها در ضمایر بعدی خطایی را هم بجا یب برده اند ، در حالیکه در دت ، خطاب به باده است و این تصحیح تراست .
- بیت ۱۶ : این بیت جز از د پ ۴۴ ، ۱۳۹ در دیگر نسخ دیده نشد .
- بیت ۱۷ : درجیم یک از نسخ سراغ این بیت را در اینجا یافتیم . در کشف بنشانه ۲۲ ، ۵۵۲ ضبط شده ، ولی در د پ ، بدین صورت در آغاز داستان اسکنده آمده :  
بران آفرین کوجیان آفرید زمین و زمان و مکان آفرید ( ۵۰ ، ۵۱ )
- اما ابیات ستایش باده که در دت این جلد - طوریکه خواندید - آمده ، در د پ ، پیش از داستان پادشاهی لهراسپ ( ج ۴ ص ۱۳۹ ) ضبط است و ازین میدانیم که در ترتیب ابیات شاهنامه ، چگونه خلط ها و نا هکلی منتهای برایشان کن موجود است . اکنون برای افزون شدن شایان این نسخه فریافته ، چند صفحه آنرا که در مقاله ۱۴ پیرونتی عکاس شده با خرافش آن همان اصلای اصل نسخه می آید و نا گفته نمیگذاریم ، که از مطالعه تمام نسخه و مقایله آن با نسخ دیگر خطی و چاپی شاید مسایلی بیفتد ، که در شاهنامه شناسی بکروکار آمده و در خور قبول و پذیرش باشد ، که این کار هم وسوسه مند به آینده گان و از باب نظر یک دسترس یمن خطی فلورانس خواهد ، هرگز نمیگردد و هم اهمیت و قدمت مزعم نسخه لندن - که سهوا گفتار پیدا شده - برای د م ، اساس قرار داده بودند - از بدین می رود .
- اگر محافل علمی مرا لک ذی علاقه ه زبان فراموشی به همکاری یکدیگر ، باین مهم همت نمایند ، شاید این نتیجه ی ازین حاشیه در چند جایی که در فلورانس محفوظ است و بهجت داشته اند ، پیرونتی بدین معنی شده ، بصورت اکمل و بی الجمله نزدیکتر به متن صحیح گوینده ، با مورد آن ترتیب گردد و کار همت کارمندان علمی نسخه مطبوعه که جلوی سسکو به نتیجه دقیق تر و علمی تر و استادی قری برسد .

ورق ۷۷ الف (د)

۱۲۴ / ۱ م =



براه شدیخون نهادند کوش  
دو جنگی گرفتند ساز درنگ  
دل هر دو خونی ز کینه بتفت  
همه رای سیه بونه انداختند  
همه کوه و هامون برآزخون کنیم  
سراسر کو نقش میاهای جان

دل سلم و تود از غم آمد بجوش  
جوش شب روز شد کس نیامد بجوش  
چون از روز خوشنده نبی برفت  
بند بید یکبار دگر ساختند  
کی چون شب بود ما بشنوخ کنیم  
جو آمد شب و روز شد در لغان

لسوی منوچهر شستا فتند  
بگفتند تا بر نشانند سپاه

جو کار اگهان اکی یافتند  
فشرده (۹)، بیش منوچهر شاه



منوچهر بشنید و بکشا ذ گرش  
سبه را سر اسر بقارن سهر  
بفرز از سران نامور سی هزار  
کین گاه را جای شایسته دید  
چو شب تیره شد نور با صدف ستاری  
شش بیضون سکا لیده و ساخته  
چنان آمد سبه دید بر جای خویش  
چرا از جنگ و بیکار چاره ندید  
ذکر د سواران هوا بست میخ  
چو شب رفت شد همچنان جنگ  
هوا را تو کشتی همی بر فروخت  
بغیر اندرون بانگ بولاد غاست  
بیاورد شاه از کین گاه سر  
فغان را بجمید و بر کاشت روی  
دمان از بس اندر منوچهر شاه  
یکی فزود بر پس پشت اوی  
وزن بر کر فقتش بگردار پا  
سروش را ها که زن باز کرد  
بیامد بشکر که خویش باز  
شاه اندرون یکی نامه کرد

سوی چاره شد مرد بسیار خوش  
کین گاه بگزید سالار کرد  
دلیران و مردان خنجر کز او  
سواران جنگی و پایسته دید  
درآمد بیک بسته کارزار  
سراشتان نابرا اندر افرخته  
درفش فروخته بر پای خویش  
خروش از میان سبه بر کشید  
چو برق درخشه بولاد پیخ  
دو لشکر بروی اندر آورد روی  
چن الماس روی زمین را بست  
ببر اندرون آتش و پاذاخت  
نیز تور را زد و رویه خیر  
برآمد ز لشکر یکی های هوی  
رسید اندران نامور کینه خواه  
نگرشار شد خنجر از پشت اوی  
بزد بر زمین داف مردی بداد  
دد و دام را از پیش ساز کرد  
بدیدان فشان نقیض و هزار  
ز نیک و بد و روزگار نبرد

کفتار اندر نامه فرستادن منوچهر بنزد یکشاه افروید و فرستادن سوره نامه بنزد یک  
خست از جهان آفرین کرد پا  
سپاس از جهاندار فریاد رس  
همه نیک و بد زیر فرمان اوست  
دگر آفرین بر فریدون نبرد  
همش داد و هم دین و هم فریبی  
همه راست راست از بخت اوست

خداوند خوبی و بایکی و داد  
ز صفتی نکرد جز او دست کس  
همه بند کایر بیان اوست  
خداوند تاج و خداوند کمر  
همش تاج و هم تخت شاهنشاهی  
همه فروزیایی از تخت اوست

کوش = گوش . جنگی = جنگی . درنگ = درنگ . چن = چون .  
چون = چون . بر = بر . گرفتش = گرفتش . آفرین = آفرین .  
چاره = چاره . سبه = سبه . سهر = سهر . کرد = کرد .  
کرار = کرار . سکا لیده = سکا لیده . پای = پای . بیکار = بیکار .  
کرد = کرد . بولاد = بولاد . چنان = چنان . بانگ = بانگ .  
کین گاه = کین گاه . بجمید = بجمید . بر کاشت = بر کاشت .  
بس = بس . پشت = پشت . نگرشار = نگرشار . ها نکه =  
هان که . بیش = بیش . بگزید = بگزید .



۹ ببیش بذر شد جو خورد شد شرق  
 ۱۰ بهشتی بذر اراسته بر نثار  
 ۱۱ بذر خون و را دید خیره بماند  
 ۱۲ بدو کشت کای شسته مغز از خرد  
 ۱۳ کی با هر من جفت گیرد بری  
 ۱۴ گراز دشت قحطان یک مار گیر  
 ۱۵ ببیش اندر افکند نو ذابه سر  
 ۱۶ سپه شتره بر نرکسان دژم  
 ۱۷ بدو دل بر از خشم و سر بر جنگ  
 ۱۸ سوی خانه شد دختر دل شده  
 ۱۹ بیدار گشتند هر دو بنه  
 ۲۰ بسن الاهی امذ بشاه بزرگ  
 ۲۱ کفتار اندر آگاهی یافتن شاه منوچهر از پیوند گرفتن زال با دختر مهراب و زادن سام  
 ۲۲ ز پیوند مهراب و ز مهر زال  
 ۲۳ سخن رفت هر کونه با مویزان  
 ۲۴ چنین گفت با منوچهران شهریار  
 ۲۵ جو ایران ز جنگال شیر و بلیک  
 ۲۶ نیاید کی بزخیره بر عشق زال  
 ۲۷ حین از دخت مهراب و ز پیور سام  
 ۲۸ بیکسوه از کرهر ما نمود  
 ۲۹ اگر تاب گیرد سوی مادرش  
 ۳۰ کند شهر ایران بر آشوب و رنج  
 ۳۱ همه مویزان آفرین خوانند  
 ۳۲ بگفتند گز ما تو دانا تری  
 ۳۳ همان کن گما نا خرد در خورد  
 ۳۴ بفرمود تا نو ذرش رفت پیش  
 ۳۵ بدو کشت رو پیش سام سوار  
 ۳۶ جو دیدی بگریش کرین سوکرای  
 ۳۷ همان نگاه بر خاست فرزند شاه  
 ۳۸ سوی سام خیم نهادند روی  
 ۳۹ جو زمین کار سام یل آگاه شد  
 ۴۰ همه نامداران بدیده شدند  
 ۴۱ و رسیدند بس پیش سام سوار  
 ۴۲ بیام بندر شاه نوذر بداد  
 ۴۳ چنین داد با سخ کی فرمان کم  
 ۴۴ نهادند خیم و گرفتند سام  
 ۴۵ بشادی براده شب دیر بایان

۱ بیا قوت و زار اندودن کشته غرق  
 ۲ جو خورد شد تا بان بوقت بار  
 ۳ جان آفرین را طاقی بخواند  
 ۴ ز بر گهران این کی اشد خورند  
 ۵ کی مه تاج با دت مه انگشتری  
 ۶ شود منغ بیا بدش کشتن بشیر  
 ۷ رخ از شرم بر خون دل برنگرد  
 ۸ فرد خوا بشیند و نزد هیچ دم  
 ۹ بپی رفت غزل بسان بلیک  
 ۱۰ رخان معصوم بزر آرزو  
 ۱۱ هم این دل شده ماه و هم پیشگاه  
 ۱۲ ز مهراب و دستان و سام بستر  
 ۱۳ و زان نا همالان کشته حال  
 ۱۴ ببیش مهر افراز شاه رزان  
 ۱۵ کی بر ما شود زین دژم روزگار  
 ۱۶ بزبون آوردیم برای و بچنگ  
 ۱۷ حال سر افکنده کردد حال  
 ۱۸ بهاید یکی تیغ تیز از نیام  
 ۱۹ نه قریاک باز خرم تا نمود  
 ۲۰ ز کشت بد آکنده کردد سرش  
 ۲۱ بدو باز کردد مکر تاج و کنج  
 ۲۲ و را خسرو پاک دین خوانند  
 ۲۳ بیا بیستما بر توانا تری  
 ۲۴ دل از دها را خرد بشکزد  
 ۲۵ ابا و بزرگان و بزرگان خویش  
 ۲۶ ببرشش که چون امذ از کانداز  
 ۲۷ ز نژدیک ما کن سوی خانه رای  
 ۲۸ ابا و بزرگان سر نهادش براه  
 ۲۹ ابا زنده بیلان بر خاش جوی  
 ۳۰ بدیده سوی پیور کی شاه شد  
 ۳۱ ابا زنده بیل و متبیره شدند  
 ۳۲ بزرگان و کی نو ذر نامدار  
 ۳۳ بدیدار او سام یل کشت شاد  
 ۳۴ ز دیوار او را مش جان کم  
 ۳۵ نخست از منوچهر بردند نام  
 ۳۶ جو خورد شد رخ شده بکشادان

کشف شاهنامه قبل از ...

- (۱) بست = پست ؟  
 (۲) برانزنده = پراز  
 (۳) کدزبان = گور زبان  
 (۴) ببیش = ببیش  
 (۵) چرا = چرا  
 (۶) برنگار = برنگار  
 (۷) بادت = بادت  
 (۸) برخون = برخون  
 (۹) بلنگ = بلنگ  
 (۱۰) پناه = پناه  
 (۱۱) پس آگاهی  
 (۱۲) کشته = کشته  
 (۱۳) چکال = چکال  
 (۱۴) جن = جن  
 (۱۵) نمیرد = نمیرد  
 (۱۶) گردد مگر تاج و گنج  
 (۱۷) گویش  
 (۱۸) پذیرد
- (۲۱) بیش اوی = بیش اوی  
 (۲۲) روز کون = روز کون  
 (۲۳) جنگ = جنگ  
 (۲۴) حبیت = حبیت  
 (۲۵) بذر = بذر  
 (۲۶) بر کوهران : بر کوهران  
 (۲۷) کراز = کراز  
 (۲۸) بر فکر = بر فکر  
 (۲۹) آزد = آزد  
 (۳۰) پیشگاه = پیشگاه  
 (۳۱) گفتار = گفتار  
 (۳۲) هر کوه = هر کوه  
 (۳۳) بلنگ = بلنگ  
 (۳۴) نور = نور  
 (۳۵) مادرش = مادرش  
 (۳۶) پاک دین = پاک دین  
 (۳۷) گرای  
 (۳۸) بنام پدر
- (۳) گمانی = گمانی  
 (۴) جنگ بلنگ = جنگ بلنگ  
 (۵) پیرایه = پیرایه  
 (۶) نور = نور  
 (۷) بذر = بذر  
 (۸) بر کوهران : بر کوهران  
 (۹) افکند = افکند  
 (۱۰) ترکان = ترکان  
 (۱۱) آزد = آزد  
 (۱۲) پیشگاه = پیشگاه  
 (۱۳) گفتار = گفتار  
 (۱۴) بیوند = بیوند  
 (۱۵) رزان = رزان  
 (۱۶) سر افکند = سر افکند  
 (۱۷) کوه = کوه  
 (۱۸) ز گفت بد آگنده گردد  
 (۱۹) پیرش  
 (۲۰) پرخاش  
 (۲۱) پاسخ

## کابل، حال مینه

روز چهارشنبه ۲۰ میزان ۱۳۶۲ ش از تبیین

این رساله فراخ دست داد

بقلم عبدالحی حبیبی قندهاری

حسین بهروز

## باز هم پیرامون مقدمه کهنترین نسخه شاهنا مه

در شماره مجله وزین خراسان باز نگرینها و باز رسیهای گسترده دانشی مرد بزرگ که خدای بیامزاد پیرامون شاهنا مه فردوسی تحت عنوان « کشف شاهنا مه قبل از دوره مغول » به چاپ رسیده است .

از آنجا که هر نوع باز رسی و پژوهش جدید در مورد این اثر جاویدانی قدیمهای دیگری در انکشاف تاریخ تحول و چگونه گی مقدمه و متن شاهنا مه میباشد بهتر به نظر آمد نکاتی چند در زمینه ابراز گردد .

---

شیرشاه در خراسان ، سه ، شبا ( دلو - حوت ۶۴ ) ، ص ۱ - ۱۱

باز هم پیرامون مقدمه ...

نگاشته های شمار ۴ چهار د در مورد شاهنا مه به اساس مقاله  
مفصل پرو فیسو ز بیو مونتر به عمل آمد و در پیرامون آن میجر خد  
و هم تذکراتی در مورد مضمون و شمار ۴ دهم مجله خراسان یعنی  
مقاله موجز کهن ترین نسخه دستیاب شده از شاهنا مه دارد .

این دانشی هرد با محترم مایل هروی چنینکه در مسکو در سمپوزیم  
بین المللی فرهنگ سخنان را ندری زبان جهان اشتراک داشتند  
خواهش دیدار نسخه فلو رانسر را نمودند ، نگارنده میکرو فلم

این اثر را در منزل خود برای شان نشان داد م که پس از ملاحظه و  
بررسی ، تقاضا کردند تا مقدمه آن رونویس گردد و خدمت شده  
تقدیم شود ، باآنکه بنابر گرفتاری های زیاد علمی مخصوصا سهمگیری

در سمپوزیم یاد شده فرصت چنین کاری میسر نبود باز هم در اصرار  
اصرار به این کار اقدام شد و مشیر کا خواندند مقدمه آغاز گردید  
و نگارنده مضمون «کشف ... شمار ۴ چهارده خراسان بیشتر در خواندن

کلمات غیر خوانا و خدشه دار مدد فرمودند . پس از آن رونوشت  
مقدمه به تایپ سپرده شد تا بدون کوچکترین تصرف آن را تایپ نماید .

چنانکه اگر از فرو گذاشت دو کلمه و یک فقره صرف نظر شود میتوان  
گفت که موفقانه از عهده برآمده اسف انگیزی مساله در این است که

حتی فرصت مقابله رونویس با متن تایپ شده میسر نگردید . رونوشت  
سپرده شد و هم قرار داده شد تا مقاله پرو فیسو ز بیو مونتر خدمت

شان ارسال گردد چنانکه موقعی که مضمون پرو فیسو ز از ایتالیا رسید  
این وعده نیز ایفا گردید و مضمون آقای بیو مونتر به کابل فرستاده  
شد .

مطابق به موازین متن شینا سی که عبارت از بررسی تاریخ دگرگونی  
های متن میباشد علما هیچ کس حق ندارد متن را مطابق رسم و عادت  
خویش چنانکه برای خودش مفهوم باشد و یا به ذوق خواننده برابر  
گردد اصلاح کرده به اصطلاح آنرا بهبودی بخشد . متن علمی  
انتقادی همچنانکه بر روی قرینه زایی های قیاسی و زمینه سازی  
های به اصطلاح من در آوردی نمیتواند تهیه بشود . بهمان ترتیب

معانی نیمه مفهوم نیز به هیچ صورت در آن راه نمی یابد گذشته از این شدیداً مغایر تهیه متن‌های ائتلافی بوده و محض در موردی که نسخه اصل مفهوم را ارائه نمی‌کند این امکان به دست می آید که از نسخه معتبر ثانوی استفاده شود.

به اساس این دستور، رونوشت مقدمه شاهنا مه فلو رانس تهیه شد و در مجله خراسان (شماره دهم) به چاپ رسید.

از آنجا که پرو فیسور پیومونتز در چاپ مقدمه فلو رانس در مضمون خویش بعضی نا درستیها را رواداشته اند، نگارنده مقاله «کشف...» به استناد مقدمه پرو فیسور، رونوشت ما را در بعضی موارد نادرست پنداشته اند.

طوری که تذکرات رفت در دومورد که دو کلمه از تایپ باز مانده است در سایر موارد تذکرات مولف مقاله «کشف...» بيمورد بوده بامتن اصلی مقدمه سر نمیخورد و گاهی هم معانی نیمه مفهوم می رابه وجود می آورد که طرف پذیرش نیست. بنابراین تصحیح و توضیح مساله. تذکرات شان با متن پرو فیسور و متن فوق تو کایی اصل از مقدمه و نبشته های مضمون شماره ده مجله خراسان دیلا ارائه میشود.

۱- ص ۱۳ «کشف...» تذکره (۲) متن پرو فیسور (لیکن)، ص ۱۴ پاورقی (۲) شاید: لیکن شماره ده خراسان: «لیکن»، سطر هفت ص اول فوق تو کایی «لیکن».

۲- ص ۱۴ «کشف...» تذکره (۳) متن پرو فیسور (مگر)، ص چاره کشف پاورقی (۳) برخی این کلمه را ممکن خوانده اند، به شماره ده خراسان «مکن»، سطر شانزده ص اول فوق تو کایی «مکن».

۳- ص ۱۴ «کشف...» تذکره (۴) متن پرو فیسور: «طوسی گفت من داستانی دارم از جمله این کتاب که نیکو تر است از شمیر عنصری چون این سخن بشنید بروی اقتراح کرد».

درین عبارات نسبت کمبود یک کلمه که در متن اصلی موجود بوده و از نظر پرو فیسور و مولف مقاله «کشف...» لغزیده مفهوم چندان روشن نیست در حالیکه در شماره ده مجله خراسان متن کامل

۱. نام رسیده است و لی نگارنده مضمون «کشف ...» آن کلمه را  
 ۲. حداد کرده اند و آن کلمه «ماهک» است که در متن اصلی قبل  
 از کلمه چون و بعد از کلمه عنصری قرار دارد، یعنی در اصل  
 متن فوتوکاپی و شماره ده خراسان چنین می باشد: طوسی گفت من  
 داستانی دارم از جمله این کتاب که نیکوتر است از شعر عنصری  
 ماهک چون این سخن بشنید بروی اقتراح کرد.

از آنجا که صحبت میان طوسی یعنی فردوسی و ماهک میرود لذا  
 بدون ذکر کلمه ماهک که مخا طیب طوسی بود عبارت درست فهمیده  
 نمیشود. بر اهل خبرت پوشیده نیست که مذاکره طوسی و ماهک در  
 مورد نظم سیر الملوك بوده و عنصری دوبیت از آن را در کشتن رستم،  
 سهراب را منظوم نموده و بشیر سلطان خوانده است و سلطان او  
 را موظف به نظم همه کتاب ساخته و چون فردوسی این موضوع را از  
 ماهک می شنود به منزل میرود و همه داستان رستم و اسفند یار را نظم  
 میکند و به ماهک میگوید که سیر الملوك را در روزگار پیش نظم  
 کرده اند. ماهک ازین خبر غیر متعجب به تعجب می افتد و میگوید که: این  
 سخن ممکن نباشد، پس فردوسی اظهار میکند که من داستانی از این  
 کتاب را در دسترس دارم که بهتر از شعر عنصری است ماهک  
 چون این سخن را از فردوسی می شنود از وی خواهش میکند که  
 داستان را به وی نشان بدهد.

در اینجا لازم می افتد تذکر داد شود که کلمه «منکر» که در متن  
 پروفیسور و شماره چهارده خراسان به عوض کلمه «ممكن» آمده  
 از لحاظ معنی با متن سر نمی خورد چه «منکر» به معنی کار زشت،  
 ناشایسته و بد و نامشروع و به معنی داهیه و مرد زیرک و فطین  
 و نام یکی از دو فرشته (نکیر و منکر) می باشد. منکر به معنی انکار  
 کننده، اقرار نکننده، و کسی که امری را باور و قبول نکند. طوری  
 که معلوم میشود هیچ يك از این معانی با عبارت فوق موافق نیست.  
 از همه صریح تر اینکه چنانکه از آن باشد در فوتوکاپی یعنی اصل نسخه  
 «ممكن» نگاشته شده است.



آنچه پرو فیسو ر مذکور را به اشتباه انداخته طرز نگارش حرف «ن» میباشد در آخر کلمه « ممکن » که به شیوه ر قلع کتابت شده است چنانکه عین کلمه را به همین شیوه در ص سو م فو توکا بی در ابتدای سطر شصت و سه نیز نگاشته است و با کمال تعجب باید گفت درین جا آقای یو مونز کلمه را نه « منکر » بلکه « ممکن » قرائت کرده اند .

۴-ص ۱۴ تذکر (۵) متن پرو فیسو ر « بروی افتراح کرد . ص ۱۴ پاور قی (۵) خراسان شماره ده : افتراح و لی افتراح هتنی از ماده فرح ، به معنی خوشی است . شماره ده افتراح متن اصل فوتوکا پی « افتراح » .

اینکه نگارنده محترم مضمون « کشف ..... » پیش کلمه افتراح سوالیه گذاشته اند شاید مفهوم کلمه برایشان روشن نبوده است . افتراح به معنی در خواستن ، آرزو کردن ، خواستن ، پرسیدن ، بی اندیشه سخن گفتن ، به قر یحه خود امری تازه آوردن ، نوپیدا کردن مساله یی را در معرض افکاردیگران گذاشتن و نظر ایشان را خواستن و غیره میباشد . اما کلمه افتراح در فرهنگهایی که در دسترس من بودند ، دیده نشد .

۵-ص پانزده تذکر (۶) متن پرو فیسو ر « کرامتی » کرد ص ۱۸ پاور قی (۷) « کشف ..... » (۷) خراسان : کرامی ؟ متن اصل فوتوکا پی سطر بیست و پنج « کرامی » . شماره ده « کرامی » . نگارنده مقاله « کشف ..... » بعد از کلمه « کرامی » سوالیه گذاشته شاید خواسته اند نشان بدهند که کلمه بی مفهوم است و یا چنین کلمه یی وجود ندارد ، باید توضیح کرد که قبل از رونویسی مقدمه بعضی از مشخصات و ممیزات نسخه فلورانس به شکل موجز در سه صحیفه نشر شده است و ممیزه (۱) عبارت است از طرز نگارش « چپکزه در ی درین نسخه که همه به صورت (ب.ک.ز) کتابت شده اند و ما در رسم الخط اصلی دخلی روا نداشته ایم و آنها را طوری که در اصل آمده اوانه کردیم ، بقاء این کلمه کرامی است که به معنی ارجمند ، محترم ، مکرم ، عزیز و امثال آن میباشد .

باز هم پیرامون مقدمه ..

۶-ص ۱۵ تذکر (۹) متن پروفیسور «ویا در مقابل» . ص  
 مجده پاور قی (۹) خراسان :

و در مقابل ، شماره ده «ویا مقابل» ، اصل متن فو تو کابیسی  
 «ویا مقابل» ناگزیر توضیح باید کرد که فقره های «ویا مقابل» و یاد  
 مقابل، در متن اصل فوتو کا بی درص دو، در سطر های شش و هشت  
 تکرار میشوند یعنی در سطر شش بدون «در» و در سطر هشت با  
 «در» به کار برده شده است چنانکه در شماره دهم خراسان ، در متن  
 پروفیسور مطابق به اصل نسخه ضبط و نشر گردیده است. اما  
 نگارنده «کشف» خود به اشتباه برخورد و فقره دومی را به جای  
 اولی و اولی را به جای دومی عوضی گرفته اند .

۷-ص ۱۶ تذکر (۱۰) متن پروفیسور «اتصال» ، شماره ده  
 «افصال» متن فو تو کابیسی در دو سطر ۱۰ «افصال» درین جا باید از  
 نظر معنی کلمه افصال و اتصال که کدام یک بهتر افاد مفهوم مینماید  
 قضاوت شود . عنصری شرط می گذارد که هر یک از شعرا نیم مصرع  
 شعر بگویند و او «فردوسی» هم نیم مصرعی گوید . اگر شعر او بر  
 دیگران افضل یعنی بر تو بهتر بود در آن صورت حکم بر سلطان است و  
 اگر شعرا و بر شعر ما فضیلت و برتری نداشت او را به سزا رسانیم .

معنی کلمه اتصال چنین میشود که اگر شعر ۱ و بانیم مصرعهای ما  
 وصلت پیدا نکند او را به سزا رسانیم . گرچه به کار برد هر دو  
 واریانت مخل معنی نیست اما واریانت نخست زودتر رساننده معنی می  
 باشد .

۸-ص ۱۶ تذکر (۱۱) متن پروفیسور «کی کسی مردان» ، ص  
 مجده پاور قی (۱۱) ، خراسان : کی کسی که مردمان حکیم تقدی کند؟  
 مراد اینست که کسی که بر مردان حکیم تقدی کند ، متن اصل  
 فو تو کابیسی دو ، سطر ده «کی کسی که مردمان حکیم تقدی کند؟»  
 طوریکه دیده میشود متن شماره ده خراسان و متن نسخه اصل یکی  
 بوده پرو فیسور و نگارنده مقاله «کشف» خودشان به اشتباه بر  
 خورده اند و متن را نادرست ضبط نموده اند گذشته ازین که در

«مقاله کشف ...» متن را ناقص گرفته اند عبارات آنها برقد معنی موافق نبوده و برابر نیست، توضیحی هم که هیچ گو نه موردی نداشته نوشته اند.

۹- ص ۱۶ تذکر (۱۳) متن پروفیسو ر «بس کسی کی از تیر چشم مست تو بجست ص هجد ه پاور قی (۱۳) خراسان، بجست، متن فو تو کاپی ص دو سطر ۹ بجست.

از نظر مفهوم بیت اول رباعی (اگر معمول بشمریم که در رباعی بیت اول و دوم و مصراع چهارگانه نا میده شود) که در آن از مستی و تیر بدستی چشم بت صحبت شده است باید تیر چشم او کشنده باشد که هیچ کس را از آن رهایی و نجات نباشد پس کلمه «بجست» از اسم فعل نخستن درست است و اگر هم از مصدر جستن گرفته شود باید بجست باشد که باز هم به معنی رهایی نیافته است. درین دو صورت مفهوم لازم ارا نه شده است و مخل معنی نمیباشد. و اگر طوری که پروفیسو ر و نویسندۀ مضمون «کشف .....» قبول کرده اند «بجست» پذیرفته شود مخل معنی بوده به الذم بما يشبه المدح قرینتر میگردد حتی ذم واضح میشود یعنی که ای بت با آنکه چشم مست تو تیر به دست دارد بسا کسان که از هدف تیر تو رهایی جسته اند گویا چشم مست تیر دار تو شکاری لایق و شایسته نیست و چطور ممکن بود که محمود شعری با چنین مفهوم را قدر میکرد و گوینده اش را گرامی میداشت. برعلاوه این رباعی را رضا قلی خان هدایت نیز در جلد دوم مجمع الفصحای خود چنین درج کرده است:

مست است همی چشم توو تیر بدست

بس کسی که ز تیر چشم مست تو بجست

کز پوشد عارضت زره عذر شرمست

کز تیر ترسد همه کس خاصه رستم

چنانیکه در رباعی بالا هم دیده می شود در شماره ده خراسان نیز در عوض «از تیر چشم» برای روانی شعر «ز تیر چشم» آورده شده است مصراع چهارم که در فو تو کاپی و میکرو فیلم کاملاً باخوان و خدشه

دار میباشد به ظن قریب آنچه رضا قلیخان ثبت کرد . درست تر است .

۱۷-ص ۱۸ تذکر (۱۸) . متسن پروفیسور « بنیره رستمی » ص ۱۹ « کشف .... » پاور قی (۱۸) خراسان ، بنیره ، شاید در اصل بنیره بود ، متن اصل فو توکا پی ص سه سطر دو « بنیره رستمی » چون کلمه بنیره در فر هنگهای دری موجود دیده نشد لذا پذیرفتن آن در متن نادرست بود و به آسانی و سهولت طوری که نویسنده کشف تذکر میدهد ، میشد آن را « بنیره قلمداد کرد و گذشت و لی از اینجا که بنیره رستم از شاهان ما زنداران بوده باشد و رستم قهزمان ملی مردم زابلستان روابط قومی و خویشی با خاندان شاهی مازندران نداشته باشد در تاریخ واضح نیست و غالباً نمیتواند باشد لذا مشکل است که کلمه « بنیره » به آسانی پذیرفته شود . پس کلمه تیره که به معنی خاندان ، دودمان ، طایفه و دست است در اینجا درست تر میباشد یعنی تشبیهاً میگوید دودمان تو و یا خاندان تو و یا دسته تو رستمی هستند و به همان ترکیب که اصل و نسب رستم به سام نریمان میرسد از تو نیز به آنها میانجامد .

۱۷-ص ۱۸ تذکر ۱۹ متسن پروفیسور « عرض » ص نزده پاور قی (۱۹) « کشف .... » خراسان : عرض ؟ اصل فو توکا پی ص ۳ سطر ۲ « عرض »

اگر عرض به معنی آشکار کردن و ظاهر ساختن افاد شود و به اضافه به سوی تو خوانده شود کلمه عرض متن فو توکا پی درست است در غیر آن (عرض) که به معنی مفاہیم هدف ، خواست ، قصد و مقصد باشد اولی به نظر میرسد .

۱۲-ص ۱۸ تذکر (۲۲) متسن پروفیسور « مد حتی گفت » ص ۱۹ پاور قی ۲۲ خراسان : گفتی . متن فو توکا پی ص سه سطر شانزده گفتی یعنی که در شمار داده مجله خراسان مد حتی گفتی ضبط و چاپ شده است طوری که در اصل نسخه میباشد بنا برین به خوبی ملاحظه میشود که محسن پروفیسور پیو مونترزوبه تائید



(۱۷۰)

هفت مقاله در باره

جناب شان نویسندۀ مقاله «کشف...» مانند سایر موارد خود به اشتباه بر خورده اند و محترم نگارندۀ مضمون شماره چهارده بدون توجه به مفاهیم جمله بندی بلاغت و روانی کلام نبشته های شماره دهم مجله خراسان را غلط پنداشته به پاورقی برده اند و عبارات نا درست و ناقص را در متن به جا گذاشته صحیح پنداشته اند.

در پایان لازم است توضیح داد دشود که در تذکر (۸) کلمه (تو) در تذکر (۱۶) کلمه (ازین) و در تذکر (۲۴) فقره (اکنون بدین جه کردی) از تایپ باز مانده و هم در تذکر (۱۲) به جای (بمانند) ~~آموز~~ در تذکر (۱۶) به عوض (بردن) کردن درج شماره دهم گردیده است که اگر چه از نظر مفهوم در عبارات خللی وارد نیست یعنی به جای «عاجز بماندند عاجز آمدند» و در عوض «لجاج نشاید بردن» «لجاج نشاید کردن» به کار رفته اما چون هیچ کسی را حق مداخله و اصلاح و تمویض در متن نیست از خواننده گان احتراماً خواهش میشود این فقرات را به اساس متن پرو فیسور پیومو تنزقرا ئت فرمایند.

چون سایر قسمت های مضمون «کشف شاهنام» قبل از دور دوم ۱۳۶۴ ق. ۱۲۱۷ م آغاز پژوهش های در شاهنام شناسی بر متن مقدمه ارتباط ندارد به کلماتی که در متن میکرو فیلم به کمبود نقطه ها و سایر نارسا ییها بر خورده در پاورقی های مضمون «کهن ترین نسخه دستیاب شده از شاهنام» را که گردیده اند که اگر دانشی مرد بزرگ به این پاورقیها توجه میفرمودند به بیشتر این همه اشتباهات بر نمیخور دند. در قسمت اخیر مقدمه که بیشتر کلمات آن خوانده شده نتوانست، جای کلمات سفید گذاشته شده نقطه گذاری گردیده است که با مقایسه با متن پرو فیسور مطابقت کلی دارد به جز کلمه «طلب» که مطلب درج شده است و اینکه دانشی مرد آنها را بیمعنی و مشوش خوانده اند حق به جانب نیستند.

پرو فیسور پیومو تنز که این نسخه ارجحان و بر ارزش را کشف کرده اند و خدمت بزرگی برای دری زبانهای جهان و ادبیات بشری انجام داده اند، از اصل نسخه که به رنگهای طبیعی و اصیل بوده و در

دسترس شان قرار داشته و شاید هم اکنون قرار داشته باشد استفاده برده اند یعنی سیاهی ، سفید اب، حل طلا، شنجرف ، لاجورد و غیره در اصل نسخه رنگهای طیفی را ارائه میکنند و اگر هم کلماتی در زمینه حل طلا نوشته میشود به جای خود باقی میماند و کلمات به خوبی خوانده شده قابل رویت میباشد در حالی که در میکرو فلم و فوتو کاپی همه این رنگها به سیاه و سفید تبدیل شده بعضی از آنها در عکاسی گم رنگتر جلوه کرده و بعضا حتی زایل میشوند بنا برین خواندن حروف و کلمات را خیلی دشوار و هم گاه ناممکن میسازد (عکاسی رنگه موضوع دیگر است) چنانکه این مساله را میتوان در پایان صفحه سوم میکرو فلم و فوتو کاپی مقدمه برای العین مشاهده کرده چه بسیاری از کلمات که غالباً بر روی زمین طلا کاری شده نگاشته شده اند نا خوانا و غیر قابل رویتند.

در پایان از اداره محترم مجله خراسان خواهش میکنم که اگر مقدور باشد مقاله پرو فیسو ریو مونتر را کاملاً به درستی برگردانیده برای استفاده همگانی به طبع برسانند گذشته از این و طیفه خود میدانم از لطف دیگر این پرو فیسور نیز یاد آوری کنم که جنابشان اجازه دادند میکرو فلم مجموعه اشعار شعرا بی را از یونیورسیتی بالونی برای من بفرستند که در آن اشعار پنج تن شاعری که مباحث از آنها اطلاعی نداریم و تاریخ ادب درستی از وجود آنها بیخبر است درج میباشد.

این مجموعه اشعار شعرا ی دوره سلا جقه است اسامی پنج تن شاعر :

۱- شمس الدین السجاسی

۲- شمس الدین اقطع بیلقانی

۳- شهاب الدین قطبی المرغزی (المروزی)

۴- قمر الدین عمر رازی معروف به سیفی

۵- شهاب الدین اطل

نگارنده تاجایی که وسایل اجازه میداد درباره این مجموعه  
مضمونی ترتیب داد و فو توکا پی اشعار آنها را جنبه اداری و ادبی  
شعرا و نویسندگان ج. ۱. ۳. برای نشر فرستاد م ممکن به جا  
رسیده باشد .

## کتابهای نشر شده از انستیتوت زبان و ادب دری:

- ۱۳۶۰ - بادبان
- ۱۳۶۰ - زبان تا جیکی ما و را الهز
- ۱۳۶۰ - تا ریخ گوئی به تعمیه
- ۱۱۶۱ - اخبار آل بر مک
- ۱۳۶۲ - لهجه دری پروان
- ۱۳۶۲ - عقد ثریا
- ۱۳۶۴ - لغات عامیانه فارسی افغانستان (باتکلمه)
- ۱۳۶۵ - نامه های دستنویس جامی
- ۱۱۶۵ - سیری در ادبیات سده سیزده
- ۱۳۶۵ - تحلیل اشعار ناصرخسرو (چاپ دوم)
- ۱۳۶۶ - دیوان ناصرخسرو (چاپ دوم)
- ۱۳۶۷ - الفبای پشه یی
- ۱۳۶۷ - دانای یمگان
- ۱۳۶۸ - منابع شناخت شعرا ن دری پرداز سده دوازده
- ۱۳۶۹ - هفت مقاله در باره فردوسی و شاهنامه



**R. A. Academy of Sciences**  
**Center of Languages and Literature**  
**Dari Institute**

**Seven Essays**  
**on**  
**Firdausi and Shahnama**

**Compiled by:**

**Hussain Farmand**

**Government Printing Press**

**Kabul, 1990**